

پژوهشنامه سیاست فرهنگی

۲ ▶ سیاست فرهنگی

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۳

۴ ▶ سیاست فرهنگی

فهرست مقالات

- پیشگفتار ۷
- بررسی گفتمان‌های فرهنگی پس‌انقلابی و روندهای چهارگانه مؤثر بر سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی / رحمت‌الله صدیق سروستانی و قاسم زائری ۱۰
- علل عدم هژمونی فمینیسم در ایران / مهردادخت قوپرانلو ۳۹
- ارتقاء کیفیت آموزش عالی با تأکید بر مدل تعالی EFQM / حمید شفیع‌زاده ۸۳
- راهکارهای نهادینه کردن فرهنگ دینی در دانشگاه‌ها / مژگان امیریان‌زاده و حمید شفیع‌زاده ۱۰۷
- اوقات فراغت جوانان؛ موانع و راهکارها / حسینعلی باقری رمدانی ۱۳۱

پیشگفتار

تأمل و تدقیق در خصوص ماهیت، ابعاد، سطوح و میزان اثرگذاری سیاست‌های فرهنگی نظام جمهوری اسلامی یکی از دغدغه‌های مستمر گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام به شمار می‌آید. بر این اساس، مجموعه‌ای از تحقیقات و پژوهش‌ها در این خصوص طی سالیان گذشته به انجام رسیده است که از جمله مهم‌ترین آنها چالش‌های سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران است و در این پژوهشنامه، گزارشی از آن ارائه شده است. در کنار آن، تعدادی از مقالات و پژوهش‌های محققان عضو و همکار مرکز نیز که ارتباطی با مقوله سیاست فرهنگی و سیاست‌گذاری فرهنگی دارند نیز در این پژوهشنامه به چاپ رسیده است که امید است مورد استفاده محققان محترم قرار گیرد.

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی

بررسی گفتمان‌های فرهنگی پساانقلابی و روندهای چهارگانه مؤثر بر سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی

دکتر رحمت‌الله صدیق سروستانی*

قاسم زائری**

چکیده

در این مقاله، ضمن بحث اجمالی درباره مقوله «سیاست فرهنگی»، دو گفتمان پسا انقلابی غالب در سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی، شناسایی و تشریح شده است. این دو گفتمان، ادبیات متفاوتی در مواجهه با فرهنگ داخلی یا فرهنگ جهانی خلق کرده و نتایج متفاوتی به بار آورده‌اند. ادعای مطرح شده در این مقاله این است که چهار روند غیرعینی / ذهنی اجتماعی وجود دارد که بر سیاست‌گذاری فرهنگی و

* استاد گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
** دانشجوی دکتری تخصصی جامعه‌شناسی نظری- فرهنگی دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۱۱

جمهوری اسلامی تأثیر گذارده‌اند که عبارتند از نگاه توسعه‌ای، نگاه ایدئولوژیک، نگاه ملی‌گرایانه و نگاه مکانیکی.

واژگان کلیدی

سیاست فرهنگی، گفتمان‌های فرهنگی پسا انقلابی، گفتمان انقلابی - سنتی، گفتمان توسعه‌ای-لیبرال، اسناد فرهنگی، نگاه توسعه‌ای، نگاه ایدئولوژیک، نگاه ملی‌گرایانه و نگاه مکانیکی.

مقدمه

بحث درباره امکان دخالت در حوزه فرهنگ و دستکاری آن، مبحث چالش برانگیزی است. پیش از این و در دوره غلبه ایده ملی‌گرایی، اساساً دخالت در حوزه فرهنگ، به منظور تغییر آن در راستای هویت ملی، امری صحیح و «علمی» بود. این امکان نیز وجود داشت که ناهمسازی‌های فرهنگی را رفع کرد و فرهنگ یک‌دست ملی را بنا نهاد. اما امروزه، با غلبه ایده دموکراسی، فرهنگ بعدی مردمی و دموکراتیک یافته که دیگر نمی‌توان به صورت سازه‌ای، قالب‌بندی‌شده و با «خشونت» با آن رفتار کرد. ناهمسازی‌ها و ناسازگاری‌های فرهنگی، به‌عنوان «مقاومت»‌های فرهنگی، محترم‌اند و باید با آنها رفتاری ملایمت‌آمیز داشت. روشن است که فرهنگ، همان فرهنگ است و تنها تغییر در نگرش‌ها موجب شده است تا در کمتر از سه یا چهار دهه، مواجهه با فرهنگ، تا این حد تفاوت پیدا کند.

مواجهه با فرهنگ در ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. این مقاله، درصدد شناسایی برخی روندهای اجتماعی غیرعینی مؤثر بر سیاست فرهنگی در ایران پسا انقلابی است. البته بررسی تأثیر روندهای خارجی به مجال دیگری موکول شده و تنها به بررسی چهار روند داخلی پرداخته شده است.

۱- طرح مسئله

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، آن‌گونه که گفته می‌شود، یک انقلاب «فرهنگی» و «انقلاب پیام» بود و اساساً وقوع آن موجب شد تا در حوزه

نظریه‌پردازی «انقلاب»، در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، مرحله‌ تازه‌ای به وجود آید بدین معنا که «انقلاب‌های موج چهارم، آغاز شود که رویکردشان به انقلاب، رویکردی فرهنگی است (خرمشاد، ۱۳۸۳: ۸۶). تا پیش از این بر نقش عوامل غیرفرهنگی نظیر ساخت طبقاتی، ساختار دولت و هیئت حاکمه، شرایط بین‌المللی و نظایر آن در وقوع انقلاب‌ها تأکید می‌شد. بر همین اساس نیز «جمهوری اسلامی»، به‌عنوان نظام برآمده از انقلاب اسلامی ۵۷، مهم‌ترین هدف خود را نه صرفاً تغییر در هیئت حاکمه پهلوی یا افزایش رشد و تولید اقتصادی یا تغییر گرایش سیاسی ایران از آمریکا به سمت شوروی، بلکه فراتر و متفاوت از همه اینها تلاش برای اعتلای کلمه توحید، گسترش عدالت، تعالی انسانی و اهتمام به رشد ارزش‌های الهی و گسترش احکام اسلامی دانست که در قانون اساسی و دیگر اسناد رسمی و عمومی آن انعکاس یافته است.

با گذشت سه دهه از حیات جمهوری اسلامی و ملاحظه آنچه در این سه دهه واقع شده است، نوعی بی‌تناسبی بین اهداف موردنظر، میزان تلاش انجام شده، شکل و محتوای برنامه‌ریزی‌های صورت گرفته و نتایج به دست آمده دیده می‌شود. گویی به میزان تلاشی که انجام شده، نتایج مطلوب به دست نیامده است و نتایج به دست آمده، در بیشتر موارد، سازگاری و تناسب چندانی با اهداف موردنظر ندارند. برنامه‌ریزی‌های صورت گرفته، در دوره‌های مختلف، تناسبی با اهداف و اصول اولیه ندارند. این بی‌تناسبی و نگرانی نسبت به مسائل و وضعیت فرهنگی جامعه، مکرراً در گفتار مسئولان کشور و افراد جامعه شنیده و دیده می‌شود. از این رو مهم‌ترین پرسش در اینجا این است که: چرا آنچه در جریان انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ مورد تأکید قرار گرفته و در این سی سال

برای تحقق آن برنامه‌ریزی شده، محقق نشده است؟ برای پاسخ به این سؤال، طیف متنوعی از پاسخ‌های متفاوت ارائه شده است: دست نیافتنی بودن اهداف، عدم برنامه‌ریزی صحیح، بی‌توجهی سیاست‌گذاری‌های فرهنگی به تغییرات محیطی فرهنگی در جهان، نامتعهد بودن مسئولان فرهنگی به اهداف و حتی تمایلات مخالف و متضاد فرهنگی نزد آنان، تغییرات نسلی و کنار گذاردن این اهداف از سوی نسل جدید و نظایر آن. هرچند در عدم موفقیت سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی، دلایل فوق نیز می‌تواند مؤثر باشد، اما در این مقاله، تأکید اصلی بر برخی روندهای عمومی است که بر نحوه اجرا و عملیاتی شدن سیاست‌های فرهنگی در این سال‌ها تأثیر گذارده‌اند. این روندها، مقولاتی غیرعینی هستند که هرچند شاخص‌های آشکاری ندارند، اما به‌طور غیرمستقیم و نامتعینی بر روند اجرای سیاست‌گذاری‌های فرهنگی تأثیر گذارده‌اند.

۲- سیاست فرهنگی: ضرورت شاخص‌بندی و پذیرش مرجعیت فرهنگی

به سختی می‌توان تعریف واحدی از «سیاست فرهنگی» ارائه داد، تنها می‌توان فضایی ذهنی مشترکی ایجاد کرد که افراد در آن فضای کلی، به برداشت‌ها و تلقی‌های نسبتاً متفاوتی از سیاست فرهنگی دست پیدا کنند. در سیاست فرهنگی، همواره اهدافی وجود دارد که باید آنها را محقق کرد. این اهداف، در واقع، پاسخ‌های ما به سؤالات کلانی است که در زندگی مان با آن مواجهیم (اشتریان، ۱۳۸۱: ۹۳). لازمه تحقق اهداف، فراهم کردن شرایط تحقق آن است و برای فراهم کردن این اهداف نیز باید برنامه‌ریزی کرد. برنامه‌ریزی، اولاً مقوله‌ای عینی است لذا باید اهداف

موردنظر را شاخص‌بندی کرد (کاشی، ۱۳۸۲: ۵۴). از آنجا که شاخص‌بندی و عینیت بخشیدن به اهداف، جامعیت ندارد، از این رو بخشی از اهداف برجسته‌تر شده و برخی دیگر در حاشیه قرار گرفته یا حذف می‌شوند. ثانیاً مقوله‌ای تخصصی است، از این رو باید گروه برگزیده و خاصی اقدام به برنامه‌ریزی کنند. از این رو این گروه، مرجعیت پیدا کرده و وقتی به مرحله اجرا برسد، استیلا و سلطه پیدا می‌کنند.

با این مقدمه، می‌توان به بررسی دقیق‌تر مبحث سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی پرداخت. جمهوری اسلامی، به‌مثابه یک نظام سیاسی ایدئولوژیک شناخته می‌شود که به‌دنبال اجرایی کردن احکام شریعت اسلامی در همه ابعاد زندگی افراد جامعه است. این نظام سیاسی، به دنبال پیوند بین دیانت و سیاست و به‌عبارتی، دینی کردن امور عرفی یا همان تحقق «اسلام سیاسی» است. اصول سیاست‌فرهنگی جمهوری اسلامی نیز ناگزیر در تبعیت از همین قاعده کلی است و سیاست‌گذاری‌ها در آن، به‌منظور حاکم کردن اصول دینی بر امور عرفی صورت می‌گیرد.

در مورد وجود سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی، نظرات متفاوتی وجود دارد: از یک‌سو برخی معتقدند که پس از انقلاب، در وجود چیزی که بتوان به آن دقیقاً «سیاست‌فرهنگی» اطلاق کرد، تردید وجود دارد (قاضیان، ۱۳۸۲: ۱۱۷). از سوی دیگر برخی معتقدند که بعد از انقلاب اسلامی، رهبران سیاسی کشور، متأثر از اندیشه‌های چپ و به‌منظور مقابله با لیبرالیسم فرهنگی غرب، ناخواسته، به سازوکارهای حکومتی دولت‌های شرقی و کمونیستی روی آوردند که به‌واسطه آن دولت در همه جلوه‌های مختلف زندگی اجتماعی دخالت کرد و به امید ایجاد مدینه فاضله فرهنگی، امور فرهنگی را نیز در حوزه امر سیاسی به شمار آورد و

تصدی آن را خود به عهده گرفت (سیف‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۷). با این حال، در اینجا به فرض وجود سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی، سعی در بررسی و بازبینی آن داریم. برای بررسی این سیاست فرهنگی دو مسیر اصلی وجود دارد که در زیر به آن می‌پردازیم:

۱-۲- مسیر اول: بررسی گفتمان‌های فرهنگی پسا انقلابی

از ملاحظهٔ مجموع کردوکار کنشگران/ کارگزاران در حوزهٔ فرهنگ، پس از انقلاب اسلامی، می‌توانیم گفتمان‌های فرهنگی را که خلق و پیگیری شده‌اند، بازشناسی کرده و مبنای تحلیل قرار دهیم؛ البته شناسایی این گفتمان‌ها تنها برخی رویه‌ها را برای ما مشخص می‌کنند. برای شناسایی این گفتمان‌ها ناگزیر از دوره‌بندی گفتمانی-تاریخی دورهٔ پساانقلابی هستیم. دورهٔ پسا انقلابی در ایران را عموماً بر اساس تغییرات در حوزهٔ سیاسی دسته‌بندی می‌کنند:

الف) دورهٔ جنگ. جنگ هشت‌ساله از سال ۱۳۵۹ آغاز و تا ۱۳۶۷ ادامه یافت. البته به این دوره، دورهٔ دو سالهٔ تثبیت (۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹) نیز افزوده می‌شود و در مجموع، با یک دورهٔ ده‌ساله مواجه هستیم که گفتمان انقلابی در آن به اوج می‌رسد؛

ب) دورهٔ سازندگی/ توسعهٔ اقتصادی. از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ را در بر می‌گیرد که به دورهٔ بازسازی نیز معروف است و الگوی بازسازی/ توسعهٔ اقتصادی را شامل می‌شود؛

ج) دورهٔ اصلاحات/ توسعهٔ سیاسی. از سال ۱۳۷۶ آغاز و تا سال ۱۳۸۴ ادامه یافته است. در این دوره بحث از جامعهٔ مدنی و توجه به مطالبات سیاسی- اجتماعی در دستور کار قرار گرفت؛

د) دوره اصول‌گرایی. از سال ۱۳۸۴ آغاز و تاکنون نیز ادامه دارد و تأکید اصلی در آن بر رفاه اقتصادی و بهبود وضعیت فرهنگی اجتماعی جامعه است.

به‌طور معمول، از این الگو برای تحلیل پدیده‌های پساانقلابی سود برده می‌شود و چنان‌که پیش از این گفته شد، منطق حاکم بر این دوره‌بندی، رویه حاکم بر تحولات سیاسی است که با تغییر دولت‌ها صورت می‌پذیرد. نکته‌ای که در اینجا مطرح می‌شود این است که این منطق سیاسی تا چه اندازه با رویه حاکم بر تحولات فرهنگی جامعه، تطابق دارد؟ به عبارتی، منطق حاکم بر تحولات سیاسی تا چه اندازه با منطق حاکم بر تغییرات فرهنگی، تطابق و همپوشانی دارد؟ به نظر می‌رسد که از منظر گفتمانی، می‌توان دوره‌های چهارگانه را به دو دوره تقلیل داد: گفتمان توسعه‌ای - لیبرال و گفتمان انقلابی - سنتی. در این دو گفتمان، رویکردهای متفاوتی نسبت به حوزه فرهنگی وجود دارد و دلایل آن نیز یک منطق نظری است که این دو گفتمان از آن بهره می‌گیرند.

الف) گفتمان انقلابی - سنتی

این گفتمان دارای انقطاع است. در واقع، این انقطاع مربوط به نسبت آن با قدرت سیاسی است، دوره اول این انقلاب، به‌ویژه از سال ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۶۸ - در زمان حیات امام خمینی (ره) - و در مرحله دوم، از ۱۳۸۴ تا به امروز، قدرت سیاسی را در اختیار داشته است. البته، شرایط این دو دوره تاریخی با هم متفاوت است و باید در بحث از مسائل این گفتمان، مورد توجه قرار گیرد. با این حال، گزاره‌های این گفتمان، در هر دو دوره یکسان است و نوعی تأکید بر ارزش‌های اولیه انقلاب و گرایش به

سنت در آن محوریت دارد. البته در دوره گفتمان بعدی نیز این گفتمان حضور دارد و نیروهای اجتماعی آن فعال هستند، لکن، قدرت سیاسی و اجرایی را که در قوه مجریه متمرکز است، در اختیار ندارد. در این گفتمان، در حوزه سیاسی استعمار/ استکبارستیزی و مبارزه با امپریالیسم جهانی دنبال می‌شود، در حوزه اقتصادی، تأکید بر خودکفایی و استقلال اقتصادی و در حوزه فرهنگی نیز نوعی رویکرد به درون و بومی‌گرایی فرهنگی دنبال می‌شود. کلیدواژه‌های این گفتمان در حوزه فرهنگ و ارتباط با فرهنگی جهانی عبارت است از: «تهاجم فرهنگی»، «امپریالیسم فرهنگی»، «شبیخون فرهنگی»، «استحاله فرهنگی»، «ناتوی فرهنگی» و نظایر آن. در این گفتمان، در هر دو دوره، سیاست‌گذاری در حوزه فرهنگ، تلاشی برای تداوم ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و نیز صدور این ارزش‌ها به دیگر جوامع اسلامی و مخاطبان آن در سطح منطقه‌ای و جهانی است. از این‌رو سیاست‌گذاری فرهنگی در این گفتمان، در دو سطح ملی و فراملی دنبال می‌شود. در این گفتمان نگاه کل‌گرایانه‌ای به فرهنگ وجود دارد و نیروهای اسلامی منطقه‌ای و در دوره دوم این گفتمان، نیروهای غیراسلامی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از جمله کارگزاران فرهنگی هستند که برای پیشبرد سیاست فرهنگی از آنها استفاده می‌شود.

ب) گفتمان توسعه‌ای-لیبرال

این گفتمان دارای پیوستگی می‌باشد. هم دوره ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ را در اختیار دارد و هم بازه زمانی ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ را در بر می‌گیرد. البته در هریک از این دو دوره، دو جزء متفاوت از توسعه، مورد تأکید است: توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی. با این همه، منطق حاکم بر کل این دو دوره؛

منطق توسعه و پشتوانه نظری آن یعنی لیبرالیسم یا دست‌کم نگرشی لیبرال به مسائل فرهنگی-اجتماعی است. در این گفتمان، در همه حوزه‌ها، اقبال به نظام جهانی دنبال می‌شود. در حوزه اقتصادی تلاش برای ارتباط با نهادهای اقتصادی بین‌المللی و سیاست (نزدیک به) درهای باز مبتنی بر سرمایه‌گذاری خارجی، در حوزه سیاسی افزایش مراودات با جهان خارج و تنش‌زدایی و در حوزه فرهنگی نیز سیاست تعامل با فرهنگ جهانی در پیش گرفته می‌شود. به‌طور کلی ادبیات مفهومی این گفتمان در حوزه فرهنگ عبارتند از: «تعامل فرهنگی»، «مشارکت فرهنگی»، «مبادله فرهنگی»، «گفت‌وگوی فرهنگی»، «ارتباطات میان فرهنگی» و نظایر آن. این گفتمان در دو برهه از حیات خود، فرهنگ را به مثابه ابزاری در خدمت توسعه درآورده است: سیاست‌گذاری در حوزه فرهنگی برای رواج مصرف‌گرایی و فرهنگ سرمایه‌گذاری به‌منظور تقویت اقتصادی جامعه و نیز سیاست‌گذاری در حوزه فرهنگ برای تصحیح فرهنگ سیاسی به‌منظور تحقق توسعه سیاسی. در واقع، خود فرهنگ در این گفتمان اصالت ندارد و نوعی نگاه ابزاری نسبت به آن وجود دارد. به‌علاوه، نهادها و نیروهای فرهنگی-اجتماعی فراملی-جهانی، بخشی از کارگزاران این گفتمان برای پیشبرد سیاست فرهنگی هستند.

۲-۲- مسیر دوم: بررسی اسناد فرهنگی پس‌انقلابی

یکی دیگر از شیوه‌هایی بررسی سیاست فرهنگی پس‌انقلابی در جمهوری اسلامی، بررسی اسناد رسمی است که در حوزه فرهنگ وجود دارد و می‌توان اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی را از آنها استنباط

کرد؛ البته بازبینی این اسناد تنها ارزش‌ها و آرمان‌های حاکم بر آنها را آشکار می‌کند. این اسناد دو دسته‌اند: نخست آن دسته از اسنادی که تغییرناپذیرند و جابه‌جایی در کارگزاران فرهنگی، دگرگونی در آنها ایجاد نمی‌کند و دوم، اسنادی که با تغییر در کارگزاران فرهنگی، به تبع تغییر در دولت‌ها و قدرت‌های سیاسی، تغییر می‌کنند. در واقع، گفتمان‌های فرهنگی پیش‌گفته نیز در فاصله بین این دو فضای ثابت-متغیر پدید آمده‌اند. کارگزاران فرهنگی ملزم به اجرای برخی اسناد ثابت و تعیین محتوای برخی اسناد متغیر بوده‌اند که همین امکان تغییرپذیری، موجب می‌شود تا کارگزاران فرهنگی مختلف، رویه‌های مختلفی در پیش گیرند و گفتمان‌های فرهنگی متفاوتی را رقم زنند.

الف) اسناد ثابت؛ قانون اساسی، اصول سیاست‌فرهنگی جمهوری اسلامی و سند چشم‌انداز بیست‌ساله کشور، از جمله اسناد ثابتی هستند که در بخش‌هایی یا تمام آنها در مورد فرهنگ، بحث شده و با تغییر در قدرت سیاسی و جابه‌جایی کارگزاران فرهنگی، تغییری در آنها ایجاد نمی‌شود.

ب) اسناد تغییرپذیر (مقطعی)؛ که با تغییر در حوزه سیاست و جابه‌جایی کارگزاران فرهنگی، این اسناد نیز تغییر پیدا می‌کنند. بخش‌های فرهنگی در برنامه‌های توسعه پنج‌ساله جمهوری اسلامی از این قرارند.

در واقع، اسناد ثابت فرهنگی در جمهوری اسلامی، منعکس‌کننده نظریه فرهنگی در سیاست‌فرهنگی هستند و اسناد تغییرپذیر (مقطعی) بازنمایاننده سیاست‌گذاری فرهنگی در سیاست‌فرهنگی هستند. مطالعه این اسناد، نتیجه متفاوتی به دست نمی‌دهد. در اسناد ثابت، مجموعه‌ای

از اصول واحد تکرار می‌شود و مطالعه بخش‌های فرهنگی چهار برنامه توسعه در جمهوری اسلامی، به‌رغم تغییر در دولت/ قدرت‌های سیاسی، تفاوت چندانی با هم ندارند. دولت‌ها اصول و قواعد فرهنگی واحدی را که در اسناد ثابت آمده، به‌عنوان نظریه فرهنگی پذیرفته‌اند و در برنامه‌های توسعه برای تحقق آنها سیاست‌گذاری کرده‌اند. نظریه‌ها که به واسطه پایدار بودن اسناد ثابت، برای همه دولت‌ها یکسانند و سیاست‌گذاری‌ها نیز پس از بررسی تطبیقی برنامه‌ها با یکدیگر نشان می‌دهد که تفاوت چندانی با هم ندارند و نمی‌توان تفاوت در گفتمان‌های فرهنگی پس‌انقلابی را از طریق مطالعه اسناد فرهنگی که پدید آورده‌اند دریافت، بلکه باید به مرحله سوم از سیاست‌فرهنگی یعنی مدیریت فرهنگی و عملکرد مدیران فرهنگی مراجعه کرد. درواقع، همه کارگزاران فرهنگی (در مرحله نظریه فرهنگی و سیاست‌گذاری فرهنگی)، ایده‌های تقریباً واحدی را تکرار می‌کنند و به‌رغم تفاوت دیدگاه‌های سیاسی‌شان، تمایزی بین آنها وجود ندارد.

به عنوان مثال، باقری (۱۳۸۶) به تحلیل محتوای سیاست‌های فرهنگی شورای عالی انقلاب فرهنگی به‌عنوان مهم‌ترین نهاد سیاست‌گذاری فرهنگی در کشور پرداخته و مصوبات آن را از منظر «مقولات سیاست فرهنگی» در سه بازه زمانی (۷۱-۱۳۶۳)، (۷۶-۱۳۷۱) و (۸۵-۱۳۷۶) مورد بررسی قرار داده است. نتیجه این تحقیق، با توجه به عدم توازن طول دوره مورد مطالعه و تعداد مصوبات و نیز عوامل ساختاری و بیرونی مؤثر بر عملکرد شورا، تفاوت چندانی در مورد مصوبات این شورا از نظر رویه حاکم بر آنها (کثرت‌گرایی فرهنگی، وحدت فرهنگی و وحدت‌درکثرت فرهنگی) نشان نمی‌دهد (باقری، ۱۳۸۶: ۷۱-۶۸).

در حالی که ریاست این شورا و فضای حاکم بر آن، به علاوه ترکیب برخی اعضای آن، با تغییرات در حوزه سیاسی، تغییر می‌کنند. بر این اساس روشن می‌شود که اسناد فرهنگی جمهوری اسلامی، اعم از ثابت و متغیر، تغییری نیافته و در دوره‌های مختلف، گروه‌های مختلف سیاسی- فرهنگی که قدرت را در اختیار گرفته‌اند، همواره در اسناد فرهنگی شأن، اصول و قواعد فرهنگی مشابهی را مورد تأکید قرار داده‌اند. اما نحوه عمل آنها و تفسیری که از این قواعد داشته‌اند، در عمل، نتایج و مباحث متفاوتی را دامن زده و موجب شد تا دو نوع نگاه متفاوت به فرهنگ شکل گیرد که در خود، دو نوع «تربیت فرهنگی» نیز دارد. در این دو گفتمان پسانقلابی، گزاره‌های متفاوت و البته مشابهی نیز دیده می‌شود که به نظر می‌رسد متأثر از چهار روند غیرعینی است که کل دوره پسانقلابی را متأثر ساخته و این دو گفتمان در دوره‌های مختلف، از آن متأثر بوده‌اند. در ادامه به بررسی این چهار روند می‌پردازیم.

۳- روندهای چهارگانه: سیاست فرهنگی و ذهنیت‌های اجتماعی

عوامل متعددی بر سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی در سه دهه گذشته تأثیرگذار بوده‌اند و می‌توان دسته‌بندی‌های مختلفی از آنها ارائه داد. از یک منظر می‌توان آنها را به عوامل داخلی / خارجی، ساختاری / نمادین و نظایر آن دسته‌بندی کرد. ما این عوامل تأثیرگذار را تحت دو دسته عوامل عینی و عوامل ذهنی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- عوامل عینی: این عوامل ناظر به ساختارهای عینی هستند که باید برای اجرایی کردن یک سیاست فرهنگی فراهم شوند. به طور مثال، اجرای یک اصل از سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی در مورد حفظ هویت

اسلامی که مستلزم تعمیر، مرمت و حفظ و نگهداری بناها و آثاری با معماری اسلامی است، بدون تخصیص بودجه و فراهم آوردن سازوکارهای لازم برای اجرای چنین اصلی امکان‌پذیر نیست. این دسته از عوامل، قابل مشاهده و تأثیر آنها نیز محسوس است. می‌توان تأثیرات آنها را مستقیماً رصد کرده و در مورد آنها شاخص عینی تعریف کرد.

۲- عوامل ذهنی: این دسته از عوامل بروز و ظهور بیرونی ندارند و نمی‌توان مستقیماً اثرات آنها را مشاهده کرد. با این حال، این روندهای کلان و نامحسوس، به‌عنوان روندهای تأثیرگذار بر نحوه عمل ساختارها و عاملان اجتماعی تأثیر می‌گذارند. این عوامل دیده نمی‌شوند و در بررسی عوامل تأثیرگذار بر اجرای برنامه‌ها نیز به‌عنوان متغیرهای مداخله‌گر لحاظ نمی‌شوند، اما بر ذهن برنامه‌ریزان و مجریان غلبه دارند و فضای عمومی جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهند. تأثیرات این عوامل، غیرمستقیم است و با شاخص‌های مستقیم نمی‌توان آنها را بررسی کرد. در اینجا تلاش می‌کنیم تا دست‌کم چهار روند کلان ذهنی تأثیرگذار بر تدوین و اجرای سیاست‌فرهنگی در جمهوری اسلامی را بررسی و دسته‌بندی کنیم. این چهار روند اصلی در سطح کلان عمل می‌کند و از همین‌رو کمتر دیده می‌شوند، هرچند که درک و فهم آنها به دلیل تأثیرات فراگیر و گسترده‌شان، کار چندان مشکلی نیست. البته این روندها، عموماً روندهای داخلی هستند و نه بین‌المللی و جهانی.

۱-۳- نگاه توسعه‌ای

ایده «گذار» پرکاربردترین چارچوب تحلیلی برای فهم تحولات در جامعه ایران است. کاربرد این ایده بدان حد است که صورت «ایدئولوژی

گذار» (زائری، ۱۳۸۴) به خود گرفته است. توسعه فرایند پیچیده‌ای است که طی آن، جامعه از دوران به دورانی جدید گذار می‌کند (توحیدفام، ۱۳۸۱: ۱۹). بر اساس این ایده، جامعه ایران، جامعه درحال گذاری است که از یکصدسال گذشته، روند مدرنیزاسیون را طی می‌کند. برنامه‌های «نوسازی» و «توسعه» نیز برای عبور از همین مرحله (گذار) تدوین شده‌اند. در نگاه توسعه‌ای، مدرن شدن، امری محتوم و چاره‌ناپذیر است. مدرنیته، آخرین دستاورد بشری است که در غرب محقق شده و جوامع غیرغربی، گریزی از پیوستن به آن ندارند. آنها باید مراحل گذار را پشت سر بگذارند و موانع توسعه یعنی نهادها و ارزش‌های سنتی که در این جوامع وجود دارد را حذف و یا رفع کنند. از نیروهای مقاوم در برابر مدرنیزاسیون باید فراتر رفت و زمینه را برای ظهور ارزش ذهنی/عینی مدرن فراهم ساخت. این برنامه‌ها ابتدا در حوزه اقتصادی، سپس در حوزه سیاسی و پس از ناکامی به حوزه فرهنگی کشیده شد و این تصور غالب پدید آمد که توسعه سیاسی و اقتصادی بدون توسعه فرهنگی و تغییر در ارزش‌ها و نگرش‌های افراد جوامع توسعه‌نیافته، امکان‌پذیر نیست. درواقع، تغییر در اصول فرهنگی و سیاسی است که زمینه تحول و توسعه اقتصادی را فراهم می‌آورد (همان: ۲۸).

یکی از نتایج عملی به‌کارگیری برنامه‌های توسعه در کشورهای توسعه‌نیافته‌ای نظیر ایران، «مرکزگرایی» است. برنامه‌ریزان توسعه به‌واسطه مواجهه با نیروهای سنتی قدرتمند مقاوم در برابر ورود و نهادینه شدن ارزش‌های تجدد در جوامع غیرغربی، ابتدا یک «مدل» فراهم می‌آورند که مطابق الگوی غربی عمل می‌کند و سپس، با الگوگیری افراد جامعه از آن، زمینه پیشبرد برنامه‌های توسعه را فراهم می‌آورند. این

الگوسازی عموماً در «مرکز» صورت می‌گیرد. مرکز جایی است که مطابق منطق برنامه‌های نوسازی/ توسعه، به‌مثابه نقطهٔ آرمانی و مطلوب قلمداد می‌شود. در برنامه‌های توسعه، جوامع مدرن و توسعه‌یافتهٔ غربی، مراکز آرمانی و مطلوبی قلمداد می‌شوند که جوامع غیرمدرن باید، در اقتصاد و سیاست و فرهنگ، خود را به شاخص‌های آن نزدیک کنند. به لحاظ روان‌شناختی این امر شوق فراوانی را در ساکنان جوامع غیرغربی ایجاد می‌کند که خود را به این مرکز حقیقی که تجسم همهٔ آمال و جهان خیالی آرمانی می‌باشد که برایشان توصیف شده است، برسانند. چون امکان چنین مهاجرتی به مراکز حقیقی مدرن فراهم نبود، مرکز کاذب شبه‌مدرنی در همان جوامع غیرغربی تشکیل می‌شد تا این عطش را فرونشاند. دوگانه‌های سنتی/ مدرن، شهر/ روستا، شهرستان/ پایتخت، به خوبی بازگوکنندهٔ یک جهت است: از روستا به شهر، از شهرستان به پایتخت، از سنتی به مدرن و بالاخره از همه جا/ چیز به مرکز. این جهت‌گیری، همان جهت‌گیری است که در برنامه‌های نوسازی/ توسعه پیگیری می‌شود که در نهایت، جوامع غیرغربی را به شکل جوامع غربی و مدرن در می‌آورد. در یک کشور جهان‌سومی، مرکز، عموماً یکی یا دو شهر مهم‌تر است که البته یکی از آنها پایتخت آن کشور است. کل یک جامعه ملی جهان‌سومی تلاش می‌کند تا در چارچوب نظم جهانی، با اتکا به برنامه‌های توسعه، روند مدرنیزاسیون را طی کند و خود را به شکل جوامع مدرن غربی در آورد و تا خود را به شکل «مرکز» درآورده باشد. نه تنها ساکنان غیرمرکز‌نشین، تلاش می‌کنند خود را به «مرکز» برسانند و در آن ساکن شوند، بلکه دولت و نیروهای برنامه‌ریز توسعه، تلاش می‌کنند تا در مناطق غیرمرکز برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری کنند و هرچه

بیشتر آنها را به شکل مرکز درآورند، زیرا مرکز، نقطه مطلوب و آرمانی مدرنیزاسیون است.

مدیران و برنامه‌ریزان، تلاش می‌کنند تا الگوی مرکز را به سایر نقاط کشور تعمیم دهند و حداقل شبیه‌سازی با جوامع مدرن را در پیش گیرند. مرکز، تنها جایی است که مطابق با الگوی مدرن، دست کم با روایت جهان‌سومی‌اش، ساخته و برنامه‌ریزی شده و غیرمرکز باید به این شکل درآید. فرض اساسی این است که کسانی که در مرکز زندگی می‌کنند، نمونه نوعی انسان مدرن و متمدن و «جدید» هستند؛ کسانی که در مرکز هستند، بهتر از دیگران، فرهنگ جدید و شاخصه‌های مدرن را می‌دانند و به کار می‌بندند. متخصصان و برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران در مرکز، برای دیگر نقاط کشور برنامه‌ریزی می‌کنند و درصددند تا از طریق همانندسازی همه نقاط کشور با مرکز، کل جامعه را با مرکز حقیقی یعنی مادرشهرهای مدرن غرب، شبیه سازند. متخصصان و تصمیم‌سازان، سیاست‌هایی را تنظیم می‌کنند و با اتکا به اقتداری که در برنامه‌های دولتی وجود دارد، آن را از طریق «ادارات» در نقاط غیرمرکز به اجرا در می‌آورند. دست کم، اصول کلی این برنامه‌ها و سیاست‌ها آن چیزی است که در مرکز می‌گذرد و گاهی نیز ممکن است به اقتضائات محلی نیز توجه شود. این همان چیزی است که ما از آن به «مرکزگرایی» یاد می‌کنیم.

آثار مرکزگرایی، به‌ویژه در حوزه فرهنگ، نمایان‌تر است. آنچه تحت عنوان «نگاه بخشنامه‌ای» از آن یاد می‌کنیم، محصول همین مرکزگرایی است، که یک بُعد آن نگاه دستوری و از بالا برای بهبود مناطق غیرمرکز نشین است. بُعد مهم‌تر آن، تلاش برای مشابهت‌سازی میان آن

چیزی است که در غیرمرکز می‌گذرد با آن چیزی که در مرکز جریان دارد. به نظر می‌رسد در سه دهه از حیات جمهوری اسلامی، نگاه مرکزگرا، مانند دیگر حوزه‌ها، در حوزه فرهنگ نیز غلبه داشته است. تهران، همان «مرکز» است که اولاً در میان مردم ایران، میل وافری برای مهاجرت به آن وجود دارد. ایرانیان علاقه دارند در تهران یا در شهرهایی مشابه با آن زندگی کنند. جمعیت تهران از سال ۱۳۵۵ تا امروز تقریباً سه برابر شده است و این نشان می‌دهد که باور به مرکزگرایی تا چه اندازه در باورهای ایرانیان نهادینه شده است. ثانیاً برنامه‌ریزان فرهنگی تلاش کرده‌اند تا آنچه در تهران می‌گذرد را به دیگر نقاط کشور تعمیم دهند و رسانه‌های تبلیغاتی نظیر تلویزیون چنین کارکردی یافته‌اند. سریال‌های تلویزیونی که در خیابان‌های تهران فیلم‌برداری شده، به وسیله کارگردان تهرانی ساخته شده، فیلمنامه‌نویس آن در تهران زندگی می‌کند و بازیگرانش از نظر شکل ظاهر و نحوه بیان و نوع گفتار، تهرانی‌اند، چیزی جز تهران‌گرایی را به مخاطب ارائه نمی‌دهد. در نگاه تهران‌گرا، فرهنگ‌های غیرتهرانی، یا به تمسخر گرفته می‌شوند تا فرهنگ مطلوب و آرمانی تهران برجسته شود یا این‌که از کنار آنها بی‌سروصدا می‌گذرند تا این‌که در نهایت به فراموشی سپرده شوند. تهران، الگویی برای کل جامعه ایران است؛ مراکز استان‌ها، الگویی برای کل شهرهای یک استان و در یک شهرستان نیز مرکز شهر، الگوی سایر بخش‌ها و روستاهاست. ملاحظه می‌شود که مرکزگرایی به شکل پلکانی تا سطوح مختلف حیات فرهنگی-اجتماعی ایرانیان رسوخ یافته است. بر همین اساس، سیاست‌گذاری فرهنگی نیز بر مبنای آنچه در تهران مرسوم و مطلوب است، صورت می‌گیرد و به صورت بخشنامه‌ای یا رسانه‌ای به کل جامعه تعمیم داده

می‌شود. عنصر «محلّیت» در حوزه فرهنگ، نادیده گرفته و به نفع «مرکزگرایی» کنار گذاشته می‌شود.

۲-۳- نگاه ایدئولوژیک

جمهوری اسلامی، به عنوان نظام مستقر برآمده از انقلاب اسلامی، بر مبنای اصول قانون اساسی آن، یک نظام ایدئولوژیک است. انقلاب اسلامی داعیه تشکیل حکومت دینی مبتنی بر شریعت اسلامی را داشته و دارد. ادعای رهبران انقلاب این بوده که با ارائه الگوی دینی حکومت‌داری، جامعه را به سمت سعادت و کمال رهنمون می‌سازند. جمهوری اسلامی در زمان تشکیل، با تکیه بر نظریه سیاسی «ولایت فقیه»، خود را تنها حکومت راستین و حقیقی دینی قلمداد می‌کرد که احکام و ارزش‌های الهی را در جامعه جاری می‌سازد. جمهوری اسلامی، «دارالایمان» و دیگر حکومت‌ها و دولت‌ها، «دارالکفر» و طاغوت محسوب می‌شوند. به‌ویژه در میان کشورهای اسلامی، ایران، ام‌القرای جهان اسلام دانسته می‌شود و دیگر حکومت‌ها بر اساس میزان نزدیکی‌شان به احکام اسلامی و درجه رعایت قواعد دینی در ساختار حکومت‌داری و نیز زندگی روزمره‌شان، اسلامی دانسته می‌شوند. التزام به دینی بودن همه ارکان حکومت و نیز تلاش برای جاری کردن احکام شریعت ناب در جامعه، به‌نوعی دسته‌بندی و تمایز میان جوامع، دولت‌ها و گروه‌ها می‌انجامد. همان‌گونه که مطابق منطق دینی، رفتار افراد، ارزش‌گذاری می‌شود، رفتار دولت‌ها و جوامع نیز موضوع ارزش‌دآوری قرار می‌گیرد. به‌گونه‌ای که دولت ایالات متحده آمریکا بنا به منطق دینی، مصداق «استکبار» است. از سوی دیگر، منطق دینی مبنای ویژه‌ای را برای سنجش رفتار دین‌داران

فراهم می‌آورد: بر این اساس، مؤمنان کسانی هستند که اعمال و رفتارشان منطبق بر اعتقادات دینی است و کافران کسانی هستند که کردارشان بر مبنای اعتقادات دینی نیست. این منطق دینی (مومن/ کافر، که البته طیفی از مومنانی که دارای ضعف در ایمان هستند و منافقین و کافرانی که ناآگاهند و عناد نمی‌ورزند، در میانه این دو طیف قرار دارند)، وقتی که با فرایند اسلام سیاسی در ایران پیوند می‌خورد، به یک ایدئولوژی می‌انجامد که تلاش می‌کند تا منطق دینی را در جامعه به اجرا درآورد.

ویژگی اصلی ایدئولوژی، تبدیل جامعه به دو طیف اصلی است: معتقدان به ایدئولوژی و نامعتقدان به آن. در واقع، بر مبنای ایدئولوژی، الگویی از رفتارهای «مطلوب»، تعریف می‌شود که رفتار بر مبنای آن از افراد جامعه طلب می‌شود. از یک نگاه افراط‌گرایانه می‌توان گفت کسانی که بر اساس این الگو عمل می‌کنند، مقبول هستند و گرنه در دسته دیگر قرار می‌گیرند. بر یک مبنای ایدئولوژیک، جامعه یک «کل» پنداشته می‌شود که ناهمگونی و ناهموازی در آن وجود ندارد و اگر هم وجود دارد، به‌مثابه یک عارضه کاذب قلمداد می‌شود که باید برای رفع آن تلاش کرد. هیچ نوع ناهمگونی پذیرفته نیست و نباید وجود داشته باشد. همه چیز به نفع کلی که تعریف و ترسیم شده است، کنار گذاشته می‌شود؛ «کلیتی» در دستور کار قرار می‌گیرد که محصول همین «کل‌گرایی» است.

نتیجه ایدئولوژی‌گرایی، کلیت‌سازی است که به نوعی مشابهت و همگونی می‌انجامد و تکثر را در معرض تهدید قرار می‌دهد. کلیت‌سازی، به‌ویژه، با مقوله فرهنگ، ناسازگاری دارد. آنچه ما از فرهنگ درک می‌کنیم، در واقع، تأکید بر تنوع است. در متن هر فرهنگی با تکثر و

ناهمگونی مواجهیم، در حالی که در ایدئولوژی، با کلیت‌سازی و وحدت روبرو هستیم. به واسطه کلیت‌سازی، تنوع و همگونی‌ها، یا نادیده گرفته می‌شوند یا این که به نفع کلیت مطلوبی که ترسیم شده، مورد محکم قرار گرفته و اصلاح می‌شوند. آدورنو، فلسفه غرب از افلاطون تا هگل را به دلیل اتکا به کلیت، مورد انتقاد قرار می‌دهد و معتقد است که در این فلسفه، «امر خاصی تا به شکل تعریف امری کلی درنیاید، دانسته نمی‌شود» (احمدی، ۱۳۷۶: ۲۱۷). او معتقد است که این کلیت‌سازی، مستلزم فرض همسانی (ابژه) است، در حالی که از نظر آدورنو این فرض مردود است زیرا که «ابژه‌ها [ای انسانی] همسان نیستند که بشود از آنها کلیتی ساخت و مفهومی که از آنها ساخته می‌شود، همواره چیزهایی از ابژه‌ها را در بر نمی‌گیرد و جز تصور و خیالی از امر جهانشمول نیست» (همان: ۲۱۸). در نگاه کلیت‌ساز، تنوع به مثابه تهدید تلقی می‌شود، زیرا اعتبار کلیت را خدشه‌دار می‌کند. تلاش می‌شود تا خرده‌فرهنگ‌ها، به شکل فرهنگ مطلوب و آرمانی درآیند که کلیت بر مبنای آن ساخته و پرداخته شده است.

کلیت‌سازی بر سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی، تأثیرگذار بوده است. در حالی که جامعه ایران، به لحاظ فرهنگی و اجتماعی، متنوع و ناهمگون است، کلیت‌سازی فرهنگی تلاش کرده است تا این تنوع را به سود کلیت فرهنگی که ساخته و پرداخته کرده، حذف یا دست‌کم به حاشیه براند. از آنجا که ناهمگونی ذیل این کلیت پذیرفته نیست، لذا تنوع فرهنگی همواره تهدیدی برای کلیت محسوب شده و از این رو نوعی نگاه «امنیتی» نسبت به تنوع فرهنگی شکل گرفته است. کلیت‌سازی وقتی در تلاقی و پیوند با مرکزگرایی قرار گرفته، ابزارها و امکانات

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۳۱

رسانه‌ای-تبلیغی و برنامه‌ریزی را در اختیار گرفته تا ناهمگونی فرهنگی را به‌نفع کلیت همگون فرهنگی ترسیم‌شده، تغییر شکل داده و مهندسی کند.

۳-۳- نگاه ملی‌گرایانه

«دولت ملی»، در نتیجه سیاست‌های رضاخان بر حوزه فرهنگی ایران غالب شد و گرنه تا پیش از آن، مثلاً در جریان مشروطه یا جنبش تنباکو، اغلب علمای دینی در نجف، عامل تعیین‌کننده در جریان‌های سیاسی - اجتماعی بودند یا این‌که ایرانیان مقیم قفقاز یا هند، رهبران حرکت‌های فرهنگی بودند. با اعمال سیاست‌های دولت-ملت‌سازی، همان‌گونه که در پیرامون ایران در ترکیه و عراق و دیگر مناطق نیز رواج یافت، ایران، محدود به مرزهای ملی شد که یک دولت ملی، ارتش ملی، هویت ملی و زبان ملی و نظایر آن یافت. از آن پس تا به امروز، به‌منظور سهولت در اداره کشور و نیز حذف نیروهایی که خارج از کنترل دولت بودند، مانند قدرت علما و حوزه علمیه نجف، مرزهای ملی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تعریف شد و ارکان حکومت ملی حافظ این مرزها شدند. البته روشن است که بین ایدئولوژی ناسیونالیستی پهلوی و جهان‌وطن‌گرایی اسلامی / شیعی جمهوری اسلامی تفاوت وجود دارد. در هر حال، ارتباط با بیرون از مرزهای ملی میسر نیست، مگر به اجازه دولت‌ها و حکومت‌ها. تا چندی پیش که به‌واسطه گسترش رسانه‌های ارتباط‌جمعی و نظم شبکه‌ای، کنترل دولت‌ها کاهش یافته ارتباط با دیگر فرهنگ‌ها پیش از آشنایی ایرانیان با تجدد و تأثیرگذاری جدی سازوکارهای متجدد در جامعه ایران، در «حوزه فرهنگی» ایرانی می‌زیستیم. این حوزه فرهنگی

که از قفقاز تا هند و از آسیای میانه تا خلیج فارس را در بر می‌گرفت، قدمتی هزارساله داشت و اقوام و گروه‌های انسانی از نژادها، رنگ‌ها و زبان‌های مختلف را در بر می‌گرفت. در این حوزه فرهنگی، تفاوت تاشکند با شیراز در شمایل و نحوه پوشش مردم و گاهی نیز تفاوت در لهجه بود. آنچه این قلمرو بزرگ جغرافیایی را به یکدیگر پیوند می‌داد، در وهله اول روح فرهنگ ایرانی و دین اسلام و در وهله دوم، زبان فارسی بود که ورای همه تنوعات انسانی، گروه‌های مختلف را به هم مرتبط می‌ساخت. الگوی مدرن «دولت-ملت»، نظم پیشین جهان را از جمله در حوزه فرهنگی ایران، در هم ریخت. مرزهای ملی تشکیل شدند و گروه‌های انسانی که قرن‌ها کنار یکدیگر زیسته بودند، ذیل عنوان ملیت و ناسیونالیسم به نبرد با یکدیگر پرداختند تا ملت بودن خود را به اثبات برسانند. «ملت»ها جعل شدند و گروه‌های مختلف انسانی از یکدیگر جدا افتادند. از این مرحله به بعد، «دولت» بخش جدایی‌ناپذیر تعریف «ملت» است. حتی می‌توان گفت که «مفهوم ملت، چیزی جز نتیجه یک اختراع از دولت نبوده است» (دلاکامپانی، ۱۳۸۲: ۲۲۱). «دولت»ها برای پاسداری از ملت‌ها تشکیل شدند، فرهنگ ملی پدید آمد و افراد، آثار و نشانه‌های فرهنگی در یک حوزه فرهنگی به نفع ملت‌ها مصادره شد و انسان‌ها در قالب‌بندی‌های تازه‌ای قرار گرفتند.

مهم‌ترین آفت ملی‌گرایی در مبحث فرهنگ، همان‌گونه که گفته شد تقلیل «حوزه‌های فرهنگی» به «فرهنگ‌های ملی» است. پس از تشکیل دولت‌های ملی، ارتباط ملت‌ها قطع شد، مگر با اجازه دولت‌ها و امکانات محدود ملی. برنامه‌ریزی فرهنگی در چارچوب ملی، محدود به مرزهای ملی است و ارتباط افراد را با دیگر فرهنگ‌ها قطع می‌کند. یکی از عوامل

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۳۳

مؤثر بر سیاست فرهنگ جمهوری اسلامی، همچنان که از دوره رضاخان به این سو حاکم بوده، عنصر ملی‌گرایی است که سیاست فرهنگی را در محدوده مرزهای فرهنگی ملی نگه داشته است. در حالی که اولاً قبل از جعل دولت ملی در ایران، در گستره حوزه فرهنگی ایران به سر می‌بردیم و ثانیاً تحولات جهان به گونه‌ای است که ارتباطات رو به گسترش نهاده و مرزهای ملی دچار «فروپاشی» شده است. آنچه امروز «جهانی‌شدن»/ «جهانی‌سازی» می‌نامیم، دقیقاً به معنای فراتر رفتن از مرزهای ملی است، در حالی که هنوز هم سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی، مبتنی بر چارچوب مرزهای ملی است.

۴-۳- نگاه مهندسی

به نظر می‌رسد که سه رویکرد اصلی در نسبت بین نظریه فرهنگی - اجتماعی و عمل سیاسی وجود دارد: نخست، رویکرد پوزیتیویستی با ادعای عینیت و گزارش دقیق امر واقع که معتقد به امکان برنامه‌ریزی و سازماندهی اجتماعی است (فی، ۱۳۸۳: ۶۲). در اینجا جامعه به مثابه یک «چیز» مورد بررسی قرار می‌گیرد و همان گونه که می‌توان برای چند هزار مترمربع برنامه‌ریزی کرد و یک شهر را در آن بنا کرد، برای یک جامعه نیز می‌توان از بالا، به مطالعه پرداخت، به شناخت دقیق آن نائل شد و سپس برای آن برنامه‌ریزی کرد و به سمت وسوی خاصی پیش برد. دوم، رویکرد تفسیری است که در آن افراد دارای اختیار و اراده قلمداد می‌شوند که معانی ذهنی‌شان را بر کنش‌شان حاکم می‌کنند (همان: ۱۰۰). آنها در موقعیت‌های مختلف، دست به تفسیر می‌زنند و بر مبنای درکی که از آن پیدا می‌کنند، دست به کنش می‌زنند. در اینجا افراد

دارای قدرت انتخاب می‌شوند و از این رو نمی‌توان آنها را به‌عنوان «چیز» مطالعه کرده و مورد برنامه‌ریزی قرار داد. باید به معانی ذهنی کنشگران نیز در برنامه‌ریزی‌ها توجه کرد و برنامه را در موقعیت‌های مختلف، تغییر داد. در اینجا باید به تفاوت‌ها و ناهمگونی‌ها توجه شود و اساساً افراد جامعه، همگون و یکدست فرض نمی‌شوند. در دوره اخیر، رویکردی انتقادی نیز در بحث از نسبت نظریه و عمل، اضافه شده (همان: ۱۲۹) که چون در ذیل برنامه‌ریزی قرار نمی‌گیرد، از شرح آن خودداری می‌کنیم.

رویکرد پوزیتیویستی، در حوزه فرهنگی-اجتماعی، قائل به کاربرد نگرش مهندسی در حل مسائل است، ولی روشن است که مبانی فرهنگ، تفاوت‌های اساسی با مبانی مهندسی دارد. موضوع مهندسی عبارت است از مواد و نیروهای طبیعت که هدف آن، کار بر روی مواد و نیروهای طبیعت است. روش‌های مهندسی نیز متناسب با همین هدف است: طراحی، ساخت و راه‌اندازی سازه‌ها و ابزارها با اتکا به اصول علم تجربی و ریاضی، به‌منظور تأمین شرایط زیستی و بهزیستی انسان از مواد و نیروهای طبیعت (گل‌محمدی، ۱۳۸۶: ۳۸۸). این در حالی است که فرهنگ، محصول زندگی اجتماعی است و در دوران جامعه ساخته می‌شود. فرهنگ، از نظر ماهوی، حس‌پذیر نیست بلکه نوعی هستی مفهومی است. از این‌رو قابل محاسبه نیست، بلکه فهم‌پذیر است و مطابق با روش‌های تفسیری فهمیده می‌شود (همان: ۳۸۹).

به نظر می‌رسد که سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی تاکنون بر مبنای الگوی پوزیتیویستی/مهندسی صورت گرفته است: نخست اینکه مجریان و برنامه‌ریزان فرهنگی-اجتماعی، تعلق به علوم انسانی و

اجتماعی نداشته‌اند و عمدتاً متعلق به حوزه فنی-مهندسی بوده‌اند. مدیران فرهنگی-اجتماعی و برنامه‌ریزان این حوزه عموماً ذیل پارادایم پوزیتیویستی بوده و نوع نگرش آنها به پدیده‌ها، نگاه فرمالیته و بسته‌ای است. از سوی دیگر پارادایم مسلط علوم انسانی-اجتماعی در ایران تا همین سال‌های اخیر، پوزیتیویسم بوده است. در نتیجه، وقتی که یک برنامه‌ریزی پوزیتیویستی با الزامات حوزه مدیریت و اقتضات اداره یک کشور یا مجموعه همراه می‌شود و به وسیله مدیرانی به اجرا در می‌آید که متعلق به حوزه فنی-مهندسی هستند، علایق کنشگران، موقعیت‌مندی، تفاوت‌ها و انعطاف‌پذیری از برنامه‌ریزی فرهنگی حذف می‌شود و به جای آن بر تشابه موقعیت‌ها و همسانی افراد، به منظور برنامه‌ریزی، تکیه می‌شود.

۴- نتیجه‌گیری

انقلاب اسلامی بر مبنای اهداف متعالی فرهنگی به پیروزی رسید و جمهوری اسلامی، به عنوان نظام سیاسی برآمده از آن، برنامه‌ریزی و دخالت در حوزه فرهنگ را به منظور رسیدن به اهداف موردنظر در پیش گرفت. دست کم دو گفتمان پساانقلابی فرهنگی اصلی وجود دارد: گفتمان انقلابی-سنتی و گفتمان توسعه‌ای-لیبرال. این دو گفتمان، دو منظر متفاوت نسبت به فرهنگ (اعم از فرهنگ داخلی و فرهنگ جهانی) اتخاذ کرده و ادبیات متفاوتی را رقم زده‌اند: گفتمان انقلابی-سنتی بر تهاجم فرهنگی، شبیخون فرهنگی، ناتوی فرهنگی و نظایر آن تأکید می‌کند و گفتمان توسعه‌ای-لیبرال بر مبادله فرهنگی، گفت‌وگوی فرهنگی، ارتباطات میان فرهنگی و مانند آن تکیه می‌کند. اسناد رسمی

این دو گفتمان، بر یکدیگر و بر اسناد رسمی ثابت جمهوری اسلامی (قانون اساسی و اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی) انطباق دارد، اما در عمل، تفسیرهای متفاوت، موجب شده تا نتایج متفاوتی به بار آید. آنچه در اینجا اهمیت دارد، این که هر دو گفتمان پسا انقلابی، متأثر از روندهای چهارگانه مشترکی بوده‌اند که در دوره سی ساله حیات جمهوری اسلامی و حتی قبل از آن بر مختصات فرهنگی-اجتماعی جامعه ایران حاکم بوده‌اند. نگاه توسعه‌ای، نگاه ایدئولوژیک، نگاه ملی‌گرایانه و نگاه مکانیکی، جهت‌گیری خاصی، به سیاست فرهنگی هر دو گفتمان در دوره پسا انقلابی داده‌اند که موجب نشانه رفتن تکثر فرهنگی، استراتژی تهدیدپنداری تفاوت‌های فرهنگی و رواج نوعی اجبار فرهنگی شده است. به نظر می‌رسد که هرگونه بحث از سیاست فرهنگی، نه تنها باید عوامل عینی مؤثر بر سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی، بلکه عوامل ذهنی مؤثر بر آن (نظیر روندهای چهارگانه) را مورد توجه قرار دهد. البته در این مقاله، بر روندهای داخلی تأکید شده است، هرچند که روندهای خارجی/جهانی نیز در مجالی دیگر باید مورد بررسی قرار گیرد.

فهرست منابع

۱. احمدی، بابک، خاطرات ظلمت (درباره سه اندیشگر مکتب فرانکفورت: والتر بنیامین، ماکس هورکهایمر، تئودور آدورنو)، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶.
۲. اشتریان، کیومرث، روش سیاست‌گذاری فرهنگی، تهران: کتاب آشنا، ۱۳۸۱.
۳. باقری، محمدرضا، تحلیل محتوای سیاست‌های فرهنگی شورای عالی انقلاب فرهنگی، منقول در: شورای عالی انقلاب فرهنگی (دبیرخانه) مجموعه مقالات (اولین همایش ملی مهندسی فرهنگی)، جلد چهارم (مقالات بخش مطالعات راهبردی مدیریت فرهنگی و سند چشم‌انداز (قسمت دوم)، تهران: شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۶.
۴. توحیدفام، محمد، موانع توسعه فرهنگی در ایران، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱.
۵. خرمشاد، محمدباقر، بازتاب انقلاب اسلامی در نظریه‌های انقلاب: تولد و شکل‌گیری نسل چهارم تئوری‌های انقلاب، مجله جامعه‌شناسی ایران، شماره سوم، پاییز، تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران، ۱۳۸۳.
۶. دلاکامپانی، کریستیان، فلسفه سیاست در جهان معاصر، مترجم: بزرگ نادرزاد، تهران: نشر هرمس، ۱۳۸۲.
۷. زائری، قاسم، دشواری‌های تلقی پراگماتیستی از دین، مجله راهبردیاس، تهران: موسسه فرهنگی پژوهشی یاس، ۱۳۸۴.
۸. سیف‌زاده، حسین، سیاست‌گذاری فرهنگی و میزان مداخله دولت در آن: تأملی نظری، منقول در: وحید، مجید (۱۳۸۲)، سیاست‌گذاری و فرهنگی در ایران امروز، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲.
۹. فی، برایان، نظریه اجتماعی و عمل سیاسی، مترجم: محمد زارع، تهران: موسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران، ۱۳۸۳.

۳۸ ► سیاست فرهنگی

۱۰. قاضیان، حسین، بزبست سیاست‌فرهنگی در ایران امروز، منقول در: وحید، مجید، سیاست‌گذاری و فرهنگی در ایران امروز، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲.

۱۱. کاشی، محمدجواد غلامرضا، سیاست‌گذاری اقتدارگرایانه و دموکراتیک فرهنگی، منقول در: وحید، مجید، سیاست‌گذاری و فرهنگی در ایران امروز، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲.

۱۲. گل‌محمدی، احمد، تأملی دربارهٔ مهندسی فرهنگی، منقول در: شورای عالی انقلاب فرهنگی (دبیرخانه) مجموعه مقالات (اولین همایش ملی مهندسی فرهنگی)، جلد اول (مقالات بخش مفهوم‌شناسی و ابعاد مهندسی فرهنگی)، تهران: شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۶.

علل عدم هژمونی فمینیسم در ایران

مهردخت قوپرانلو*

چکیده

سؤال اصلی مقاله حاضر این است که چرا فمینیسم در ایران هژمونیک نمی‌شود؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا به تاریخچه و نظریه‌های جهانی شدن اشاره می‌شود و سپس تاریخچه تکوین و تکامل جنبش‌های فمینیستی و مکاتب آن مطرح می‌شود. در ادامه، با بررسی سیر تحولات جنبش زنان در ایران، علل عدم هژمونی فمینیسم در ایران از دو بُعد نظری و عملی مورد موشکافی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی

هژمونی، فمینیسم، جهانی شدن و جنبش زنان.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی.

مقدمه

جهانی شدن^۱ به‌عنوان یک فرایند پیچیده و چند بعدی امکانات جدیدی را در اختیار جنبش‌های اجتماعی، به‌ویژه جنبش‌هایی که داعیه فراگیری فراتر از حوزه‌های محلی، ملی و منطقه‌ای دارند، قرار داده است. فمینیسم هم به‌عنوان یک جنبش و هم به‌عنوان نظریه‌ای اجتماعی می‌تواند از امکانات ارتباطی فراگیر و سایر ابعاد فرایند جهانی شدن در جهت تأثیرگذاری بر ذهنیت و کنش‌های زنان در سراسر جهان استفاده کند. به بیان دیگر، امکان انتقال گفتمان فمینیستی غرب به جوامع مختلف و به‌طور خاص، جهان سوم با تشدید و تقویت فرایند جهانی شدن افزایش می‌یابد.

اما آنچه در کل فرایند جهانی شدن می‌تواند موجب نگرانی فرهنگ‌های ملی و محلی باشد در مورد جهانی شدن فمینیسم نیز صادق است، زیرا جهانی شدن گاه به معنای هژمونی گروه‌ها و اندیشه‌های خاص - و در پژوهش حاضر، فمینیسم غربی - می‌تواند باشد. باید توجه داشت که اولاً، گفتمان فمینیستی اغلب از سوی زنان غربی بوده است. ثانیاً، طبعاً قدرت بیشتر در فرایند جهانی شدن می‌تواند به معنای امکانات بیشتر برای پیشبرد و ترویج پیام‌ها و گفتمان‌های خاص باشد چرا که عموماً این گروه‌های فمینیستی غربی هستند که به تبع جایگاه اقتصادی و سیاسی در جوامع خود از توانایی‌های بیشتر ارتباطی و گفتمانی برخوردارند. در اینجا مسئله خطر سلطه‌یابی یا هژمونی فمینیسم غربی مطرح می‌شود.

1. Globalization

در مقابل این استدلال، امکانات تناقض نمایانه موجود در جهانی شدن در جهت «محلی شدن» یا «محلی سازی»^۱ مطرح است که بر اساس آن امکان استفاده از پتانسیل‌های جهانی شدن برای ارائه تفاسیر بدیل از پدیده‌های فکری و فرهنگی و از جمله ارائه فمینیسم بدیل^۲ و ضد هژمونیک^۳ مورد تأکید قرار می‌گیرد. به بیان دیگر، امکان دارد که پیام‌های فمینیستی در جوامع مختلف به شیوه‌های متفاوت و متناسب با شرایط بومی این جوامع قرائت شوند و همچنین نوعی تعامل میان فمینیسم‌های غربی و غیرغربی شکل گیرد. در نتیجه نه تنها ممکن است اساساً فمینیسم در تمامیت آن یا به شکلی نسبی نفی شود، بلکه این امکان نیز هست، که فمینیسم‌های غیر غربی متفاوتی با فمینیسم غربی شکل گیرد و یا حتی به نوعی علیه فمینیسم غربی جهت‌گیری شود.

امکان ساختار شکنی قرائت‌های متفاوت از فمینیسم غربی در کشورهای جنوب و جهان سوم به مراتب بیشتر از کشورهای شمال می‌باشد، زیرا کشورهای جنوب معمولاً دارای بافت‌های فرهنگی و دینی منسجم‌تری می‌باشند. به عبارت دیگر پیوندهای سنتی در آن قوی‌تر است، بنابراین امکان ارائه فمینیسم بدیل و ضد هژمونیک در آنها بیشتر می‌باشد.

کشورهای جنوب، عمدتاً به دلیل سابقه استعماری مستقیم و غیرمستقیم و شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... از بنیان‌های معرفتی قابل توجهی برخوردار نمی‌باشند. در نتیجه ارائه فمینیسم بدیل

-
1. localization
 2. Alternative
 3. Counterhegemonic

با مشکلات نظری و معرفتی بسیاری مواجه خواهد شد. در نهایت، تنها عمل قابل انجام، ساختارشکنی فمینیسم شمالی و ضدیت با آن می‌باشد. این پژوهش به دنبال پاسخگویی به این سؤال است که چرا فمینیسم در ایران هژمونیک نمی‌شود؟

پاسخی فرضی که مورد نظر می‌باشد این است که «گفتمان فمینیسم پس از ورود به کشورهای جنوب، مانند ایران در بافت موقعیتی این کشورها ساختار شکنی می‌شود و به دلایل نظری و عملی نمی‌تواند به هژمونی دست یابد». برای پاسخ به سؤال، ابتدا به بررسی معنا و تاریخچه و نظریه‌های جهانی شدن می‌پردازیم و سپس تاریخچه تکوین جنبش‌های فمینیستی و مکاتب آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم و پس از دریافتن معنای فمینیسم، سیر تحولات جنبش زنان در ایران را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم. سرانجام علل عدم هژمونی فمینیسم در ایران را از دو بعد نظری و عملی مورد موشکافی قرار خواهیم داد.

۱- جهانی شدن

در آغاز قرن‌ی قرار داریم که جهانی شدن به‌عنوان یکی از ویژگی‌های بارز آن می‌باشد. این پدیده با مفاهیم مختلفی به‌عنوان «بین‌المللی شدن»، «آزاد سازی»، «غربی کردن» و یا «فوق قلمروگرایی» مطرح شده است.

جهانی شدن بر تمامی حوزه‌های فعالیت بشری از جمله جامعه، حکومت، تولید، دانش، امنیت، صلح، عدالت و محیط زیست تأثیر گذاشته و موجب تغییر در شیوه تفکر و تلقی انسان‌ها از روابط اجتماعی شده و در عین حال از آنها تأثیر پذیرفته است و متعاقب این تغییرات اجتماعی،

تأثیرات عمیق و مهمی بر زندگی روزمره و روابط انسان‌ها در ابعاد مختلف داشته است. مفهوم جهانی شدن، پس از اینکه در دهه ۱۹۸۰ در رسانه‌های غربی مطرح شد در سطح جهان، گسترش یافت. دبیر کل وقت سازمان ملل متحد - پطروس گالی - در دهه ۱۹۹۰ اعلام کرد: تمامی جهان به عصر جهانی شدن وارد شده است.

اصطلاح جهانی شدن برای نخستین بار در سال ۱۹۶۱ در یک واژه‌نامه آمریکایی مطرح شد (وبستر، ۱۹۶۱)، این اصطلاح حکایت از آن دارد که جهانی شدن بخشی از فرایند باز سازی، باز اندیشی مجدد و بنیادین در سیاست و نظریه اجتماعی معاصر است و بخشی از گذار بزرگ می‌باشد. اندیشمندان مختلف تعاریف و تفاسیر متنوع و متفاوتی از جهانی شدن ارائه داده‌اند. در اکسفورد: «جهانی شدن به تغییر دادن تجربه فضا و زمان، فشرده ساختن آن به نسبی شدن هویت‌های وابسته به محل یا سنت‌های فرهنگی مستقل تعریف شده است» (طالبی، ۱۳۸۵: ۲). از دیدگاه آلبرو؛ جهانی شدن، فرایند یکپارچگی مردم جهان در یک جامعه واحد است، به نحوی که حوادث و اتفاقات در نواحی دوردست، سبب شکل‌گیری و رخدادهای محلی می‌شوند. جهانی شدن سبب پیوندها و ارتباطات متقابل فراتر از دولت‌ها می‌شود و از اهمیت مرزها و فاصله جغرافیایی می‌کاهد (معیری، ۱۳۸۵: ۱).

کاربرد اصطلاح جهانی شدن به دو کتاب منتشر شده در سال ۱۹۷۰ برمی‌گردد. کتاب اول نوشته مارشال مک لوهان، تحت عنوان جنگ و صلح در دهکده جهانی می‌باشد. در این کتاب مک لوهان تمدن را به سه گروه تقسیم می‌کند: ۱- تمدن شفاهی، ۲- تمدن مکتوب و ۳- تمدن الکترونیک. وی بر این باور است که جهان امروز به سوی دهکده قدیم

(تمدن شفاهی) پیش می‌رود؛ زیرا زمینه ارتباط افراد به صورت چهره به چهره بیشتر فراهم گردیده و فرهنگ شفاهی توسط رادیو و تلویزیون، ماهواره و اینترنت و... گسترش یافته است. کتاب دوم، نوشته برژینسکی، مسئول شورای امنیت ملی ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری جیمی کارتر، بود (محمدی و طالبی، ۱۳۸۵: ۱).

گرچه واژه جهانی شدن را محصول قرن بیستم می‌دانند اما رد پای آن را می‌توان در بررسی آرای دانشمندان یونان باستان یافت. در یونان باستان این اندیشه به طور جدی از سوی رواقیون رشد و توسعه یافت. در بینش رواقی، پدیده دولت - شهر جای خود را به جهان-شهر داد، زیرا نظم جهانی را می‌توان با عقل دریافت کرد.

در طول قرون وسطی، ارباب کلیسا، بیش از اسلاف رواقی خود، حامی ایده جهان‌گرایی بودند. به عقیده آنها به واسطه گنهکار بودن همگان و هبوط اولیه برای کسب رحمت خداوند نیاز به یگانگی در کل واحد دارند. در هر حال آرمان مسیحی ایمان جهانی، در قرن بیستم در سازمان‌های بین‌المللی و حقوق بین‌الملل رسوخ یافت.

با توجه به تعاریف گوناگونی که از جهانی شدن ارائه شد و دیرینه‌شناسی این مفهوم، در سیر اندیشه غرب نمی‌توان تاریخچه دقیق و مورد اجماعی را برای جهانی شدن ذکر نمود. تاریخچه جهانی شدن براساس تعریفی که از آن می‌پذیریم، متفاوت خواهد بود.

اختلاف نظرها و سردرگمی‌ها درباره جهانی شدن، غالباً از تعریف آن آغاز می‌شود. شولت، در کتاب نگاهی موشکافانه بر پدیده جهانی شدن، این مفهوم را به معنی فوق قلمروگرایی به کار می‌برد و آن را متفاوت از بین‌المللی سازی، آزاد سازی، جهان‌گستری و غربی کردن می‌داند. در

اینجا به‌طور مختصر این مفهوم را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در نهایت دیدگاه فوق قلمروگرایی را به‌عنوان تعریف پذیرفته شده در این مقاله مورد استفاده قرار می‌دهیم (شولت، ۱۳۸۲: ۲۴).

یکی از برداشت‌های رایج، استنباط جهانی شدن به معنای «بین‌المللی» شدن است. از این دیدگاه، واژه جهانی فقط صفت دیگری برای توصیف روابط برون‌مرزی میان کشورها و اصطلاح «جهانی شدن» مشخص‌کننده توسعه مبادلات بین‌المللی و وابستگی متقابل است. شواهد این نوع جهانی شدن نیز از قرار معلوم در تحرک و جابه‌جایی فزاینده مردم، پیام‌ها و اندیشه‌ها در میان کشورها یافت می‌شود.

در کاربرد دوم، جهانی شدن به معنای «آزاد سازی» در نظر گرفته می‌شود. در اینجا جهانی شدن به فرایند محدودیت‌هایی اطلاق می‌شود که دولت‌ها در فعالیت‌های میان کشورها برقرار می‌کنند و هدف آن به وجود آوردن اقتصاد جهانی «آزاد» و «بدون مرز» است. از این دیدگاه، یکی از تحلیل‌گران معتقد است که «جهانی شدن» به شعاری برجسته برای توصیف فرایند یکپارچگی اقتصادی بین‌المللی تبدیل می‌شود. شواهد مربوط به این نوع جهانی شدن را می‌توان در کاهش گسترده یا حتی لغو موانع تجاری مربوط به قوانین و مقررات، محدودیت‌های مربوط به ارزهای خارجی و کنترل‌های مربوط به سرمایه و روادید برای شهروندان برخی از کشورها در دهه های اخیر مشاهده کرد.

در برداشت سوم، جهانی شدن به معنای «جهان‌گستری» در نظر گرفته می‌شود. در واقع، وقتی الیور رایزر و ب. دیویس در دهه ۱۹۴۰ فعل «جهانی کردن» را ابداع کردند، آن را به معنای عمومی کردن در نظر گرفته، و ادغام فرهنگ‌های روی زمین را در یک انسان‌گرایی پیش‌بینی

کردند. در این کاربرد، واژه‌های جهانی به معنای سراسر دنیا، و جهانی‌شدن یعنی فرایند انتشار تجربیات و هدف‌های گوناگون برای مردم چهار گوشه دنیا است.

تعریف چهارم، جهانی‌شدن را به معنی «غربی کردن» یا نوگرایی، به ویژه به شکل آمریکایی شده آن، می‌داند. از این دیدگاه، جهانی‌شدن نوعی پویایی است که از طریق آن، ساختارهای اجتماعی نوگرا در سراسر دنیا گسترش می‌یابند و به‌طور طبیعی فرهنگ‌های پیشین و خود مختار محلی را نابود خواهد کرد. جهانی‌شدن بدین مفهوم را گاهی امپریالیسم به سبک مک‌دونالد، هالیوود و CNN توصیف کرده‌اند. مارتین کر، در این زمینه اعلام کرده است که «جهانی‌شدن» همان چیزی است که ما در جهان سوم، صدها سال آن را استعمار نامیده‌ایم.

نگرش پنجم، جهانی‌شدن را «قلمرو زدایی» می‌داند (فوق قلمروگرایی). طبق این تفسیر، جهانی‌شدن شامل شکل‌بندی جغرافیایی است، به‌طور کلی، دیگر فضای اجتماعی، به‌طور کامل برحسب سرزمین‌ها، فاصله‌های ارضی و مرزهای سرزمین‌شناسایی نمی‌شود. بر این اساس، به‌عنوان مثال دیوید هلد و تونی مک‌گرو، جهانی‌شدن را نوعی «فرایند که در برگیرنده دگرگونی در سازمان فضایی روابط اجتماعی و تبادل‌ها است» (همان: ۷-۸) می‌دانند. در موارد تعامل‌های جهانی، فاصله قلمروها در واقع بدون صرف زمان پیموده می‌شوند و مرزهای سرزمین‌ها منابع خاصی تلقی نمی‌شوند. تلویزیون‌های ماهواره‌ای، دلار آمریکا، نهضت زنان، تأثیرات گلخانه‌ای ناشی از عملکردهای انسان و بسیاری از شرایط کنونی کیفیت فوق قلمرویی آشکاری دارند.

فوق قلمروگرایی شرایطی را توصیف می‌کند که در آن فضای مرزی، به اندازه قابل ملاحظه‌ای فرارونده است. اما اصل ملیت می‌تواند در عصر گسترش فوق قلمروگرایی، و در واقع تا زمانی که ملت هرگونه نشانه کافی از حفظ جایگاه خود به‌عنوان چارچوب اصلی همبستگی اجتماعی را نشان دهد، به حیات خویش ادامه خواهد داد (همان: ۲۴).

در مقاله حاضر جهانی‌شدن بر حسب گسترش فوق قلمروگرایی تعریف شد. در این صورت تاریخچه آن هم ابعاد طولانی و هم امروزی خواهد داشت. پس از شناخت معنای جهانی‌شدن لازم است تا نگاهی به فمینیسم به‌عنوان یک جنبش اجتماعی داشته باشیم.

۲- فمینیسم

فمینیسم اصطلاح پردردسری است. به رغم اینکه بسیاری از افراد مشتاقانه عقایدی درباره آن اظهار می‌کنند، به هیچ وجه روشن نیست که درباره چه چیزی صحبت می‌شود. فمینیسم از آن اصطلاحاتی است که با سرسختی، تبیین‌های ساده را به چالش می‌طلبد.

نخستین بار، واژه فمینیسم^۱ در یک متن پزشکی به زبان فرانسه برای تشریح گونه‌ای وقفه در رشد اندام‌ها و خصایص جنسی بیماران مردی به کار رفت که تصور می‌شد از یافتن خصوصیات زنانه بدن خود در رنج بودند. سپس الکساندر دوما - نویسنده فرانسوی - این واژه را در جزوه‌ای با عنوان، «مرد و زن» درباره زنا محصنه و زنانی به کاربرد که به گونه‌ای ظاهراً مردانه رفتار می‌کردند (آبوت و والاس، ۱۳۸۰: ۶۴).

1. feminism

اصطلاحات فمینیسم و فمینیست تا اواخر قرن نوزدهم وارد نظام واژگان نشده بودند. هر چند بسیار پیش از آن، برخی آثار در مورد حقوق زنان به رشته تحریر در آمده بود (مکنزی، ۱۳۸۰: ۳۵۲).

معمولاً بحث و بررسی پیرامون پرسش، فمینیسم و نظریه فمینیستی عمدتاً از چشم‌اندازه مقایسه با «دیگر» دستگاه‌های اندیشه صورت می‌پذیرد، یعنی نگاهی از بیرون به درون یا دیدگاهی سلبی دربارهٔ مرز بندی‌های فمینیسم. اما فمینیست‌ها همیشه فمینیسم را به وضوح قابل تفکیک از شیوه‌های «دیگر» اندیشه تلقی نمی‌کنند؛ زیرا محدود کردن تحلیل اصطلاح منحصراً به مقایسه با شیوه‌های «دیگر» و مشخص کردن مرزهای فمینیسم با آنها بر این موضوع دلالت دارد که فمینیسم به صرفاً واکنشی بوده و فاقد خلاقیت «خود مختارانه» است. از این جهت سودمند است که ابعاد فمینیسم را به مثابه عرصه‌ای ایجابی آشکار سازیم. اگر چه اندیشه فمینیستی غالباً (مخصوصاً به تازگی) گرایش‌ها و دسته‌بندی‌های بسیاری را به رسمیت شناخته است، تعاریف ارائه شده بر این اشاره دارند که فمینیسم ارزش‌های پایداری را شامل می‌شود.

فمینیسم بیش از هر چیز، انتقاد نسبت به تبعیض‌های اعمال شده بر زنان است و این تبعیض یا از سوی مردان به‌عنوان جنس مخالف یا ناشی از ساختارها و نهادهای اجتماعی است.

۱-۲- موج نخست فمینیسم

موج اول جنبش زنان در اروپا و آمریکا از دل جنبش‌های اجتماعی دیگری که فعال بودند شکل گرفت. جنبش لغو برده داری که نقش مهم و برجسته‌ای در پیدایش موج نخست داشت، یکی از تجلیات اندیشه

برابری خواهی و حقوق بشر مدرن بود. پیگران این اندیشه به دنبال تحقق ایده‌های مدرن برابری و آزادی بودند و معنایی که از انسان ارائه می‌دادند چنان وسیع بود که شامل سیاهان نیز می‌شد. زنان از اولین گروهایی بودند که جذب آرمان‌های جنبش لغو برده‌داری شدند و حضور آنان در این جنبش از عوامل مؤثر در شکل‌گیری جنبش فمینیستی است.

آرمان‌های جنبش لغو برده‌داری باعث شد زنان به درک بهتری از حقوق خود برسند. آنجلیکا گریمکی می‌نویسد: «بررسی حقوق بردگان باعث شد فهم بهتری از حقوق خود داشته باشیم. دریافتیم که آرمان ضد بردگی مکتب رفیع اخلاقیات در سرزمین ماست؛ مکتبی که در آن، نسبت به سایر مکاتب، آرمان حقوق بشر به شکل کامل‌تری بررسی، فهم و آموخته می‌شود» (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۵۶). او اساس این مکتب را در آن می‌بیند که «انسان‌ها حقوق دارند زیرا موجوداتی اخلاقی هستند». به عبارتی دیگر، به همان ترتیب که رنگ سیاه‌پوستان نباید مانع از آن شود که آنها انسان و در نتیجه، واجد حقوق برابر با سایرین تلقی شوند، زنان نیز به‌عنوان موجوداتی اخلاقی واجد حقوق برابر با مردان هستند.

بعد از کنفرانس ضد برده‌داری لندن (۱۸۴۰) که زنان نتوانستند اجازه حضور در جلسات آن را بیابند، آنان به فکر سازماندهی جداگانه و مستقلی از جنبش لغو افتادند تا بتوانند منافع و علایق خاص زنان را تأمین کنند و علاوه بر آزادی بردگان، به فکر آزادی خود نیز باشند.

زنان فعال در موج اول می‌خواستند به حقوق و امتیازاتی که مردان به آنها دسترسی داشتند، دست یابند و این اساس مطالبات حقوقی آنها را تشکیل می‌داد. آنان به دنبال اصلاحات حقوقی بودند که دستیابی به فرصت‌های برابر آموزشی، دستمزد برابر با مردان، حق مالکیت و... را

برای آنان در پی داشته باشد. در این مرحله، حق رأی مهم‌ترین حقی بود که مورد توجه زنان قرار گرفت (صبوری، ۱۳۸۵: ۴۷).

۲-۲- موج دوم فمینیسم

دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، دوران رشد مبارزات و انقلاب‌های جهان سوم، و نیز دوره ظهور و اوج‌گیری جنبش‌های اجتماعی در ایالات متحده در میان سیاه‌پوستان (جنبش حقوقی مدنی)، دانشجویان (جنبش دانشجویی) و جوانان (هیپی‌ها) بود. جنبش مدنی که حرکتی بود به نفع سیاه‌پوستان و متوسل به بنیادی‌ترین اصول فرهنگ سیاسی آمریکا، یعنی آزادی‌های اساسی و تلاش برای رفع تبعیض می‌شد. همان‌طور که در موج اول، مقایسه وضعیت زنان و سیاه‌پوستان در شکل‌گیری جنبش زنان مؤثر بود، در دوران شکل‌گیری جنبش حقوق مدنی نیز مقایسه میان وضعیت زنان و سیاهان به تدریج شکل گرفت. علاوه بر جنبش دانشجویی و جنبش جوانان که مصرف‌گرایی، نژاد پرستی، انضباط سرکوبگری جامعه را نفی می‌کردند، جنبشی نیز با عنوان جنبش ضد جنگ در دهه ۱۹۶۰ در اعتراض به جنگ ویتنام شکل گرفت. زنان در دل این جنبش‌های گوناگون از موقعیت متفاوت خود آگاه شدند (میشل، ۱۳۷۵: ۸۷).

دو جناح در درون موج دوم فمینیسم مطرح شدند؛ جناح لیبرال و جناح رادیکال. این دو جناح، به رغم برداشت‌های متفاوت خود از «مسئله زنان» و راه‌حل آن، در حوزه‌هایی کاملاً هم صدا بودند که مهم‌ترین آنها لزوم پایان دادن به تبعیض جنسی بود.

۲-۳- موج سوم فمینیسم

فمینیسم، از آغاز، مبتنی بر ایجاد هویتی واحد و یگانه بود. هر جا هم که مسئله «تفاوت» مطرح می‌شد، بیشتر بر تفاوت‌های زنان و مردان تأکید می‌شد. در موج سوم فمینیسم، هم از این تأکید کاسته شد و هم تفاوت‌های موجود میان زنان مورد توجه قرار گرفت. بدین ترتیب، فمینیسم رفته‌رفته هم در تعریف «خودم» و هم «دیگری» با چالشی مواجه شد که در سوق یافتن هر چه بیشتر آن به سمت فعالیت‌های نظری تأثیر داشت.

همچنین طی سه یا چهار دهه گذشته، زنان دارای منافع یا مشکلات خاص در سطحی محدود به ایجاد تشکل و گسترش فعالیت‌ها دست زده‌اند. تأکید این گروه‌ها بر تفاوت است و می‌خواهند وجود تفاوت‌ها به رسمیت شناخته شود که نمونه این تفاوت‌ها و پذیرش آنها «تنوع مختلف مکاتب فمینیستی» است. به طور کلی، امروز شاهد فمینیسم لیبرال، فمینیسم رادیکال، مارکسیسم فمینیسم و سوسیالیسم فمینیسم می‌باشیم.

۳- سیر تحولات جنبش زنان در ایران

با نگاهی به تاریخ ایران در صد سال اخیر آشکار می‌شود که، دوران مشروطه نقطه عطف تأثیرپذیری جامعه ایران از تحولات فکری غرب است که نمود عینی آن حرکتی انقلابی در جهت توسعه سیاسی و فرهنگی بود. آموزه‌های لیبرالیسم نه تنها در عرصه سیاست جامعه ایران نمود پیدا کرد، در عرصه مسائل زنان هم ظاهر شد. در این نوشتار ابتدا یک بررسی تاریخی - توصیفی ارائه می‌شود که هم خط سیر فعالیت‌ها و

خواسته‌های زنان تعیین شود و هم تشکلات آنها بیان شده باشد. «اولین گروه زنان در سال ۱۲۷۸ هجری شمسی قدم به عرصه وجود گذاشت. سه تن از دختران ناصرالدین شاه، عضو این گروه بودند. این گروه به‌طور مرتب هر پانزده روز یک‌بار تشکیل جلسه می‌داد و می‌کوشید زنان را برای بحث درباره مسائل خود و بیان افکار خویش در حضور مردم آماده سازد» (بامداد، ۱۳۷۴: ۷). یک سال بعد در سال ۱۲۷۹ هجری شمسی انجمن مخدّرات وطن تأسیس شد. این انجمن در آغاز توسط عده‌ای از زنان مرفقی تشکیل شد و نسبت به تهدید روسیه علیه استقلال ایران اعلام موضع نمود. انجمن از مردم درخواست کرد که برای پوشاک خود از پارچه‌های ایرانی استفاده کنند (همان: ۱۳).

اقدام مسلحانه زینب پاشا در تبریز در برابر واگذاری امتیاز تنباکو به تاجران انگلیس و جلوگیری از تبعید میرزا محمدحسن آشتیانی و حمایت از اعتصاب علما در مسجد شاه، در همین سال‌ها از جانب زنان صورت گرفت. در زمان مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی، زنان نیز به نوبه خود، خواستار دستاوردهای مشروطه به قشر آنان شدند آن هم در فضایی که چندان مقبول مردان نبود. در این زمان است که در پی تحولات فکری در غرب، در ایران موضع آزادی زنان، حضور در انتخابات و حق رأی آنها، برخورداری از مدارس جدی و تحصیل دختران، حضور در صحن مجلس، روزنامه‌ها و محافل جمعی مطرح می‌شود. گروهی مدافع آن بودند و اهمیت تحصیل و تربیت زن را برای بهتر ایفا کردن نقش مادری و همسری در چارچوب خانواده مطرح می‌کردند. در سال ۱۲۸۶، «اتحاد غیبی نسوان» در تهران تأسیس شد. در همان سال «کمیته زنان» در تبریز با شاخه‌ای در استانبول تحت نام «کمیته زنان ایران»

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۵۳

تشکیل شد (ناهید، ۱۳۶۰: ۶۳). در سال ۱۲۹۳ سازمان جدیدالتأسیسی که حول روزنامه «شکوفه» تأسیس شده بود اهداف خود را چنین تشریح کرد:

۱- توسعه جدید محصولات ایرانی؛

۲- توسعه آموزش صناعات بین دختران و پسران؛

۳- تحصیل آزاد برای همه در رشته‌های علوم و هنر.

در سال ۱۳۰۱ شمسی بعد از کنگره حزب کمونیست ایران در باکو، گروه «بیک سعادت نسوان» که روزنامه‌ای هم به همین نام منتشر می‌کرد، در رشت مستقر گردید. این گروه برای اولین بار روز ۸ مارس را در ایران جشن گرفت. این اولین گروه زنان با تمایلات کمونیستی بود (همان: ۱۰۸). در شیراز جمعیت انقلاب نسوان که بعدها انقلاب نسوان نام گرفت در سال ۱۳۰۷ تأسیس شد و نشریه دختران ایران متعلق به آنان بود. اهداف آنان عبارت بود از: کوشش در جهت افزایش حقوق زنان، ایجاد کتابخانه و مدارس رایگان، توسعه تعلیمات عالی‌ه برای زنان به منظور فراگیری هنرها و حرفه‌ها، کمک‌های بهداشتی و تشکیل سازمان‌هایی که در آن زنان بتوانند به منظور بحث پیرامون مسائل خویش تجمع کنند و بحث کردن را بیاموزند و به مجلس و دولت در زمینه ایجاد کار برای زنان نیازمند به منظور جلوگیری از فقر و به فحشا کشیدن آنها طرح‌هایی ارائه کنند. از جمله وظایف این نهضت، احترام به مقدسات مذهب شیعه، مبارزه بر ضد خرافات و هر آنچه موجب تقویت سنت‌های پوسیده و انسداد راه توسعه می‌شود، بود (انصاری، ۱۳۴۶: ۷ و ۱۹-۱۸).

خلاصه آنکه پیش از روی کار آمدن سلطنت پهلوی، گروه‌های فعال زنان در زندگی سیاسی و اجتماعی، ایفای نقش می‌کردند. این گروه‌ها نه تنها در برابر اسلام موضع‌گیری نمی‌کردند بلکه گاهی در کنار علما قرار می‌گرفتند. با وجود این، شکاکیت بخشی از روحانیون در مورد زنان و وجود ایدئولوژی توسعه‌الگوبرداری شده از غرب که اغلب زنان قشرهای بالای جامعه را تحت تأثیر قرار می‌داد موجب تشدید برخی تنش‌ها می‌شد.

در سال ۱۳۱۰ برخی سازمان‌های زنان، ممنوع اعلام شد. قبل از آن در سال ۱۳۰۴، رضاشاه به گروه‌های زنان اعلام کرده بود که گروه‌های خود را منحل کنند و در «کانون بانوان» که تحت سرپرستی و ریاست دخترش شمس قرار داشت و هدفش مبارزه علیه حجاب بود، ادغام گردند. در سال ۱۳۲۱، سازمان دموکراتیک زنان ایران، وابسته به حزب توده، اساس برنامه خود را چنین اعلام کرد:

زنان و مردان باید امکانات برابر در زندگی داشته باشند و هرگز یکدیگر را زیر بار فشار قرار ندهند. اگر می‌خواهید یک ملت را بشناسید ببینید تا چه اندازه پیشرفت کرده است. به وضعیت زنان آن نگاه کنید، پیشرفت زنان نشانه پیشرفت ملتهاست (فیروز، ۱۳۲۷: ۵۶-۵۴)

در دهه ۳۰ و آغاز حکومت محمدرضا شاه در تهران حدود ۱۴ سازمان زنان با هدف‌های نیکوکاری، اجتماعی و سیاسی و حرفه‌ای وجود داشت. به‌عنوان مثال؛ امور خیریه ثریا، انجمن مددکاری اجتماعی و شورای زنان شاغل را می‌توان نام برد. گروه‌های اجتماعی، شامل انجمن ورزشی ملی زنان، باشگاه جوانان ثریا و انجمن راه نو بودند. از میان گروه‌های صنفی، انجمن زنان پزشک، انجمن پرستاران و بالاخره برای زنانی که وارد

فعالیت‌های سیاسی شده بودند سازمان زنان برای دفاع از اعلامیه حقوق بشر و اتحاد زنان فعالیت داشتند. اغلب این سازمان‌ها در جمعیت ۱۷ دی (تاریخ اعلام قانون کشف حجاب) ادغام شدند. در سال ۱۳۵۴، «سازمان زنان» به ریاست اشرف پهلوی، جای «کانون زنان» را گرفت.

در سال‌های پیش از انقلاب روشنفکران مذهبی و علما تعریفی مبتنی بر مذهب و سنت از زن ارائه کردند که در مقابل نظرات حکومت پهلوی و توده‌ای‌ها بود. با توجه به مذهبی‌بودن اکثر مردم ایران، زنان با تکیه بر این دیدگاه مترقی وارد عرصه‌های فعالیت شدند و در ظهور و پیروزی انقلاب نقش بسزایی داشتند. کل جریان‌ها قبل از انقلاب زنان خصوصاً دوران پهلوی را می‌توان در سه گرایش خلاصه کرد:

- ۱- گرایش غیر مذهبی، که با ایده قانون و پیشرفت از جانب رژیم پهلوی با الگوگیری از غرب و طرد سنت مطرح شد؛
 - ۲- گرایش چپ که از جانب حزب توده مطرح شد و نسبت به سنت نه تنها بی‌اعتنا بود بلکه با آن مقابله می‌کرد؛
 - ۳- گرایش نوگرایی دینی، که توسط روشنفکران مذهبی مطرح شد و نظری مترقی و مثبت درباره زن با عطف توجه به مذهب داشتند.
- با ظهور انقلاب اسلامی و بحث‌های مربوط به زن چه در منزل و چه در اجتماع و ارائه تعریفی از زن و فعالیت آن چه از جانب حضرت امام خمینی (ره) و چه از جانب روشنفکران دینی، حرکت زنان شکل تازه‌ای گرفت و این تصور به وجود آمد که انقلاب، زنان را به اهدافشان می‌رساند.

۴- علل عدم هژمونی فمینیسم در ایران

همان‌گونه که در ابتدا مطرح شد، هدف پژوهش حاضر بررسی علل عدم هژمونی فمینیسم در ایران می‌باشد. در نوشتار حاضر ابتدا به بررسی مفهوم و نظریه‌های جهانی شدن پرداختیم و در نهایت از بین تعاریف و امکان‌های متعدد و متنوع تعریف فوق قلمروگرایی را برای جهانی شدن برگزیدیم.

جهانی شدن (با توجه به تعریف فوق قلمروگرایی) به‌عنوان یک فرایند پیچیده و چند بعدی، امکانات جدیدی در اختیار جنبش‌های اجتماعی به ویژه جنبش‌هایی که داعیه فراگیری فراتر از حوزه‌های محلی، ملی و منطقه‌ای دارند، قرار داده است. فمینیسم به‌عنوان یک جنبش و هم به‌عنوان نظریه‌ای اجتماعی که در پیوند با جنبش زنان قرار دارد، به‌طور بالقوه می‌تواند از امکانات ارتباطی فراگیر و سایر ابعاد فزاینده جهانی شدن در جهت تأثیرگذاری بر ذهنیت و کنش‌های زنان در سراسر جهان استفاده کند. به بیان دیگر، امکان انتقال گفتمان فمینیستی غربی به جوامع مختلف و به‌طور خاص، جهان سوم و کشورهای جنوب و تقویت فرایند جهانی شدن افزایش می‌یابد.

متون فمینیستی اعم از کتاب، مقاله، فیلم، مصاحبه، خبر، وب سایت و... به‌طور مستمر و از طرق مختلف در اختیار زنان جهان قرار می‌گیرد، که در آنها از شعارها و تحلیل‌های فمینیستی تا اخبار مربوط به فعالیت‌ها و دستاوردهای جنبش زنان در سراسر جهان و راه‌های مقابله با سلطه مردان و پدرسالاری و مانند آن و نیز دستورهای عمومی بهداشتی و

توصیه‌های پزشکی برای تأمین سلامت زنان راهنمایی برای خرید و انجام امور خانه دیده می‌شود.

البته تعداد زنان غیرغربی به‌ویژه در کشورهای جنوب که به شکل بالقوه و بالفعل می‌توانند به این قبیل متون و پیام‌ها دسترسی داشته باشند، اندک است. اما آن بخشی که به دلیل برخورداری از امکانات آموزشی، ارتباطی و رفاهی بیشتر می‌توانند به این متون دسترسی داشته باشند، ممکن است به سهولت تحت تأثیر این متون و پیام‌ها معنادار قرار گرفته و از این طریق به هویت، ارزش‌ها، هنجارها، خواست‌ها، علایق، تعلقات و بیزاری‌های آنان شکل داده شود.

آنچه که به‌عنوان نوعی هراس و وا همه از هرژمونیک شدن فمینیسم غربی مطرح می‌شود، ناشی از همین برداشت است که زنان جوامع جنوب، مفاهیم و تعاریفی که از فمینیست‌های غربی برگرفته‌اند را درباره خود و نیز مشکلات زنان در جوامع خود تعریف کنند، ارزش‌ها و هنجارهای آنان را درونی کرده و بر اساس تجارب زنان غربی، راه‌حلی را برای رفع مشکلات زنان پیشنهاد کنند. آنها می‌توانند تأثیرات نهادی و گفتمانی در درون جوامع خود داشته باشند و به‌تدریج برداشت‌ها را به بخش وسیع‌تری از زنان جامعه خود که دسترسی مستقیمی به متون و پیام‌های فمینیست‌های غربی ندارند، منتقل کنند. این نیز کم و بیش به معنای از هم پاشیدن بسیاری از نهادها و رویه‌ها و روابط سنتی و دیرپایی مانند خانواده، از بین رفتن احترام به ارزش‌هایی چون مادری، آزادی پایان دادن به بارداری، به هم زدن بسیاری از مناسبات حقوقی و عرفی و... تلقی می‌شود. پس نفوذ و سلطه فمینیسم غربی به معنای از میان رفتن یا تضعیف بنیان‌های نظم اجتماعی و ارزش‌های موجود خواهد بود.

با توجه به روند رو به تزاید جهانی شدن و رشد جنبش‌های فمینیستی در جهان و بافت موقعیتی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران به‌عنوان نمونه‌ای از کشورهای جنوب، نمی‌توان از هژمونیک شدن فمینیسم به معنای خاستگاهی و شمالی آن، صحبت کرد. عدم هژمونیک شدن گفتمان فمینیسم در ایران دلایل متعدد و متنوعی دارد. در این پژوهش دلایل عدم توفیق هژمونیک گفتمان فمینیسم در ایران از دو بعد نظری (ذهنی) و عملی (عینی) مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

۱-۴- بعد نظری

با نگاهی گذرا بر سیر تحولات جنبش زنان در طول تاریخ ایران درمی‌یابیم، زنان همواره به‌عنوان قشری فعال در جامعه حضور داشته‌اند. اما حضور آنها، حضوری رویدادی و حادثه‌ای بوده است. حضور آنها در دوران‌های متأخر مانند دوران پهلوی، جنبه فرمایشی و نمایشی به خود گرفته است. در نهایت با توجه به موقعیت زنان، بعد از انقلاب اسلامی و درون جمهوری اسلامی شاهد رشد چشمگیر موقعیت‌ها و آگاهی‌های زنان بوده‌ایم اما رشد زنان طبق آمارها و سرشماری‌های موجود در زمینه اشتغال و تحصیل و دستیابی به جایگاه‌های رفیع علمی و مدیریت‌های دولتی هیچ‌گاه به معنای هژمونی فمینیسم غربی در ایران نبوده است. اما نباید از نظر دور داشت که فمینیسم به معنای غربی و رایج آن در ایران بی‌تأثیر نبوده است و از برخی جنبه‌ها به ویژه آگاهی‌بخشی به زنان در زمینه موقعیت‌ها و توانایی‌ها و برابری آنان با مردان اثر گذاشته است. مهم‌ترین عامل، از بعد نظری در خصوص عدم هژمونی فمینیسم در ایران، نبود اجماع نظر در مورد وجود جنبش زنان در ایران می‌باشد. بین

صاحب‌نظران و فعالان، در ایران توافقی در زمینه وجود جنبش زنان حاصل نشده است. برخی به وجود جنبش اذعان دارند و برخی از نبود زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری جنبش سخن می‌گویند. این تناقض و عدم دستیابی به اجماع نظر و رویه‌ای واحد از دلایل عمده عدم هژمونی فمینیسم در ایران می‌باشد. در سطور زیر به بررسی نظرات و دیدگاه‌های موافق و مخالف در باب جنبش زنان در ایران می‌پردازیم تا دریابیم که چگونه در بافت فرهنگی و تاریخی ایران، فمینیسم غربی ساختار شکنی می‌شود و مورد قرائت‌های گوناگون قرار می‌گیرد. ابتدا به بررسی موارد مخالف در این باره می‌پردازیم.

۱-۴- بررسی دیدگاه‌های مخالفین

دکتر محمدرفیع محمودیان در خصوص عدم شکل‌گیری جنبش زنان این‌گونه بیان می‌دارد: جنب و جوش زنان هنوز شکل جنبش اجتماعی را پیدا نکرده است. اعتراضات و حرکت آنان کماکان جسته و گریخته است. خواست‌های کلی زنان مشخص نیست. تعداد فعالان اجتماعی زن انگشت شمار است و کار نظری چندانی در مورد مسائل زنان، اعم از مسائل اجتماعی، فرهنگی یا سیاسی انجام نشده است. به‌طور کلی، عوامل بازدارنده شکل‌گیری جنبش اجتماعی زنان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: الف) عوامل خاص خود آنها و ب) عوامل مشترک با دیگر گروه‌های اجتماعی

الف) عوامل خاص خود زنان

زنان بیشتر از دیگر گروه‌های اجتماعی از تجمع و دسترسی به عرصه عمومی جامعه محروم هستند. بخش عمده‌ای از زنان، خانه دار و محروم از ارتباط با دیگر زنان هستند و از حداقل استقلال اقتصادی و اجتماعی

برخوردار نیستند که بتوانند خودسامان عمل کنند. عرصه عمومی نیز بر بسیاری از زنان بسته است. جامعه به آنها اجازه نمی‌دهد در بحث‌ها و فعالیت‌های عمومی شرکت جویند و ذهنیت و توانمندی‌های خود را بیروانند. بی‌تردید ورود هر چه بیشتر زنان به مجامع آموزشی و بازار کار، این دو مانع را تا حد زیادی برطرف خواهد کرد. اما باید توجه داشت که حضور در عرصه عمومی و در مجاورت هم‌نوعان خود مشکل را به شکل نهایی حل نمی‌کند. حضور صرف با حضور فعال یکی نیست. پویایی و سرزندگی، تجمع و حضور در عرصه عمومی را به عوامل شکل‌گیری روحیه و رویکرد اعتراضی و آرمان‌خواهی تبدیل می‌کند. زن ایرانی مجبور نیست برای احراز هویت و برای صحنه گذاشتن بر وجود زنانه خود حرکت و مبارزه کند، او از چنین هویتی برخوردار است. اما همین هویت باعث بندگی اوست و او را در وابستگی به ارکان و نهادهای قدرت جامعه تعریف می‌کند.

(ب) عوامل مشترک با دیگر گروه‌های اجتماعی

شکل‌گیری هر نوع جنبش اجتماعی را می‌توان بر مبنای وجود سه عامل توضیح داد: کوشندگی یا شور فعالیت و جنب و جوش گروه مشخصی از مردم، وحدت اجتماعی یا شور همبستگی این گروه از افراد و غایت یا آرمان‌خواهی.

عامل اول، افراد را به میدان فعالیت و مبارزه می‌کشاند. عامل دوم، آنها را به اتحاد و همبستگی و بنیان‌گذاری یک جنبش سازمان یافته سوق می‌دهد و عامل سوم هدفی را برای حرکت و کل جنبش فراهم می‌کند و به آن برنامه و نظم می‌بخشد.

ضعف یا شکل نگرفتن جنبش‌های اجتماعی را نیز می‌توان بر مبنای همین سه عامل توضیح داد. زنان از یک‌سو، به سبب محرومیت و در حاشیه قرار گرفتن، شاید کمتر از گروه‌های اجتماعی دارای شور مبارزاتی و تمایل به روی آوری به جنبش‌های اجتماعی می‌باشند. اما از سوی دیگر ممکن است، به دلیل آنکه از هنجارهای عمومی جامعه همچون حسابگری و فرصت طلبی دور بوده‌اند و در اداره امور خانواده فراگرفته‌اند که منضبط عمل کنند، کوشا و نظام‌مند در امور اجتماعی شرکت جویند. شور همبستگی پدیده‌ای نادر در جامعه ایران است و افراد به حرکت در جهت تحقق و بر آورده ساختن اهداف، به رعایت‌های معین تمایل دارند و گاه تعداد این گونه افراد نیز کم نیست. آنها حتی حاضر هستند در این راه فداکاری کنند، اما همین افراد به سختی حاضرند کنش‌ها و اعمال خود را با یکدیگر هماهنگ و همراه سازند و حرکتی مشترک را بنیان نهند. و با ظن و بدبینی به یکدیگر می‌نگرند. در مورد زنان، ضعف یا فقدان شور همبستگی را می‌توان در زمینه شکل نگرفتن اتحادیه‌های زنان یا اقدامات جمعی آنها به جز در مواردی معدود، مشاهده کرد. زنان نیز شور همبستگی پویایی نسبت به هم‌نوعان خود - که ظاهراً در درد و رنج محرومیت دارای سر فصل‌های مشترک زیادی با یکدیگر هستند - نشان نمی‌دهد. بخشی از این مسئله به میزان پایین تعامل اجتماعی آنها با یکدیگر برمی‌گردد. به این سبب، آرمان‌خواهی می‌تواند عامل مهمی در رشد و شکوفایی شور همبستگی و همچنین شور فعالیت و مبارزه باشد. آرمان‌خواهی به نارضایتی انسان، توان و نظم می‌بخشد. در فقدان آرمان‌های سیاسی و اجتماعی پیچیده و تکامل یافته، حرکت‌ها و جنبش‌های اعتراضی معمولاً به سرعت تحلیل می‌روند و غایت و هدف

فعالان و کنشگران را به فعالیت و مبارزه‌ای ممتد و نظام‌مند برنمی‌انگیزد. ضعف و در مواردی غیاب فمینیسم، حرکت زنان را از یک ستاد و مرکزیت نظری محروم ساخته است (محمودیان، ۱۳۸۲).

از میان مخالفین، دیدگاه‌های دکتر حمیدرضا جلائی‌پور در خصوص جنبش زنان، جایگاه خاصی دارد. ایشان طی مقالات متعددی که در روزنامه و نشریات به چاپ رسیده است به بیان دیدگاه و اندیشه خود در این باب پرداخته است.

مهم‌ترین نکته‌ای که در اندیشه جلائی‌پور جلب توجه می‌نماید تفاوتی است که وی بین فمینیسم و جنبش زنان می‌گذارد. به عقیده وی: فمینیسم به کوشش‌های نظری و عملی به نفع زنان گفته می‌شود. این کوشش‌ها ممکن است در جامعه به شکل گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های فمینیستی یا در شکل فعالیت چند شخصیت یا سازمان مدافع زنان یا در ائتلاف با احزاب عمده سیاسی و یا در ادغام با جنبش‌های عمومی ظاهر شود. هر کدام از این کوشش‌ها، یک عمل فمینیستی محسوب می‌شود، ولی آنها را نمی‌توان جنبش زنان نامید. ممکن است سال‌ها کوشش‌های فمینیستی در یک جامعه جریان داشته باشد، ولی تنها در دوره و شرایط خاصی، جامعه شاهد جنبش زنان می‌باشد. جنبش زنان به آن دسته از کوشش‌های فمینیستی گفته می‌شود که حداقل از چهار ویژگی جنبش‌های اجتماعی برخوردار باشد؛ بدین معنا که اول، موقعیت و شرایط زندگی زنان نسبت به مردان تبعیض‌آمیز باشد. دوم، این تبعیض‌ها توسط گفتمان‌های فمینیستی تبیین شده و راه‌های برون‌رفت از آنها تا حدودی نشان داده شود. سوم، سازمان‌ها و شبکه‌های غیر دولتی و مستقل زنان شکل گرفته باشد و چهارم، زنان آماده باشند برای تحقق

مطالباتشان صدای اعتراض خود را به گوش دولت و نهادهای مدافع تبعیض برسانند. بنابراین کاربرد اصطلاح جنبش زنان وقتی صحیح است که فعالیت‌های فمینیستی در جامعه حداقل دارای این چهار ویژگی باشد. در تاریخ یکصد ساله فرایندهای فزاینده نوسازی در ایران، جامعه با پیامدهای گوناگونی روبرو شده که یکی از آنها تکرار و گسترش جنبش‌های اجتماعی بوده است، زنان در اغلب جنبش‌های ایران مانند جنبش تنباکو، مشروطه، ملی شدن نفت، کارگری، ۱۵ خرداد، انقلاب اسلامی و جنبش‌های اصلاحی دوم خرداد، در کنار مردان ایفای نقش کرده‌اند، اما هیچ‌گاه پویای جمعی آنان در شکل یک جنبش مستقل زنان رخ ننموده است. در واقع موقعیت زنان ایران، از میان چهار ویژگی جنبش‌های مستقل، تنها یکی از آنها را به‌طور جدی داراست و سه ویژگی دیگر در آن هنوز ضعیف است؛ بدین معنا که در ایران، مثل اغلب جوامع، شکاف و تبعیض میان موقعیت زنان و مردان وجود دارد، اما گفتمان و ایدئولوژی‌هایی که این وضعیت نابرابر را از زوایای گوناگون توصیف و تبیین کنند، ضعیف است.

اگر چه پویای زنان در سطح یک جنبش اجتماعی نیست ولی نمی‌توان آن را به سطح اقدامات فمینیستی صرف تقلیل داد، بلکه می‌توان گفت عواملی همچون آموزش فزاینده زنان، رشد سهم آنان در میزان اشتغال، فعال شدن سبک‌های گوناگون زندگی، رشد ادبیات فمینیستی و سازمان‌های مردم‌نهاد^۱ و خصوصاً وجود یک فمینیسم عملگرایی بی‌نام و نشان که در زندگی روزانه زنان شهری قابل مشاهده

1. NGO's

است، زمینه مطلوبی را برای پرورش نطفه جنبش زنان فراهم کرده است که هنوز مراحل جنینی خود را طی می‌کند و جنبش زنان پس از تثبیت حداقلی از دموکراسی در ایران شکل می‌گیرد.

پویش زنان وقتی به جنبش تبدیل می‌شود که جامعه شاهد فعالیت «حاملان بانشان» باشد. در جوامعی که شاهد جنبش زنان بوده‌اند حاملان این جنبش با عنوان فمینیست شناخته شده‌اند در صورتی که در ایران حتی مدافعان زنان از کاربرد واژه فمینیست بیم دارند. حاملان، همان کسانی هستند که نه تنها از تبعیض علیه زنان رنج نمی‌برند بلکه با فعالیت فکری، عملی، فردی، جمعی، محفلی و سازمانی در راه رفع تبعیض کوشش می‌کنند و با عوامل و نهادهای استحکام بخش تبعیض مبارزه می‌کنند. به زبان دیگر، «حاملان» کسانی هستند که یک یا چند مسئله اجتماعی را به یک جنبش تبدیل می‌کنند تا با قدرت اجتماعی ناشی از جنبش، حقوق پایمال شده و شرایط نابرابر جنسیتی را که معمولاً قدرت سیاسی و قدرت نهادهای مرد و پدر سالار آنها را تغذیه می‌کند، برطرف کنند. با این همه مفهوم «حاملان» جنبش در برگیرنده چهار دسته از افراد مختلف جامعه، در جریان جنبش زنان است. دسته اول همان فعالان اصلی یا هسته پیش برنده مطالبات زنان در جامعه، در جریان پویش زنان است. این عده معمولاً کسانی هستند که اولاً خودشان نسبت به وضعیت زنان و راه‌های برون‌رفت از آن آگاهی دارند و با گفتمان‌ها، نظریه‌ها و راهبردهای فمینیستی نیز آشنا هستند، ثانیاً از توانایی بسیج‌کنندگی و هدایت زنان برای آگاه‌سازی و توانمندسازی نسبت به استیفای حقوقشان برخوردار نبوده باشد. معمولاً این دسته از حاملان در جامعه به فمینیست معروفند. دسته دوم هواداران فمینیست‌ها

هستند. هواداران ممکن است کیفیت دسته اول را نداشته باشند و تمام وقت خود را صرف اهداف فمینیستی نکنند، اما معمولاً به فراخوان‌های گوناگون دسته اول پاسخ می‌دهند. دسته سوم از حاملان؛ علاقمندان به شعارهای فمینیستی هستند، دسته چهارم شامل انبوه میلیونی بی‌طرفان در جامعه است. از دلایل عدم تبدیل پویش زنان به جنبش نبود همان هسته پیش‌برنده حاملان در ایران می‌باشد (جلایی پور، ۱۳۸۳).

خانم دکتر ژاله شادی‌طلب، استاد دانشگاه و مدیر مرکز مطالعات زنان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، از دیگر مخالفان وجود جنبش زنان در ایران می‌باشد. به نظر وی جنبش زنان در حال حاضر مسئله حاد اجتماع ما نیست. اما با توجه به سیر اجتماعی که ایران در حال طی کردن آن است در آینده‌ای نه چندان دور این مسئله به‌عنوان یکی از مسائل جدی کشور مطرح خواهد شد. من به این که زنان ایران به مرحله خودآگاهی جنسیتی رسیده‌اند اعتقاد ندارم. اما به این موضوع معتقد هستم که گفتگوی بین گروه‌های مختلف اجتماعی زنان در حال شکل‌گیری و شروع است و با توجه به ویژگی‌های قابل‌بحثی که دارد، ممکن است در بیست سال آینده به مرحله‌ای برسد که بتوان اسم جنبش را هم بر آن گذاشت.

پس از بیان دیدگاه‌های مخالفان، اکنون نوبت به بررسی نظرات و اندیشه‌های موافقان در مورد جنبش زنان می‌رسد و پس از ارائه آن به تحلیل و جمع‌بندی نظرات موافقان و مخالفان خواهیم پرداخت.

۲-۱-۴- بررسی دیدگاه‌های موافقان

از بین آراء و نظریات موافق وجود جنبش زنان، ابتدا به بررسی نظرات دکتر پروین پایدار می‌پردازیم. پروین پایدار متولد سال ۱۳۳۸ در تبریز،

دکترای جامعه‌شناسی سیاسی از دانشگاه لندن است و مدت سی سال است که در خارج از کشور زندگی می‌کند. دکتر پایدار به وجود جنبش زنان در ایران معتقد است و می‌گوید آنان که وجود جنبش زنان را نفی می‌کنند غالباً با اشاره به نظریه‌های جامعه‌شناسی درباره ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی، جنبش را حرکتی هدفمند، متحد، شکل‌یافته، با برنامه عمل مشخص تعریف می‌کنند و فعالیت‌های زنان در ایران را فاقد این مشخصه‌ها می‌دانند. وی معتقد است: رجوع به نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی از اواخر دهه ۱۹۸۰ برای تبیین پدیده‌های جهان کاملاً منسوخ شده است. در حال حاضر جامعه‌شناسان به دنبال تطبیق پدیده‌های اجتماعی با نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی نیستند بلکه تلاش می‌کنند ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد، پدیده‌ها را تبیین کنند و بر اساس آن نظریه ارائه دهند. ویژگی‌های جنبش زنان ایران را باید از دل جنبش استخراج کرد، نه از درون نظریه‌ها. اگر به مبارزات و فعالیت‌های زنان به‌طور جداگانه توجه شود، شاید این نتیجه به دست آید که جنبش زنان وجود ندارد. اما اگر مجموعه این مبارزات و فعالیت‌ها در یک کلیت بررسی شود، آن‌گاه جنبش زنان هویت پیدا می‌کند. فعالیت‌های زنان درون دولت یا سازمان‌های غیردولتی برای افزایش مشارکت سیاسی زنان، انتشار روزنامه‌ها و نشریات زنان، تلاش برای تغییر در قوانین نابرابر و بسیاری موارد دیگر بیانگر آن است که زنان برای ارتقای موقعیت خود فعالیت گسترده‌ای را در دستور کارشان قرار داده‌اند. دکتر پایدار می‌گوید: برای بررسی جنبش زنان باید به تاریخ مبارزات زنان رجوع کرد، زیرا روشن می‌شود که این جنبش یکباره از زمین سبز نشده است بلکه سابقه و تاریخچه‌ای دارد که جنبش کنونی زنان بر روی

آن بنا شده است. جنبش زنان ایران از دوران انقلاب به بعد به سه صورت جلوه کرده است: فعالیت‌های هدایت شده، فعالیت‌های سازمانی و فعالیت‌های مستقل.

در فعالیت‌های هدایت شده، ابتکار و اختیار عمل در دست زنان نبوده است و بسیج زنان از طریق سازمان‌های سیاسی یا نهادهای مدنی مانند مساجد یا نهادهای حرفه‌ای و صنفی صورت می‌گیرد. گسترده‌ترین و مؤثرترین حرکت جمعی زنان در زمان انقلاب اتفاق افتاد که زنان به صورت توده‌وار با گرایش‌های گوناگون در آن شرکت کردند. در این حرکت هدایت شده، زنان برای حل مسائل جنسیتی بسیج شدند و آگاهی جنسیتی‌شان افزایش یافت.

در نوع دیگر فعالیت زنان یعنی فعالیت‌های سازمانی شاخه‌های زنان، سازمان‌ها و احزاب سیاسی دوران انقلاب از قبیل سازمان‌های چپ، روشنفکران مسلمان یا احزاب ملی‌گرای سکولار، تلاش کرده‌اند مسائل مربوط به زنان را در سیاست‌های کلی این سازمان‌ها بگنجانند، اما به دلیل مناسبات نامتوازن قدرت میان آنان و تشکیلات مرکزی توفیق چندانی نیافته‌اند. بی‌توجهی این سازمان‌ها نسبت به تضييع حقوق زنان در جامعه و حمایت نکردن آنها از زنان موجب سرخوردگی بسیاری از زنان عضو این سازمان‌ها شد. این نوع فعالیت‌ها پس از استقرار جمهوری اسلامی دوام چندانی نیافت.

نوع سوم، فعالیت‌های مستقل و مشخصاً بر سر مسائل خاص زنان متمرکز بوده است. در این زمینه می‌توان به گروه‌های مستقل زنان و زنان فمینیست با گرایش اسلامی یا سکولار اشاره کرد که با انتشار نشریات

خاص زنان یا تشکیل نهادهای غیر دولتی فعالیت خود را بر امور خیریه‌ای، مشاوره‌ای، آموزشی، بهداشتی و بشردوستانه متمرکز کرده‌اند. به عقیده ایشان بر اثر تفرقه‌ای که اکنون بر جنبش زنان حاکم شده است، حرکت جنبش بسیار کند خواهد بود. اما وجه تمایز جنبش کنونی زنان با دوره‌های دیگر آن است که زنان ایرانی به شدت به مسائل خود حساسیت نشان می‌دهند، به عبارتی، آگاهی جنسیتی آنان بسیار افزایش یافته است و می‌توانند برای حل مسائل مشترک خود بسیج شوند (پایدار، ۱۳۸۲).

محبوبه عباسقلی‌زاده^۱ از فعالان و موافقان سرسخت جنبش زنان در ایران است. به نظر وی؛ بی‌توجهی روشنفکران به جنبش زنان در ایران فاصله عمیقی میان بخش فعال و بخش نخبه ایجاد کرده است. نتیجه این بی‌توجهی وسعت دامنه قاعده جنبش (بخش فعال) و تنگی مجرا در بخش میانی آن (بخش مبدل و انتقال‌دهنده) است. گاه همین تغافل، دیوار حاشای جنبش را آنچنان رفیع می‌کند که به جای تحلیل موفقیت جنبش، ابتدا می‌باید اصل وجود جنبش زنان را در ایران ثابت کرد. جنبش زنان در ایران (هم‌زمان با ورود جامعه ایرانی به شرایط گذار، عصر مشروطه خواهی)، تاریخ مند بوده است؛ یعنی نه تنها دارای تاریخ، بلکه تابع قوانین تاریخی نیز بوده است. اما عواملی همچون تغییرات جمعیتی، مهاجرت از روستاها به شهرها، بالا رفتن سطح آموزش، دسترسی به اطلاعات و ارتباطات، تغییر مراجع و منابع فکری و فرهنگی، تغییرات

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی با گرایش مطالعات زنان در دانشگاه هلند می‌باشد. وی یکی از زنان فعال در حوزه جامعه مدنی است و در تأسیس و راه‌اندازی چند سازمان غیر دولتی نقش داشته است.

اقتصادی و تأثیر آن در طبقه بندی‌های اجتماعی، و تحولات جهانی و منطقه‌ای در چند دهه اخیر، به ویژه در دهه گذشته جنبش زنان را در فعال‌ترین زمان خود قرار داده است. جنبش زنان در ایران، جنبشی بی‌سر است یعنی فاقد رهبر یا رهبران مشخص است و به همین دلیل دارای ساختی دموکراتیک و مردمی است و به دلیل تنوع و تکثر درخواست‌ها و نوع فعالیت‌ها، مدیریت جنبش ساختاری دموکراتیک، مشارکتی و افقی داشته است. «بی‌سر» بودن جنبش یکی از عوامل پایداری آن نیز هست چرا که از یک طرف مخالفان توان رویارویی با شاخه‌های متعدد و سرهای ریز و درشت میانی را ندارند و از طرف دیگر، هم عرض بودن نیروهای جنبش، موجب ایجاد جریان آزاد و نقد درونی و تبدیل برون‌داد به درون‌دادی وسیع‌تر می‌شود. در حال حاضر نیروهای متعددی در درون جنبش زنان در حال فعالیت هستند. نقطه اشتراک همه این نیروها توافق ضمنی بر ضرورت رهایی زنان از حاکمیت مردسالار است. این نیروها در بخش‌های مختلفی فعالند مانند تشکل‌های غیر دولتی، مطبوعات زنان و فعالیت در فضای مجازی. به عقیده عباسقلی‌زاده، جنبش زنان در ایران ضمن برخورداری از ویژگی محلی و داخلی در دامنه فرایند فراخ‌تر جنبش جهانی زنان در حال حرکت است و نادیده گرفتن آن جز انفعال‌پذیری در برابر تحولات جهانی و بحران‌زایی، حاصل دیگری نخواهد داشت (عباسقلی‌زاده، ۱۳۸۲: ۴۲-۴۵).

دکتر علی اکبر مهدی^۱ در خصوص وجود جنبش زنان در ایران این‌گونه عنوان می‌دارد: «جنبش اخیر زنان ایران را شاید با تعدیلی بتوان با الگوی ملوچی به‌عنوان عمل جمعی بدون عامل تحلیل کرد». در ایران پس از انقلاب، دولت بر آمده از انقلاب و درگیر جنگ، اقتدار خود را تا خصوصی‌ترین حوزه‌های اجتماعی گسترش داد و از طرفی دیگر، با اثربخشی بر حوزه‌های خصوصی، آنها را فعال و وادار به واکنش کرد. ما در ایران شاهد یک جنبش فعال زنان هستیم که ویژگی‌های خود را دارد و اختلاف بین صاحب‌نظران در مورد آن نمی‌تواند از شدت وحدت فراگردهای عینی و ذهنی که در جامعه جریان دارد و به این جنبش شکل می‌دهد، بکاهد. مؤلفه‌های اصلی این جنبش: هویت فردی، خودآگاهی و خودجویی، حقوق مدنی، مهارت‌یابی، نهاد آفرینی و نهادینه‌سازی، خشونت‌ستیزی، بازخوانی آرمانی، مشارکت در حوزه‌های عمومی، و مقاومت در مقابل مردسالاری خصوصی و عمومی است. باید توجه کرد که جنبش زنان، آرمان خواهانه نبوده و از یک ایدئولوژی مشخص پیروی نمی‌کند. از قضا یکی از ویژگی‌های بارز این جریان تنوع‌طلبی فکری و عینی آن است (مهدی، ۱۳۸۱: ۳۵-۳۲).

در سطور گذشته به بیان نمونه‌هایی از دیدگاه‌های مخالفان و موافقان در مورد وجود جنبش زنان در ایران پرداختیم. با مقایسه این دیدگاه‌ها می‌توان به این سؤال که: «آیا می‌توان در جامعه ایران از پدیده‌ای به نام جنبش زنان سخن گفت؟» پاسخ گفت. پاسخ به این سؤال بستگی به نوع

۱. دارای دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه میشیگان، استاد و رئیس بخش جامعه‌شناسی دانشگاه وزلیین در ایالت اوهایو آمریکا

تعریفی دارد که از جنبش‌های اجتماعی ارائه می‌شود. اگر جنبش‌های اجتماعی را به صورت مکتب قدیم جامعه‌شناسی تعریف کنیم، مثل تعریفی که نظریه پردازان کارکردی از جمله نیل اسملسر از جنبش به دست داده‌اند، در ایران امروز جنبشی به نام جنبش زنان نمی‌یابیم. بر اساس این نظریات، جنبش‌های اجتماعی دارای رهبری معین، پایگاه اجتماعی مشخص، ایدئولوژی مستقل، سازمان منسجم، کارآمد و فعلاً معتقد و آماده برای بسیج شدن هستند. امروزه نه شخص یا اشخاصی را داریم که بتوانیم از او یا آنها به عنوان رهبر جنبش زنان صحبت کنیم نه فعالیت‌های زنان ایران در جهت کسب حقوق خود در غالب و ساختار نهادهای شخصی که به طور آشکار به مقابله با مرد سالاری بر آمده باشند می‌گنجد؛ نه آرمان برابری جویانه و حق طلبانه زنان از همگونی و انسجامی نظری و عملی برخوردار است؛ و نه فضای پدرسالارانه موجود امکان ظهور چنین جنبشی را فراهم می‌آورد. دیدگاه‌های مخالفان با چنین تعریفی از جنبش همخوانی دارد.

اگر تعریف ما از جنبش‌های اجتماعی براساس دیدگاه‌های اجتماعی جدید، ناشی از افکار تورین و آلبرتو ملوچی باشد قطعاً شاهد نوعی جنبش اجتماعی زنان در ایران هستیم. جنبش‌های اجتماعی جدید دارای این ویژگی‌ها می‌باشند: ۱- غیر ابزاری، یعنی بیان‌کننده علایق و نگرانی‌های جهان‌شمول و اغلب اعتراض‌آمیز نسبت به وضعیت اخلاقی و نه نماینده منافع مستقیم گروه‌های اجتماعی خاص می‌باشد؛ ۲- بیشتر به سوی جامعه مدنی جهت‌گیری شده است و نه دولت؛ ۳- این جنبش‌ها به شیوه‌های غیر رسمی باز و نه انعطاف‌پذیر سازماندهی نشده‌اند و حداقل در بعضی از زمینه‌ها از سلسله مراتب بوروکراسی و حتی گاهی

اوقات قرار دادن شرایطی برای عضویت اجتناب می‌کند و ۴- این جنبش‌ها به شدت به رسانه‌های جمعی متکی بوده و از طریق آنها درخواست‌هایشان مطرح می‌شود، اعتراضاتشان نمایش داده می‌شود و اندیشه‌هایشان برای تسخیر اندیشه و احساس عمومی به‌گونه‌ای مؤثر بیان می‌گردد (نش، ۱۳۸۴: ۱۳۲). دیدگاه‌های موافقان در این دسته جای می‌گیرد.

گذشته از مباحث نظری، نکته‌ای ظریف را که نباید از نظر دور داشت موقعیت‌های واضعان دیدگاه‌های موافق و مخالف می‌باشد. با نگاهی به طیف وسیع‌تری از نظرات می‌توان دریافت افرادی که نگرشی مثبت به جنبش زنان دارند، اغلب در خارج از کشور به سر می‌برند و در بطن و بافت موقعیتی ایران قرار ندارند و بالعکس افرادی که دیدی منفی دارند دارای پایگاه‌های اجتماعی در داخل کشور هستند و تمامی مسائل زنان را به‌طور مستقیم درک و بعضاً تجربه می‌کند.

پس از غوطه ور شدن در بین نظرات متعدد و امکانات متنوع از بعد نظری توانستیم تا حدودی به علل عدم هژمونی فمینیسم در ایران با بررسی دیدگاه‌های مختلف دست یابیم و علت نظری را فقدان تعریف واحد و اجماع نظر در خصوص وجود جنبش زنان بدانیم. خلاء نظری و معرفتی، بالطبع پیامدهای گسترده‌ای دارد که در بعد عملی (عینی) به بررسی آنها می‌پردازیم.

۲-۴- بعد عملی (عینی)

دلایل عدم هژمونی فمینیسم در بعد عملی را شاید بتوان در عملکرد فعالان زنان در دو بخش دولتی و غیر دولتی به‌طور کلان مورد بررسی و

ارزیابی قرار داد. رشد فمینیسم و نظریه‌های فمینیستی در ایران همراه بود با دوران اصلاحات. طی آن سال‌ها حجم انتشار مقالات، کتب، روزنامه و نشریات در تمامی ابعاد گسترش چشمگیری یافت و صحبت از مسائل زنان و سیاست‌گذاری برای این قشر از اهداف دولت اصلاحات به شمار می‌رفت به طوری که در زمان دولت هفتم (اولین دور ریاست جمهوری خاتمی) شاهد تأسیس مرکز امور مشارکت زنان بودیم. علاوه بر آن تشکل‌های غیردولتی با هدف احقاق حقوق زنان، رفع تبعیض علیه آنها و ده‌ها هدف دیگر شکل گرفت و فعالیت مدافعان زنان در بخش غیر دولتی از لایه‌های پنهان جامعه سر برآورد و فعالیتی عینی در جامعه یافت. از نمونه‌های این وضعیت می‌توان به گرامی‌داشت‌های روز جهانی زن در دوران اصلاحات اشاره کرد. از سوی دیگر در دوران اصلاحات همسویی نه چندان کامل اما نسبی بین فعالان زن در حوزه‌های دولتی و غیر دولتی وجود داشت که این امر می‌توانست به نهادینه شدن فمینیسم عملگرا در ایران کمک بسیاری نماید. از سوی دیگر در رشد جنبش زنان و تحقق اهداف آن می‌توانست مؤثر واقع شود (البته اگر قائل به وجود جنبش باشیم). از این همسویی می‌توان به اظهار نظرهای زهرا شجاعی (رئیس مرکز امور مشارکت زنان در دولت خاتمی و الهه کولایی نماینده مجلس ششم) در خصوص ضرورت پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان اشاره کرد. با پایان یافتن دوران اصلاحات و هژمونی نگرش اصول‌گرایانه به مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، کشور شاهد چرخشی آشکار در مواضع دولتمردان و سیاست‌های نظام به مسئله زنان می‌باشیم. نگرش اصول‌گرایانه دولت نهم مسائل زنان را وارد فاز جدیدی کرد. اولین گام، تغییر نام «مرکز امور مشارکت زنان» به «مرکز امور زنان و خانواده» بود.

این تغییر نام بیانگر جایگاه زن در دولت جدید می‌باشد یعنی حرکت از مشارکت و عرصه عمومی به سوی خانواده و عرصه خصوصی.

در دوران دولت اصولگرا از میزان همسویی بین فعالان زن حوزه دولتی و غیردولتی کاسته شده است. علاوه بر آن نکته مهمی که نباید از آن غافل بود، تأکیدی است که بر نقش زن در خانواده می‌شود. نمونه‌های چنین نگرشی مذاکرات زنان نماینده در دوره هفتم مجلس شورای اسلامی و مصوباتی است که در این راستا طرح می‌شود مانند کاهش ساعات کار بانوان، سهمیه‌بندی جنسیتی کنکور سراسری و غیره.

ذکر مطالب فشرده و کوتاه فوق از این جهت لازم به نظر می‌رسد که بیانگر فقدان وحدت عمل، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی هماهنگ از یک‌سو بین دولتمردان در دولت‌های گوناگون و از سوی دیگر بین فعالان زن در حوزه‌های دولتی و غیر دولتی می‌باشد. این عدم همسویی منجر به بروز تفرقه در میان فعالان حقوق زن چه در حوزه دولتی و چه غیر دولتی شده است. در نتیجه احقاق حقوق زن در ایران را دچار چالش‌هایی کرده است.

آنچه که به‌عنوان فمینیسم در ایران شکل گرفته است دارای مشخصه‌های عمومی زیر است و همین مشخصه‌هاست که در عمل مانع از هژمونی فمینیسم به معنای غربی در ایران می‌شود.

۱-۲-۴- تأکید بر اشتغال رسمی زنان به‌عنوان راه نجات آنها

بر اساس این نگرش چنین تصور می‌شود که اشتغال رسمی زنان راه‌گشای مشکلات و معضلات عمده ایشان است؛ یعنی زن با اشتغال رسمی صاحب درآمد می‌شود و به دنبال آن استقلال مالی پیدا می‌کند. این امر نه تنها منزلت اجتماعی وی را ارتقا می‌دهد بلکه باعث می‌شود

که او دیگر زیردست و وابسته به مرد نباشد. بر اساس این باور چنین به نظر می‌رسد که زنان به‌عنوان نیمی از نیروی کار هر جامعه‌اند و فقط اشتغال کامل ایشان می‌تواند کشورهای جهان سوم و جنوب را به سمت توسعه رهنمون سازد. روی دیگر این نگرش، تقبیح «خانه‌داری» و ناچیز شمردن آن است.

باید توجه داشت که دفاع از اشتغال زنان به‌عنوان راه‌هایی آنان از ستم جنسی، تقریباً در هیچ یک از دیدگاه‌های فمینیستی مورد تأیید قرار نگرفته است، بر عکس خصوصاً فمینیست‌های مارکسیست و سوسیالیست به ریشه‌یابی گسترش پدیده اشتغال زنان در غرب پرداخته و نشان داده‌اند که چگونه نظام سرمایه‌داری با کشاندن زنان به بازار کار رسمی سود می‌برد (مطیع، ۱۳۷۶: ۲۱).

۲-۲-۴- تأکید بر تقابل دشمنی زن و مرد

بر اساس این نگرش، زن و مرد موجوداتی متناقض و نابرابرند که با یکدیگر تضاد منافع دارند. بنابراین چنین تصور و تبلیغ می‌شود که مردان مقصر اصلی زیردست بودن زنان هستند که از طریق استثمار زنان در نهاد خانواده، امتیازات اجتماعی را نصیب خود کرده‌اند. نتیجه آشکار چنین طرز تفکری، ایجاد دشمنی و تمایز خصومت‌آمیز میان زن و مرد است. با نگاهی مجدد به دیدگاه‌های فمینیستی، چنین نگرشی را فقط می‌توان در دیدگاه رادیکال یا افراطی یافت. بدیهی است که از نظر جامعه‌شناسی؛ مقصر قلمداد کردن مردان برای تغییر موقعیت دست دوم زنان مردود است.

۳-۲-۴- عدم توجه به تعدد و تنوع گروه‌های زنان در ایران یکسان شمردن شرایط زندگی زنان و ارائه راه حل مشابه برای آنان یکی از اصول نظری اولیه در دیدگاه فمینیستی بوده است. بر اساس این اصل، جنس دوم بودن زنان یک مقوله واحد جهانی است پس می‌توان راه‌حل‌های مشابهی برای رهایی همه زنان از قید نظام پدرسالاری ارائه داد. اما این اصل فمینیستی از سوی شاخه‌های جدید فمینیسم مورد نقد قرار گرفته است. از نقطه نظر این گروه‌ها، یک زن عام و یکسان در همه جهان وجود ندارد بلکه زنان بر حسب اینکه در چه قشر، نژاد، قوم، رتبه شغلی و مکان جغرافیایی قرار بگیرند، با یکدیگر تفاوت دارند. توجه به امر یکسان تلقی نکردن مقوله زن، از دو نظر برای طرفداران حقوق زن در ایران حائز اهمیت است.

نخست، با توجه به تعدد خرده فرهنگ‌های قومی، زبانی، مذهبی و منطقه‌ای در ایران اساساً نمی‌توان از یک گروه زنان واحد و عام بحث کرد.

دوم؛ از آنجا که جامعه ایران یک جامعه در حال گذار یا در حال توسعه شناخته می‌شود، مسلماً نقش‌های سنتی عام زنانه نیز در حال تحول است. در حال حاضر زن ایرانی بر حسب اینکه در کدام شهر، روستا، قشر و رده شغلی قرار بگیرد موقعیت‌ها و نقش‌های متفاوتی به عهده دارد. بنابراین باید توجه داشت که هر یک از گروه‌های زنان، ویژگی‌های منحصر به فردی دارند که باید با تحقیقات اجتماعی خاص شناخته شود تا بتوان راه حل‌های مناسبی برای مسائل آنان به‌دست آورد.

۵- نتیجه‌گیری

مقاله حاضر بر مبنای این سؤال شکل گرفت که اساساً چرا فمینیسم در ایران هژمونیک نمی‌شود؟ همان‌گونه که مشاهده شد، جهانی شدن به‌عنوان یک فرایند پیچیده و چند بعدی امکانات جدیدی در اختیار جنبش‌های اجتماعی به ویژه جنبش‌هایی که داعیه‌ای فراتر از حوزه‌های محلی، ملی و منطقه‌ای دارند، قرار داده است. فمینیسم نیز به‌عنوان یکی از جنجال برانگیزترین جنبش‌های قرن بیستم تا حد زیادی از امکاناتی که جهانی شدن برای آن فراهم آورده است، جهت هژمونی خود در جهان و سایر کشورها استفاده کرده است. اما این امکانات وسیع و رشد آگاهی‌های زنان در همه جهان منجر به هژمونی فمینیسم به معنای پایبندی به خاستگاهش نشده است. به جهت پاسخ دهی دقیق به سؤالات فوق لازم بود که ابتدا به بررسی مفهومی جهانی شدن بپردازیم. از بین تعاریف متنوع، جهانی شدن را به‌عنوان فوق قلمروگرایی در نظر گرفتیم که در آن ارتباطات گسترده و کم‌رنگ شدن مرزهای ملی منجر به هوشیاری بیشتر مردم شده است.

برای پاسخ به این پرسش ذهنی لازم بود تا شناختی هر چند اجمالی از فمینیسم و سیر تحولات آن به همان معنای غربی داشته باشیم. اما سؤال ما پرسشی بومی و منطقه‌ای بود، پس باید نگرشی نیز بر سیر تحولات اجتماعی و سیاسی زنان ایران می‌انداختیم. با این بررسی دریافتیم؛ زنان در تاریخ ایران همواره دارای جنبش‌های خودجوش بوده‌اند و طی سال‌های اخیر به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی از نظر کمی بسیار رشد کرده‌اند. این رشد و فعال شدن زنان در تشکلهای

دولتی و غیر دولتی و حضور آنان در عرصه عمومی، هیچ‌گاه به معنای هژمونی فمینیسم غربی نیست.

در حال حاضر زن ایرانی بر حسب اینکه در کدام شهر، روستا، قشر و رده شغلی قرار می‌گیرد، موقعیت‌ها و نقش‌های متفاوتی به عهده دارد. بنابراین باید توجه داشت که هر یک از گروه‌های زنان ویژگی‌های منحصر به فردی دارند که باید با تحقیقات اجتماعی خاص شناخته شود تا بتوان راه‌حل‌های مناسبی برای مسائل آنان به دست آورد.

در قسمت‌های پایانی مقاله به‌طور مبسوط به علل عدم هژمونی فمینیسم در ایران پرداختیم و این علل را از دو بعد نظری و عملی مورد ارزیابی قرار داریم. در بعد نظری مهم‌ترین عامل، فقدان اجماع‌نظر بین اندیشمندان، صاحب‌نظران و فعالان در خصوص وجود جنبش زنان در ایران می‌باشد که در این راستا دیدگاه‌های موافقان و مخالفان مورد موشکافی قرار گرفت. افرادی که قائل به نظریات کلاسیک جامعه‌شناسی در باب جنبش‌های اجتماعی بودند، از فقدان جنبش زنان صحبت می‌کردند و کسانی که در زمینه جنبش‌های اجتماعی نظریات جدید را دستمایه فکری خویش قرار می‌دهند، نظری متفاوت دارند. از سوی دیگر با بررسی سوابق تحصیلی و پایگاه‌های اجتماعی این افراد در می‌یابیم قائلان به وجود جنبش اغلب در خارج از کشور به سر می‌برند و از بافت موقعیتی ایران به دور هستند اما موقعیت مخالفان عکس این مطلب می‌باشد.

باید به این نکته اذعان کرد که نمی‌توان حائلی بین بعد نظری و عملی قرار دهیم زیرا رابطه متقابل و دو سویه بین عین و ذهن در این مورد وجود دارد. از بعد عملی، مهم‌ترین علت عدم هژمونی نبود وحدت

رویه و عمل بین فعالان حقوق زن در دو بخش دولتی و غیر دولتی می‌باشند. البته شایان ذکر است که این عدم هم‌مونی فمینیسم به معنای غربی آن، نه تنها تهدیدی برای جامعه و کشور ما نیست بلکه فرصت بسیار مغتنمی جهت ارائه فمینیسمی بومی و اسلامی است.

در پایان باید گفت برای احقاق حقوق زنان در ایران لازم است تا وحدتی بین فعالان دولتی و غیردولتی انجام شود و از این تفرقه‌گرایی دور شد تا بتوان به آرمان‌های زنان جامعه عمل پوشاند. ارائه یک الگوی اسلامی - ایرانی می‌تواند بدیلی برای فمینیسم غربی در کشور باشد که برای حل مسائل زنان ایرانی راهشگاتر از هر فلسفه غربی خواهد بود.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

۱. آبوت، پاملا و والاس، مکر، جامعه‌شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نشرنی، ۱۳۸۰.
۲. احمدی خراسانی، نوشین، گفتگوی صمیمانه با مخالفان فمینیسم در ایران، سیاست کانون زنان ایران، سایت کانون زنان ایران www.Irwomen.Net، ۱۳۸۵.
۳. استیگلیتز، ج، جهانی‌سازی و مسائل آن، حسن مگریز، تهران: نشرنی، ۱۳۸۲.
۴. اعزازی، شبنام، فمینیسم و دیدگاه‌ها (مجموعه مقالات)، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۵.
۵. انصاری، طلعت، زندخت، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۴۶.
۶. بامداد، بدرالموک، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، ج ۲، ۱۳۷۴.
۷. برنارد، جسی، دنیای زنان، شهرزاد ذوقن، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۴.
۸. بیسلی، کریس، چیستی فمینیسم، محمدرضا زمردی، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۵.
۹. پولویچ، وتری، انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن، تهران: انتشارات رودکی، ۱۳۵۷.
۱۰. پایدار، پروین، جشن زنان، گذار از فرقه‌گرایی و اقتدار گرایی، ماهنامه اجتماعی زنان، بخش و فرهنگ و اندیشه، شماره ۱۰۱، ۱۳۸۲.
۱۱. جلالی پور، حمید رضا، جامعه‌شناسی پوشش کنونی زنان ایران، فصلنامه فرهنگی و پژوهشی مرکز امور مشارکت زنان، شماره ۹، ۱۳۸۳.
۱۲. جلالی پور، حمیدرضا، چرا مدافعان زنان از فمینیست نامیدن خود بیم دارند؟، سایت درگاه پاسخگوی به مسائل دینی www.Porsojoo.Com، ۱۳۸۵.
۱۳. جلالی پور، حمیدرضا، حاملان بی‌نشان، ماهنامه اجتماعی زنان، بخش فرهنگ و

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۸۱

- اندیشه، شماره ۱۰۵، ۱۳۸۲.
۱۴. خسروپناه، محمد حسین، هدف‌ها و مبارزه زن ایرانی، تهران: نشر پیام امروز، ۱۳۸۱.
۱۵. ریتزر، جورج، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر محسن ثلاثی، نشر علم، ۱۳۷۳.
۱۶. شولت، جان آرت، نگاهی موشکافانه پدیده جهانی شدن، مسعود کرباسیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۱۷. صیوری، محمد حسین، فمینیسم و حقوق بشر، ماهنامه اجتماعی زنان: بخش فرهنگ و اندیشه، شماره ۱۳۵، ۱۳۸۵.
۱۸. طالبی، رضا و محمدی، محمد، جهانی شدن از کجا شروع شد؟، سایت اینترنتی. [www. Iranian. Futurist](http://www.Iranian.Futurist)، ۱۳۸۵.
۱۹. عاملی، سعیدرضا، جهانی شدن‌ها: مفاهیم و نظریه‌ها، فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون، شماره ۲۴، ۱۳۸۳.
۲۰. عباسقلی زاده، محبوبه، در ایران جنبش زنان، بی‌سر است. ماهنامه اجتماعی زنان، بخش فرهنگ و اندیشه، شماره ۱۰۲، ۱۳۸۳.
۲۱. فرهنگنامه، وبستر، ۱۹۶۱.
۲۲. فرهنگنامه، اکسفورد، جلد ۶، ج ۶، ۱۹۸۵.
۲۳. فریدمن، جین، فمینیسم، فیروزه مهاجر، تهران: انتشارات آشیان، ۱۳۷۳.
۲۴. فیروز، مریم، تاریخچه نهضت زنان در رزم، ۱۳۲۷.
۲۵. کرباسی زاده، مرضیه، سیر تحولات اجتماعی زنان در یکصد سال اخیر، نشر اکنون، ۱۳۸۴.
۲۶. گرنت، تونی، زن بودن، فروزان گنجی زاده، تهران: انتشارات و رجاوند، ۱۳۸۲.
۲۷. محمودیان، محمد رفیع، جنبش زنان ایران، ضعف فمینیسم و فقدان آرمانگرایی، ماهنامه اجتماعی زنان، بخش فرهنگ و اندیشه، شماره ۹۵، ۱۳۸۲.
۲۸. مشیرزاده، حمیرا، از جنبش تا نظریه اجتماعی، تهران: نشر شیرزاه، ۱۳۸۵.

۸۲ ► سیاست فرهنگی

۲۹. مشیل، آندره، جنبش اجتماعی زنان، هما زنجانی زاده، نشر روشنگران، ۱۳۷۵.
۳۰. مصفا، نسرین، مشارکت سیاسی زنان در ایران امروزه، تهران: موسسه چاپ انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵.
۳۱. مطیع، ناهید، فمینیسم در ایران: در جستجوی یک رهیافت بومی، ماهنامه اجتماعی زنان، بخش فرهنگ و اندیشه، شماره ۳۳، ۱۳۷۶.
۳۲. مکنزی، یان، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی، م، قائم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.
۳۳. مهدی، علی اکبر، جنبش زنان ایران عمل جمعی بدون عامل، ماهنامه اجتماعی زنان: بخش فرهنگ و اندیشه شماره ۹۲، ۱۳۸۱.
۳۴. ناهید، عبدالحسین، زنان ایران در جنبش مشروطیت، تهران: نشر تبریز، ۱۳۶۰.
۳۵. نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، تهران: موسسه اطلاعات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳.
۳۶. نش، کیت، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، محمد تقی دلفروز، تهران: نشر کویر، ۱۳۸۴.
۳۷. ونوس، نگاهی به فمینیسم از آغاز تا کنون، مجموعه مقالات منتشر شده، روزنامه زن، ۱۳۷۸.

ب) منابع لاتین

1. Afshar. H and Maynard, M, The Dynamics of 'Race' And Gender: some feminist Interpretations, London: Taylor and francis, 1994.
2. Held, D. et al, Global Transformations: Politics, Economics and Culture Cambridge, polity press, 1999.
3. Holstein, W. J. et. Al, The stateless Coporation. Business week, 1990.
4. King ,A, and B. Schneider, The first Global Revolution Report by the Council of the club of Rome. New york: panthe on, 1997.
5. Robertson. R, Globalization: Social Theory and Social Culture, London ; Sage, 1992.
6. Spender, D, Wonen and Literay History, in Belsey and moore , eds. 1997.

ارتقاء کیفیت آموزش عالی با تأکید بر مدل تعالی EFQM

حمید شفیع زاده*

چکیده

امروزه بنگاه‌ها و سازمان‌های مختلف کشور در فرایند جهانی شدن و پیوستن به منظومه تجارت جهانی (پیوستنی که چندان نیز از روی اختیار نیست) با چالش‌های بی‌شماری مواجه هستند. حضور در بازارهای جهانی و حتی باقی ماندن در بازارهای داخلی مستلزم رقابت با رقبای قدرتمند است و با توجه به گسترش و پیچیدگی اهداف، فرایندها و ساختار سازمانی در صحنه رقابت، سازمان‌هایی می‌توانند به بقای خود ادامه دهند که نسبت به خواسته‌ها و انتظارات مشتریان و ذینفعان پاسخگو باشند، همچنین به سودآوری و ثروت آفرینی به عنوان شاخص‌های کلیدی و برتر سازمانی توجه کنند.

مدل‌های تعالی سازمانی یا سرآمدی کسب و کار به عنوان ابزاری قوی برای سنجش میزان استقرار در سازمان‌های مختلف به کار گرفته

* دانشجوی دکتری مدیریت آموزش عالی و پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک.

می‌شوند. با بکارگیری این مدل‌ها سازمان‌ها می‌توانند از یک سو میزان موفقیت خود را در اجرای برنامه‌های بهبود داده و در مقاطع مختلف زمانی مورد ارزیابی قراردهند و از سوی دیگر عملکرد خود را با سایر سازمان‌ها به ویژه بهترین آنها مقایسه کنند.

مدل‌های سرآمدی کسب و کار پاسخی به این سؤال است که سازمان‌های برتر چگونه سازمانی هستند؟ چه اهداف و مفاهیمی را دنبال می‌کنند و چه معیارهایی بر رقبای آنها حاکم است.

در این مقاله تلاش خواهد شد اصول و مبانی مدل تعالی EFQM و به‌کارگیری اصول آن در مؤسسات آموزش عالی، تشریح گردد.

واژگان کلیدی

مدل تعالی، EFQM، کیفیت و آموزش عالی.

مقدمه

آنچه به‌عنوان سؤال بزرگ، فراروی سازمان‌ها قرار دارد این است که با چه ابزاری و چگونه می‌توان ضمن بررسی موارد مختلف، به شکل جامع تمام نقاط قوت و حوزه‌های قابل بهبود را شناسایی و خود را برای حضوری موفق در عرصه رقابت آماده کرد. امروزه اندیشمندان و متفکران بهره‌وری بر مدیریت کیفیت جامع به‌عنوان راه‌حل فراگیر برای افزایش کارآمدی سازمان‌ها از طریق ایجاد سیستمی در مدیریت که ضامن انجام کارها به‌طور صحیح، مداوم و در همه سطوح و زوایای سازمان باشد تأکید دارند. در چارچوب توجه به مدیریت کیفیت جامع، مدل‌های تعالی سازمان به‌عنوان ابزاری برای استقرار سیستم‌ها و نظام‌های مختلف مدیریتی در سازمان‌ها و نیز ابزاری برای سنجش میزان موفقیت آنها در استقرار این نظام‌ها معرفی شده‌اند. به‌کارگیری این مدل‌ها در سازمان‌های مختلف، نشان‌دهنده رشد قابل توجهی است که در شاخص‌های عملکرد آنها اتفاق افتاده است. صرف‌نظر از اینکه سازمان در چه‌بخشی فعالیت می‌کند و اندازه آن در مقیاس‌های اقتصادی چقدر است، برای اینکه بتواند به موفقیت دست یابد، باید چارچوب مدیریتی مناسب را برای خود انتخاب کند. مدل تعالی سازمانی، ابزار عملیاتی قدرتمندی است که برای مقاصد مختلف سازمان‌ها به کار می‌رود. تعالی سازمانی، برداشتی نظری و تئوریک نیست بلکه کسب و ارائه نتایج ملموس و قابل مشاهده‌ای است که مبتنی بر شواهد بوده و نیز پایداری و دوام دارد.^(۱)

مدل‌های سرآمدی کسب و کار پاسخی است به این سؤال که سازمان برتر چگونه سازمانی است؟ چه اهداف و مفاهیمی را دنبال می‌کند و چه معیارهایی بر رقبای آنها حاکم است.

در این مقاله تلاش خواهد شد اصول و مبانی مدل تعالی EFQM و به‌کارگیری اصول آن در مؤسسات آموزش عالی تشریح گردد و در پایان نیز پیشنهادهای برای دانشگاه‌های ایران ارائه شود.

۱- تعالی سازمانی

در پاسخ به نیاز سازمان‌ها برای عملکرد برتر، دانش مدیریت، توسعه یافته و فنون و نظام‌های گوناگون مدیریتی عرضه شده است که در ارتقای بهره‌وری نیز نقش ارزنده و شایسته ایفا کرده است. در دهه‌های اخیر، سرعت و تنوع، توسعه علوم و فنون و نظام‌های مدیریت به حدی بوده که نوعی آشفتگی ذهنی و دشواری انتخاب در واحدهای کسب و کار ایجاد کرده است. مدل‌های تعالی کسب و کار، در پاسخ به این نیاز شکل گرفته‌اند که مجموعه فنون و نظام‌های مدیریتی را در قالبی یکپارچه و سازگار با عملکردهای مؤثر و کاربردی آسان در اختیار بنگاه‌ها قرار دهند. دستیابی به تعالی، مستلزم تعهد مدیریت و پذیرش مفاهیم اساسی است. این مفاهیم از پیکره علمی - که به مدیریت کیفیت جامع معروف است - به دست می‌آید و عبارتند از: نتیجه‌گرایی، مشتری‌گرایی، رهبری و پایداری هدف، مدیریت بر مبنای فرایندها و واقعیت‌ها، توسعه و مشارکت کارکنان، یادگیری، نوآوری و بهبود مستمر، توسعه مشارکت همکاران و پاسخگویی عمومی. یکی از روش‌هایی که مدل تعالی سازمانی را تعریف می‌کند بها دادن به خلاقیت کارکنان است. مدل‌های تعالی سازمانی

به‌عنوان ابزاری فراگیر و با نگرش جامع به تمامی زوایای سازمان‌ها به کمک مدیران می‌آیند تا آنها را در شناخت دقیق‌تر سازمان یاری کنند. این مدل‌ها برای سنجش و مقایسه عملکرد سازمان‌ها نیز به کار می‌روند و سازمان را قادر می‌سازند تا میزان موفقیت‌های خود را در اجرای برنامه‌ها در مقاطع زمانی مختلف، ارزیابی کنند، نقاط قوت و ضعف خود را شناسایی کرده و پروژه‌هایی را تعریف کنند و به سمت تعالی، سوق دهند.^(۲)

مدل‌های تعالی یا سرآمدی پاسخی است به این سؤال که سازمان برتر چگونه سازمانی است؟ چه اهداف و مفاهیمی را دنبال می‌کند و چه معیارهایی بر رقبای آنها حاکم هستند.

تعالی سازمانی رسیدن به شرایطی است که تضمین‌کننده فعالیت‌های رشد در سه بعد کیفیت، نوآوری و بهبود سیستم در جهت تأمین و ارتقاء سطح منافع ذینفعان درونی و بیرونی سازمان از قبیل مشتریان، سرمایه‌گذاران، کارکنان و جامعه می‌باشد.^(۳)

در این راستا، مطالعات متعددی در زمینه شناسایی و اشاعه عوامل کلیدی موفقیت سازمان‌ها به‌منظور بهبود عملکرد آنها صورت گرفت که جوایز ملی کیفیت و مدل‌های سرآمدی کسب و کار دمینگ، بالدريج و EFQM^۱ حاصل این مطالعات و تحقیقات است. اگر چه مدل‌های دمینگ، بالدريج و EFQM معروف‌ترین مدل‌های سرآمدی کسب و کار هستند ولی مدل‌های خاص دیگری در کشورهای دیگر، توسعه داده شده که از مدل‌های فوق‌الذکر الهام گرفته‌اند.

1. European Foundation For Quality Management

۲- تاریخچه مدل‌های تعالی سازمانی

در سال ۱۹۵۰ مؤسسه Union Of Japanese Scientists And Engineers از آقای دکتر ادوارد دمینگ برای انجام سخنرانی‌های مختلفی در زمینه کیفیت دعوت نمود و در سال ۱۹۵۱ این مؤسسه به پاس خدمات دکتر دمینگ در زمینه کیفیت جایزه‌ای به نام ایشان بنیان نهاد. مدلی که جایزه دمینگ بر اساس آن تهیه شد و از دهه پنجاه میلادی در ژاپن به اجرا در آمد، عمدتاً بر کیفیت محصولات و روش‌های کنترل کیفی استوار است. به بیان دیگر؛ مدل جایزه دمینگ بر این اصل استوار است که برای تولید محصولات و خدمات با کیفیت بالا نیاز به هماهنگی همه جانبه و فراگیر در سطح سازمان است. این مدل نگرش جدیدی در بحث کیفیت ایجاد کرد و همین تفکر «نگرش فراگیر» منجر به ظهور «کنترل کیفیت فراگیر» در دهه ۶۰ میلادی گردید.

مدیریت کیفیت فراگیر روشی است برای مدیریت و اداره سازمان جهت تعیین کیفیت با مشارکت همه اعضای سازمان که از طریق جلب رضایت مشتری و تأمین منافع همه ذینفعان به دست می‌آید.^(۴)

موفقیت ژاپن در به‌کارگیری روش‌های علمی کسب و کار تهدیدی جدی برای شرکت‌های آمریکایی ایجاد کرد به‌طوری که در دهه ۸۰ بسیاری از آنها با واگذار کردن بازار به رقبای ژاپنی در آستانه ورشکستگی قرار گرفتند. این تهدیدها منجر شد که شرکت‌های غربی در روش‌های کسب و کار خود تجدید نظر کرده و مدیریت کیفیت فراگیر را به‌طور گسترده به‌کار گیرند.

۳- مدل تعالی عملکرد بالدريج

در سال ۱۹۷۸ و به دنبال مطالعات صورت گرفته در وزارت بازرگانی آمریکا درباره علل توفیق ژاپن در مقایسه با آمریکا، جایزه ملی کیفیت آمریکا، تهیه و با توجه به نقش «مالکولم بالدريج^۱» در تهیه آن، به نام جایزه ملی کیفیت «مالکولم بالدريج» نام گذاری شد. معیارهای مدل بالدريج بر مبنای یک سری ارزش‌های محوری و مفاهیم اساسی و در جهت تحقق آنها تنظیم شده است. این ارزش‌ها عبارتند از: رهبری آرمانگرا، مشتری گرایی، یادگیری فردی و سازمانی، ارزش نهادن به کارکنان و شرکا، سرعت عمل و انعطاف پذیری، تمرکز بر آینده، مدیریت نوآوری، مدیریت بر مبنای واقعیات، مسئولیت‌پذیری عمومی و شهروندی، تمرکز بر نتایج و ایجاد ارزش و نگرش سیستمی.

در مدل تعالی عملکرد بالدريج، هفت حوزه مورد بررسی قرار می‌گیرد و هر حوزه به چند معیار تقسیم می‌شود. در هر معیار نیز زمینه‌های ویژه‌ای مورد توجه قرار می‌گیرد.

به دنبال مدل مالکوم بالدريج در سال ۱۹۸۸ مدل تعالی سازمانی EFQM در پاسخ به نیاز بهبود رقابت‌پذیری سازمان‌های اروپایی توسط چهارده کمپانی بزرگ اروپایی (بوش، رنو، فیات، بی‌تی، بول، الکترولوکس، کی. ال. ام، نستله، اولیوتی، فیلیپس، سولزر، فولکس واگن، رازالت و سیبا) در کمیسیون اروپایی مورد توافق قرار گرفت و امضا گردید. این شبکه قدرتمند مدیریت، در حال حاضر دارای ۸۰۰ عضو از ۳۸ کشور جهان در بخش خصوصی و دولتی می‌باشد که در چارچوب یک جامعه اروپایی و در

1. Malcolm Baldrige

زمینه بهبود کیفیت در ادامه مدل مالکوم بالدریج از آمریکا و همچنین مدل دکتر دمینگ در ژاپن به پیش می‌رود.^(۵) از میان سه مدل دمینگ و مالکوم بالدریج و EFQM که از معروف‌ترین مدل‌های تعالی سازمانی هستند مدل EFQM عمومیت و استقبال بیشتری در سطح جهان یافته است.

۴- مدل تعالی سازمانی در ایران

مدل تعالی سازمانی در شرایطی در ایران مطرح می‌شود که در جهان بیش از ۷۰ مدل سرآمدی ملی و ۹۰ جایزه کیفیت وجود دارد که عموماً بهره گرفته از مدل‌های EFQM و بالدریج بوده و به‌سوی یکدیگر همگرا شده‌اند. گویا زبان رقابت در همه جای دنیا یکی است که مؤسسات اقتصادی را از آموختن الفبای مدیریت فراگیر سازمان، گریزی نیست. لزوم رقابت پذیرش بخش صنعت و معدن با رویکرد جهانی و توصیه‌های مشارکت‌ها و ادغام‌های صنعتی با جهان برای امکان دستیابی به بازار جهانی و ایجاد اعتبار جهانی برای این بخش باعث شد که در وزارت صنایع و معادن طراحی مدلی جهانی مورد توجه و اقدام قرار گیرد مدلهایی که چندین سال بود جوامع صنعتی جهانی آنها را پذیرفته و دنبال کرده بودند.

طی سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۱ دو مدل اصلی مالکوم بالدریج و EFQM و تغییراتی که احياناً برخی کشورهای دیگر روی این دو مدل صورت داده بودند توسط وزارت صنایع و معادن و مؤسسه مطالعات بهره‌وری و منابع انسانی مورد بررسی قرار گرفت. فرایند انتخاب نیز با تشکیل گروه‌های کارشناسی و جمع‌آوری اطلاعات و انجام ارتباطات با

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۹۱

مؤسساتی که این مدل‌ها را دنبال می‌کردند انجام شد و تهیه پیش نویس‌های لازم صورت گرفت، سپس در جلسات متعدد کمیته‌های علمی مرکب از کارشناسان و متخصصین سیستم‌های مدیریت این پیش نویس‌ها مطرح و در نهایت توسط کمیته علمی مدل تعالی سازمانی EFQM در تاریخ ۸۲/۳/۱۰ به تصویب رسید.

با تصویب مدل EFQM از سال ۱۳۸۲ این مدل در زیر مجموعه‌های وزارت صنایع و معادن به اجرا در آمد و این وزارتخانه و مؤسسه مطالعات بهره‌وری و منابع انسانی، مقدمات جایزه ملی بهره‌وری و تعالی سازمانی را پی‌ریزی کردند که در طول دو دوره از برگزاری جایزه ملی بهره‌وری و تعالی سازمانی تعدادی از شرکت‌های بزرگ دولتی و تعداد محدودی از شرکت‌های بخش خصوصی این مدل را دنبال کردند که پس از طی مرحله خودارزیابی موفق به پر کردن اظهار نامه جهت دریافت گواهینامه شدند.^(۶)

۵- مدل تعالی EFQM

مدل EFQM در سال ۱۹۹۱ به‌عنوان مدل تعالی کسب و کار معرفی گردید که در آن چارچوبی برای قضاوت و خود ارزیابی سازمانی و در نهایت دریافت پاداش کیفیت اروپایی ارائه شد. این اقدام در سال ۱۹۹۲ عملی شد. این مدل نشان‌دهنده مزیت‌های پایداری است که یک سازمان متعالی باید به آنها دست یابد. این مدل به سرعت مورد توجه شرکت‌های اروپایی قرار گرفت و مشخص شد که سازمان‌های بخش عمومی و صنایع کوچک هم علاقه دارند از آن استفاده کنند.

در سال ۱۹۹۵ ویرایش مربوط به بخش عمومی و در سال ۱۹۹۶ مدلی مربوط به سازمان‌های کوچک توسعه داده شد. در سال ۱۹۹۹ مهم‌ترین بازبینی مدل EFQM صورت گرفت. در سال ۲۰۰۱ مدل سرآمدی EFQM ویرایش سازمان‌های کوچک و متوسط و در سال ۲۰۰۳ ویرایش جدیدتری از مدل EFQM ارائه شد که در زیر معیارها و نکات راهنما، تغییرات قابل ملاحظه‌ای نسبت به ویرایش سال ۱۹۹۹ داشت.

اعضای فعلی این بنیاد به بیش از ۸۰۰ شرکت می‌رسد این بنیاد چشم انداز و مأموریت خود را چنین تعریف نموده است:
چشم انداز بنیاد مدیریت کیفیت اروپا برابر است با: «درخشش سازمان‌های اروپایی در جهان»
مأموریت بنیاد مدیریت کیفیت اروپا: «نیروی محرک بودن برای حفظ تعالی در اروپا».

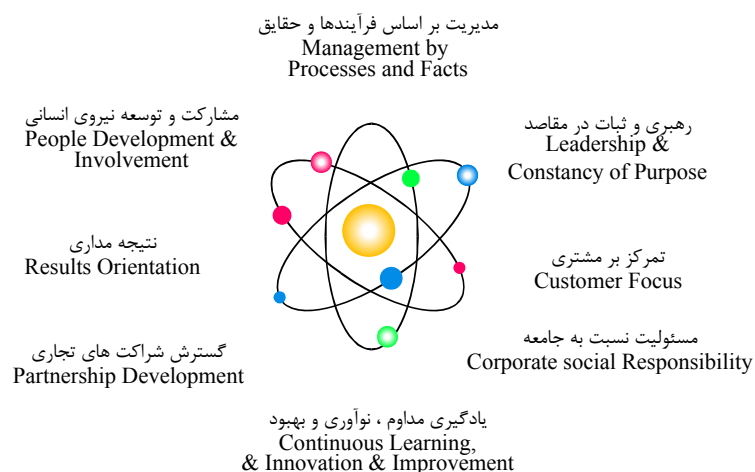
ساختار EFQM: اعضای کمیته مرکزی EFQM از مدیران عامل شرکت‌های اروپایی هستند که برای چهار سال انتخاب و برای ۵ سال نیز به‌عنوان عضو ذخیره برگزیده می‌شوند که هر سال یکبار انتخاب می‌شوند. کمیته اجرائی نیز مرکب از ۲۰ عضو از همان سازمان‌ها بوده که نه تنها به‌عنوان نماینده تام‌الاختیار در زمینه کیفیت جامع، انجام وظیفه می‌نمایند بلکه گزارش‌های لازم را به کمیته مرکزی ارائه می‌کند. اعضای کمیته اجرائی EFQM در واقع نقش هدایتگر و پشتیبانی‌کننده استراتژی‌ها و طرح‌های عملیاتی کسب و کار، نظارت بر پیشرفت طرح‌ها و در نهایت تدوین جهت کلی مناسب برای تحقق اهداف این سازمان‌ها را

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۹۳

به عهده دارند. در حال حاضر ۱۹ کشور اروپایی با EFQM مشارکت می‌کنند.

در مدل EFQM، ۹ حوزه مورد توجه است که پنج حوزه در رابطه با رویکردهایی است که ایجادکننده توانمندی‌ها و قابلیت‌های مورد نیاز سازمان است و به همین علت «توانمندساز» نام گذاری شده‌اند. چهار حوزه دیگر به بررسی نتایج حاصل از به کارگیری رویکردها پرداخته و به نام «نتایج» شناخته می‌شوند.^(۷)

ارزش‌ها و مفاهیم محوری EFQM



۶- مدیریت کیفیت در آموزش عالی

همان‌گونه‌که عنوان شد، مدیریت کیفیت فراگیر، روشی برای اداره یک سازمان است که اساس آن بر کیفیت و مشارکت همه اعضای سازمان

استوار است و هدف آن نیل به موفقیت درازمدت از طریق جلب رضایت مشتری و تأمین منافع همه افراد ذی نفع است.

دانشجویان، خانواده‌های آنها، متولیان آموزش و دولت، همگی خواستار این هستند که دانشجویان با کیفیت خوب آموزش ببینند. اما سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که معنی آموزش با کیفیت بالا چیست؟

مهم‌ترین جنبه‌های متصور در استقرار مدیریت کیفیت در مراکز آموزشی عبارتند از:

- ۱ - آگاهی و فهم کیفیت؛
- ۲ - مدیریت رضایت یادگیرنده (مشتری)؛
- ۳ - فرهنگ آموزش و تغییرات سازمان‌دهی شده؛
- ۴ - مدیریت حمایت از دانشجو (به عنوان مشتری)؛
- ۵ - مشکلات استخدام و توانمندسازی؛
- ۶ - کنترل فرایند؛
- ۷ - مدیریت فرایند تجارت؛
- ۸ - برنامه‌ریزی کیفیت راهبردی؛
- ۹ - سیستم‌های اطمینان از کیفیت و بازرسی؛
- ۱۰ - اندازه‌گیری میزان عملکرد.^(۸)

در یک تحقیق پژوهشی، از اعضای انجمن مدیران دانشگاهی آمریکا این سؤال پرسیده شد که کیفیت برتر در آموزش عالی چیست؟ خلاصه‌ای از پاسخ‌ها چنین بوده است:

- ۱- تحقق بخشیدن به مأموریت/ چشم انداز؛
- ۲- برترین تجربیات و عملکرد؛

- ۳- مشارکت اجتماعی؛
- ۴- اثربخشی هزینه‌ها؛
- ۵- رضایت مشتریان/ ذینفعان؛
- ۶- نتایج یادگیری؛
- ۷- استفاده بهینه از همه منابع مالی، انسانی و دارایی‌ها؛
- ۸- تطابق بین تصورات واقعی و مطلوب؛
- ۹- جو مثبت در محیط‌های دانشجویی و کارکنان؛
- ۱۰- کیفیت تدریس و یادگیری؛
- ۱۱- تلفیق درستی از تدریس و پژوهش.^(۹)

۷- کاربرد مفاهیم مدل EFQM در آموزش عالی

هدف اصلی این مدل، ارائه یک دورنمای سیستمی جهت درک مدیریت عملکرد در مؤسسات و سازمان‌ها می‌باشد.

۷-۱- رهبری

رهبران سرآمد به تدوین چشم‌انداز و مأموریت سازمان پرداخته و دسترسی به آن را تسهیل می‌کنند. آنها ارزش‌ها و سیستم‌های مورد نیاز برای موفقیت پایدار سازمان را ایجاد کرده و با عمل و رفتار مناسب خود آنها را به اجرا درمی‌آورند. در دوران تغییر و تحولات سازمان و هر جا که لازم باشد قادرند جهت‌گیری سازمان را متحول ساخته و دیگران را به پیروی از آن ترغیب کنند.

توجه به نقش رهبری در مؤسسات آموزش عالی، مهم‌ترین و اصلی‌ترین معیار در مدیریت کیفیت دانشگاه‌ها محسوب می‌شود. مقوله

رهبری نشان می‌دهد؛ چگونه مدیران ارشد دانشگاه‌ها به تحقق ارزش‌ها، جهات عملکرد، تمرکز بر دانشجویان و ذینفعان، یادگیری دانشجو، اشتغال، نوآوری و آموزش سازمانی می‌پردازند. شاخص رهبری همچنین نشان می‌دهد که چطور مؤسسات آموزش عالی، مسئولیت‌های خود را در قبال عموم مردم انجام داده و ارتباطات کلیدی با آنها برقرار می‌کند.^(۱۰)

۲-۷- خط مشی و استراتژی

سازمان‌های سرآمد، مأموریت و چشم انداز خود را از طریق ایجاد و تدوین استراتژی متمرکز بر ذینفعان و با در نظر گرفتن بازار و بخشی که در آن فعالیت می‌کنند، به کار می‌گیرند. خط مشی‌ها، اهداف و فرایندها به منظور تحقق استراتژی‌ها ایجاد و جاری می‌شوند. در دانشگاه‌ها نیز بدیهی است که ارتقاء کیفیت بدون توجه به بازنگری در خطی مشی‌ها و استراتژی‌ها امکان پذیر نمی‌باشد. در تدوین خط مشی‌ها و سیاست‌های دانشگاهی باید به نیازهای یادگیرنده، مسیرهای رسیدن به موفقیت بر اساس تجزیه و تحلیل قوت‌ها و ضعف‌ها، فرصت‌ها، تهدیدها، عملکرد کیفیت و ارزشیابی فرایند توجه شود.

۳-۷- کارکنان

سازمان‌های سرآمد، تمامی توان بالقوه کارکنان خود را در سطوح فردی، تیمی و سازمانی مدیریت کرده، توسعه داده و از آن بهره می‌گیرند. آنها عدالت و برابری را ترویج کرده، کارکنان را در امور مشارکت داده و به آنها تفویض اختیار می‌کنند. این سازمان‌ها طوری به کارکنان خود توجه می‌کنند، ارتباط برقرار می‌کنند و آنها را مورد تشویق

و تقدیر قرار می‌دهند که در آنها انگیزه و تعهد برای استفاده از مهارت و دانششان در جهت منافع سازمانی در ایجاد شود. در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی در زمینه منابع انسانی، توجه به چگونگی ارتقاء کارکنان و اعضای هیئت علمی معطوف می‌شود. چگونه توانایی‌های بالقوه آنها شناسایی و بالفعل می‌شود و چگونه به مدیریت در رسیدن به اهداف کمک می‌کنند؟ سیستم‌های کاری شامل طراحی شغل، رشد و ارتقاء و عوامل توانمندساز عملکرد کارکنان و اعضای هیئت علمی بررسی می‌شوند. چگونگی عملکرد در حفظ محیط کاری مناسب برای ایجاد انگیزه و رضایتمندی دانشگاهیان نیز بررسی می‌شود. روشن است که ارتباط نزدیکی بین شاخص منابع انسانی مدل EFQM با مدیریت کیفیت در دانشگاه‌ها وجود دارد.^(۱۱)

۴-۷- منابع

سازمان‌های سرآمد، مشارکت‌ها و همکاری‌های تجاری بیرونی، تأمین‌کنندگان و منابع داخلی خود را به‌منظور حمایت از خط مشی و استراتژی و اجرای اثربخش فرایندهای خود، برنامه‌ریزی و مدیریت می‌کنند. در دانشگاه‌ها نیز معیار منابع به ارزیابی میزانی می‌پردازد که سازمان به مدیریت منابع درونی و شرکا بیرونی خود توجه دارد. مدیریت منابع در مؤسسات آموزش عالی به تخصیص اعتبارات سالیانه از بودجه نیز مربوط می‌شود. بنابراین، مدیریت کیفیت در مؤسسات آموزشی باید در جستجوی مدیریت موفقیت‌آمیز شرکاء و مشتریان داخلی و خارجی و نیز حامیان، به‌منظور فراهم کردن اعتبارات مالی برای پژوهش و اجرای موفق برنامه‌های بهسازی کیفیت، باشد.

۷-۵- فرایندها

سازمان‌های سرآمد، فرایندهای خود را به‌منظور کسب رضایت کامل و ایجاد ارزش افزوده برای مشتریان و سایر ذینفعان طراحی نموده، مدیریت کرده و توسعه می‌بخشند. فرایندها، بخش مهمی از مدل EFQM هستند و توافق عمومی درباره نقش مهم فرایندها در تحقق برنامه‌های بهبود کیفیت وجود دارد. مدیریت فرایند، جنبه‌های مهمی از فرایندهای دانشگاهی را مورد آزمایش قرار می‌دهد که شامل طراحی متمرکز بر یادگیری‌های آموزشی و ارائه آن، خدمات کلیدی دانشجویان و فرایندهای پشتیبانی و... می‌باشد. این مقوله، تمام فرایندهای کلیدی و تمام واحدهای کاری دانشگاهی را در بر می‌گیرد.

۷-۶- نتایج مشتری

سازمان‌های سرآمد، به‌صورت فراگیر نتایج مهم مرتبط با مشتریان خود را اندازه‌گیری کرده و به آنها دست پیدا می‌کنند. مشکلات زیادی در استفاده از واژه «مشتری» در مؤسسات آموزش عالی وجود دارد. در عین حال، در نظر گرفتن نظریات و درک مشتری در مورد کیفیت از طریق تجزیه و تحلیل بازار ممکن می‌شود. بررسی معضلات و مشکلات از دید مشتری، اطلاعات مفیدی را در اختیار دانشگاه می‌گذارد. تجزیه و تحلیل بازار می‌تواند تغییرات در درک مشتریان از دانشگاه را مشخص کند. در این زمینه لازم است که بازارهای مختلف شناسایی شوند. مشتریان دانشگاهی همیشه ثابت نیستند، کسانی که در یک دوره زمانی خاص وجود دارند همان مشتریانی نخواهند بود که در دوره بعد وجود دارند. عده‌ای وارد و سپس خارج می‌شوند و جای خود را به دانشجویان و

اشخاص جدید در دانشگاه می‌دهند. بر اساس اطلاعات به دست آمده، دانشگاه می‌تواند در برقراری ارتباطات مثبت با مخاطبان و مشتریان و شناخت بیشتر از طرفین اقدام کند.^(۱۲)

۷-۷- نتایج کارکنان

سازمان‌های سرآمد، به صورت فراگیر نتایج مهم مرتبط با کارکنان خود را اندازه‌گیری کرده و به آنها دست می‌یابند. در مراکز آموزش عالی نیز بررسی ایجاد انگیزه‌های کافی در کارکنان و اعضای هیئت علمی مورد توجه قرار می‌گیرد تا مشخص شود آیا آنها توانسته‌اند توانایی‌های کامل خود را در راستای اهداف کلی و برنامه‌های علمی دانشگاه توسعه داده و به کار گیرند یا خیر. همچنین به این نکته توجه می‌شود که تلاش‌های دانشگاه در حمایت و رشد فردی از نیروهای خود چگونه بوده است.^(۱۳)

۷-۸- نتایج جامعه

سازمان‌های سرآمد، به صورت فراگیر نتایج مهم مرتبط با جامعه را اندازه‌گیری کرده و به آنها دست می‌یابند. در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی نیز این موضوع اشاره به این مسئله دارد که آیا دانشگاه اهداف خود را در ارتباط با جامعه و اجتماع محلی محقق کرده است یا خیر.^(۱۴)

۷-۹- نتایج کلیدی عملکرد

سازمان‌های سرآمد، به صورت فراگیر نتایج مهم مرتبط با عناصر اصلی خط مشی و استراتژی را اندازه‌گیری کرده و به آنها دست می‌یابند. نتایج کلیدی عملکرد در مؤسسات آموزش عالی به تحقق اهداف مالی و غیر

مالی اشاره دارد. این مقوله به بررسی نتایج یادگیری دانشجویان، نتایج متمرکز بر دانشجویان و ذینفعان، بودجه، امور مالی، نتایج بازار و نتایج اعضای هیئت علمی و کارکنان می‌پردازد.^(۱۵)

۸- بررسی موردی: دانشگاه ایالتی یاروساؤل

دانشگاه ایالتی یاروساؤل خود را در مسیر سرآمد بودن بر مبنای معیارهای الگوی EFQM قرار داده است. بر همین اساس مهم‌ترین چالش‌های این دانشگاه عبارت است از:

- ◆ تغییرات در نظام تضمین کیفیت؛
 - ◆ برخورد فرهنگ‌های مدیریتی و سنتی دانشگاهی و مردم سالار؛
 - ◆ بالا رفتن انتظارات ذینفعان: دانشجویان، کارفرمایان، دولت و تأمین‌کنندگان منابع مالی؛
 - ◆ افزایش توقع از دولت‌ها برای ارائه آموزش کارا و مؤثر؛
 - ◆ تضمین کیفیت در مقابل مدیریت کیفیت؛
 - ◆ تجربه دانشجویان و غیره.
- این دانشگاه ویژگی‌های یک سازمان موفق را بر اساس الگوی تعالی سازمانی چنین اعلام کرده است:
- ◆ دارا بودن یک فرهنگ ارزشی، مثبت و قوی؛
 - ◆ تعهد به یادگیری و تازه شدن خود؛
 - ◆ تطبیق مستمر با استفاده از بازخوردهای داخلی و خارجی از محیط؛
 - ◆ همسویی راهبردی با شرکا، مشتریان و عرضه‌کنندگان داخلی و خارجی؛

- ◆ تمایل به ریسک‌پذیری و تجربه نمودن؛
- ◆ روش متعادل و مبتنی بر ارزش‌ها برای سنجش عملکردهایی که شامل موارد زیر است:
 - ۱- بقای سازمانی (مالی)؛
 - ۲- مناسب بودن سازمان (کارایی و اثربخشی)؛
 - ۳- همکاری با عرضه‌کنندگان و مشتریان؛
 - ۴- یادگیری مستمر و پیشرفت شخصی (تکامل)؛
 - ۵- انسجام سازمانی و کارکنان فعال؛
 - ۶- مشارکت سازمانی در محل و اجتماع / جامعه.^(۱۶)

۹- نتیجه‌گیری

بهبود مستمر کیفیت ناشی از اجرای مدل تعالی سازمانی از ضروریات پایدار و زمینه‌ساز ارتقاء مزیت رقابتی مؤسسات آموزش عالی محسوب می‌شود. از جنبه‌های با اهمیت استفاده از الگوهای تعالی سازمانی، کاربردی بودن آنهاست. ایجاد تغییرات و تطبیق با شرایط متحول ساختارهای فناوری، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با به‌کارگیری معیارهای مناسب برای سنجش و ارزیابی و فراهم کردن موجبات رشد کیفی مؤسسات و دانشگاه‌ها در سطح جهان، میزان موفقیت این رویکرد از مدیریت را بیشتر آشکار می‌کند.

با داشتن برنامه‌ای راهبردی در زمینه مدیریت کیفیت است که دانشگاه‌ها می‌توانند در جهت مأموریت و تحقق چشم‌اندازهای خود به پیش بروند. برای اینکه بتوانیم هرچه بهتر در اجرای این طرح در دانشگاه‌ها موفق باشیم، لازم است مفاهیم کیفی و ریشه‌ای را درک کنیم

و آنها را در عمل در فرهنگ خود به کار گیریم. اگر چنین کاری را انجام ندهیم، فقط واردکننده مفاهیم و الگوهای خواهیم بود که مرتباً تغییر می‌کنند و برای استفاده کشورهای پیشرفته به روز می‌شوند و ما از آنها بهره‌ای نخواهیم برد.

به منظور اجرای موفقیت‌آمیز برنامه‌های مدیریت کیفیت در دانشگاه‌های ایران، پیشنهادهای زیر ارائه می‌شود:

۱- حمایت مدیریت ارشد: ضروری است که رئیس، هیئت رئیسه و مدیران ارشد اجرایی هر دانشگاه نسبت به بررسی و به‌کارگیری مدیریت کیفیت متناسب با فرهنگ و شرایط خاص آن دانشگاه تعهد داشته باشند. این رهبران در عمل باید نشان دهند که رهبری یعنی تقویت و قدرتمند نمودن دیگران. در نتیجه، بدون برخورداری مدیران و رهبران از شرایط احراز مسئولیت‌های مدیریتی و علمی، چنین امری محقق نخواهد شد. در واقع، با ایجاد تحول در سطح سیاست‌های کلان، مطابق برنامه و تحت حمایت سازمان‌های تخصصی فعال در ارتقای کیفی دانشگاه‌ها، زمینه‌های تعهد در این برنامه فعال می‌شود.

۲- تأکید بر گروه‌های آموزش دیده: گروه همه چیز است و توجه گروه‌ها بر بهبود فرایند، بسیار حیاتی است. قبل از شروع باید مطمئن شد که گروه‌ها آموزش لازم را دیده باشند و سپس به فرایند پایبند بمانند. ایجاد گروه تقریباً به اندازه بهبود فرایند، مهم است. باید دقت شود که فرایندها مورد هجوم قرار گیرند نه افراد.

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۱۰۳

۳- نیاز به یک پشتیبان واقعی: در برنامه‌های مدیریت کیفیت، به کسی احتیاج است که این مدیریت را باور داشته باشد و خود را متعهد به اجرای آن بداند. وی باید شجاعانه این مدیریت را به پیش برد و اطمینان یابد که راه حل‌ها به اجرا درمی‌آیند.

۴- شناسایی، گردآوری و مدیریت تجارب دیگران که این شیوه کیفی یادگیری و تدریس را عمل نموده‌اند، می‌تواند امکان اجرای مدیریت کیفیت را در دانشگاه‌ها زمینه‌سازی کند.

۵- تأکید بر ارزیابی و پژوهش: پژوهش‌های آتی در مورد اطلاع از میزان پیشرفت و نحوه موفقیت دانشگاه‌های سرآمد در اجرای مدیریت کیفیت به‌منظور بومی و عملیاتی کردن راهبردهای ارتقاء کیفیت در دانشگاه‌های کشور، ضروری است. پیشنهاد ایجاد مرکز ارزیابی کیفیت دانشگاه تهران، که در سال ۱۳۸۴ با هدف برنامه‌ریزی و پیگیری اجرای ارزیابی کیفیت فعالیت‌های دانشگاه تأسیس شد، نمونه‌ای برای ترویج فرهنگ و دانش ارزیابی در دانشگاه‌ها محسوب می‌شود.

۶- طراحی، تدوین و به‌کارگیری معیارهای آموزشی جایزه ملی کیفیت ایران می‌تواند کمک شایان توجهی به رشد کیفی دانشگاه‌ها کند.

۷- طراحی و راه‌اندازی دوره‌های تخصصی مدیریت آموزش عالی برای تربیت رهبران، مدیران و کارشناسان مورد نیاز کشور از

۱۰۴ ► سیاست فرهنگی

الزامات شناخت و اجرای کیفیت فراگیر در مدیریت
دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. عادل آذر، سعید صفری، مدل‌سازی تعالی سازمانی با رویکرد تحلیل پوششی داده‌ها، مجله مجتمع آموزش عالی قم، سال چهارم، شماره سیزدهم.
۲. تعالی سازمانی، مجله تدبیر، شماره ۱۲۵، شهریور ۸۱، سال سیزدهم.
3. Van der Wiele, T. , Williams, R. , Kolb, F. and Dale, B. (1995) , Assessor training for the European Quality Award: an examination, Quality World Technical Supplement .
۴. عبدالحمید رازانی، آشنایی با مدل‌های برتری سازمانی، تهران: انتشارات مام، ۱۳۸۱.
۵. افشین جهان‌بین، و ابراهیم صادقی، رویکردهای خود ارزیابی و فنون اجرایی آن، انتشارات مهندسين مشاوران صنعت.
۶. عادل آذر، سعید صفری، مدل‌سازی تعالی سازمانی با رویکرد تحلیل پوششی داده‌ها.
7. Bhatt, G. D. EFQM Excellence Model and Knowledge Management Implications, Published by EFQM Organization, 2000.
۸. بررسی نقش مدیریت کیفیت فراگیر در آموزش سازمان‌های دانش آفرین، مجله تدبیر، شماره ۱۵۱، آذر ۸۳، سال پانزدهم.
9. Steve Johnson, EFQM and BSC for Improving Organizational Performance, Published by inland revenue, 2003.
10. EFQM (2003) , EFQM Excellence Model, EFQM, Brussels.
11. Ibid.
12. EFQM, EFQM Excellence Model, EFQM, Brussels, 2005.
13. Ibid.
14. Ibid.
15. Ibid.
۱۶. محمد مهدی تنعمی، شناخت و اجرای کیفیت فراگیر، تهران: انتشارات سمت، تهران. ۱۳۸۶.

راهکارهای نهادینه کردن فرهنگ دینی در دانشگاه‌ها

مژگان امیریان‌زاده*

حمید شفیع‌زاده**

چکیده

فرهنگ دینی جنبه‌ای از تربیت است که انسان را با وظایف دینی آشنا ساخته و مبانی اعتقادی وی را مستحکم می‌کند و در نهایت، فطرت انسانی و الهی را بارور می‌سازد. رابطه بین نهاد دانشگاه و دین یکی از چالش‌های مهم در هزاره سوم است. دانشگاه‌های ایران نیز که دغدغه‌های حفظ ارزش‌های دینی را دارند از این امر مستثنی نیستند. بنابراین، آگاهی از پیشینه رابطه بین دین و دانشگاه و چگونگی نهادینه کردن تفکر دینی در این مراکز از اهمیت خاصی برخوردار است. در این مقاله با نگاهی به کارکردهای دانشگاه و فرهنگ خاص حاکم بر این مراکز،

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سرودشت.

** دانشجوی دکتری مدیریت آموزش عالی و پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک.

۱۰۸ ► سیاست فرهنگی

ضرورت رنسانس معنوی در دانشگاه‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد و پیشنهادهای نیز در این راستا مطرح می‌شود.

واژگان کلیدی

دانشگاه، فرهنگی دینی، رنسانس معنوی و هویت فرهنگی.

مقدمه

نهاد دانشگاه و آموزش عالی در هزاره سوم همانند سایر نهادهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی برای مقابله خردمندانه با چالش‌ها و نیازهای پیش‌رو، به استقبال نوعی تجدید حیات و تغییرات گسترده و متنوع در اهداف، وظایف و کارکردها رفته است. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های این تغییر در سطح جهانی، تجدیدنظر در رابطه میان آموزش عالی با فرهنگ و نیازهای جدید جامعه است. این رویکرد جهانی نمایانگر آن است که مطالعات فرهنگی، نقش کلیدی در توسعه آموزش عالی و جامعه خواهد داشت؛ ضرورتی که بسیاری از کشورها از جمله ایران، از مدت‌ها پیش به اهمیت آن پی برده و در برنامه‌ریزی‌های خود به آن پرداخته‌اند.

دانشگاه‌های ایران پس از سه دهه پرفراز و نشیب پس از پیروزی انقلاب اسلامی، راهبردهای دوگانه‌ای را تجربه کرده است؛ دغدغه‌های پاسداشت دین و ارزش‌های دینی در دانشگاه و نگرانی از استحاله هویت و کارکردهای ذاتی دانشجویان و دانشگاہیان، ما را به اتخاذ راهبردهای آشتی‌جویانه میان علم و دین رهنمون ساخته است. از این‌رو، همچنان که پی بردن به سطوح روابط بین دانشگاه و جامعه، دانشگاه و فرهنگ و دانشگاه و سیاست ضروری است، اطلاع از رابطه بین دین و دانشگاه و چگونگی نهادینه کردن تفکر دینی در دانشگاه‌ها از اهمیت بسزایی برخوردار است که در این گزارش به آن اشاره خواهد شد.

۱- دانشگاه و کارکردهای آن

دانشگاه به عنوان یک سازمان اجتماعی دارای کارکردهای ویژه‌ای است که به آن ارزش و اعتبار خاصی بخشیده است. از مهم‌ترین کارکردهای این نهاد می‌توان از کارکرد تولید دانش (پژوهش)، انتقال دانش (آموزش)، و اشاعه نشر دانش (خدمات) نام برد. از میان سه کارکرد یاد شده، تولید دانش مهم‌ترین کارکرد دانشگاه‌ها است. دانشگاه‌ها با این کارکرد، به طور همزمان، عامل تغییر در جوامع نیز هستند چرا که تولید دانش، فناوری نو را ممکن می‌سازد و رشد و گسترش فناوری‌های نوین، چهره جوامع را روز به روز دگرگون می‌سازد.

دومین کارکرد آموزش عالی، انتقال دانش تولید شده به نسل جوان، به منظور تربیت دانش‌آموختگان فرهیخته و تربیت نیروی انسانی متخصص برای جامعه است، که این امر موجب پیدایش و شکل‌گیری اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌های نو و نهضت‌های فلسفی و اجتماعی و نیز مکانی مناسب برای برخورد افکار می‌باشد.

سومین کارکرد آموزش عالی، اشاعه و نشر دانش تولید شده در جامعه است. از آنجایی که امروزه نظام اقتصادی، بر اصل رقابت استوار است، از این‌رو در این نظام کسانی می‌توانند به حیات اقتصادی خود ادامه دهند و در صحنه رقابت باقی بمانند که در فعالیتی که انجام می‌دهند (اعم از فعالیت تولیدی، بازرگانی و...) به نوآوری روی آورده و خود نیز نوآور باشند. حتی در عرصه‌های غیراقتصادی مانند عرصه‌های سیاسی و فرهنگی نیز نوآوری همچون یک اصل تلقی می‌گردد. طبیعی است که این نوآوری نیازمند خلاقیت است و خلاقیت در دنیای امروز بدون

دسترسی به آخرین دستاوردهای علمی و پژوهشی عقیم می‌ماند و ممکن نیست (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۱۱۹).

اینجاست که دانشگاه نقش خود را می‌یابد و کلیه بخش‌های اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی جامعه به منظور دسترسی به آخرین یافته‌های پژوهشی می‌بایست ارتباطی تنگاتنگی با دانشگاه‌ها برقرار نمایند.

بدین ترتیب، دانشگاه یکی از پر ارزش‌ترین منابعی است که جامعه برای پیشرفت و توسعه در اختیار دارد و منظور از توسعه گسترش توانایی‌ها، ظرفیت فکری، کیفیت و دانش و مهارت‌های فنی، خلاقیت و نوآوری، قابلیت انسان‌ها برای حل مسائل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و بهره‌مندی از منابع، دستاوردها و امکانات جامعه و به طور کلی، بهبود شرایط زندگی مادی و معنوی برای همگان است.

دانشگاه به عنوان یک سازمان اجتماعی هرگز نمی‌تواند در خلاء و جدا از محیط خود و حمایت همه جانبه نظام‌های کلان توسعه یابد چرا که دانشگاه به عنوان یک نظام، در نظام‌های کلان اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه محاط است که هم از آنها تأثیر می‌پذیرد و هم بر آن تأثیر می‌گذارد. اگر امروز از یک سو دانشگاه‌ها را محل پرورش نیروی انسانی متخصص مورد نیاز توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌دانند و از سوی دیگر محل تولید و توزیع اندیشه و علم و یا به اصطلاح «ارودگاه علم جدید» در نظر می‌گیرند به این دلیل است که دانشگاه به عنوان یک سازمان اجتماعی، باید به نیازها، ضروریات و الزامات توسعه جامعه پاسخگو باشد (بوذری، بی‌تا).

۲- نقش فرهنگ در مراکز دانشگاهی

ریشه‌های ظهور مجدد مفهوم فرهنگ در تحقیقات آموزش عالی را باید در علایق عالمان اجتماعی به فرهنگ سازمانی جستجو کرد. مفهوم فرهنگ سازمانی در مطالعه مؤسسات آموزش عالی از عناصر اساسی مورد توجه است. هوبر^۱ (۱۹۹۷) این عنصر اساسی را بعد غیر عقلانی و نمادین حیات سازمانی نام می‌برد. از طرف دیگر، فرهنگ دانشگاهی را می‌توان نظام باورها و ارزش‌ها و کنش‌های فرهنگی دانشگاهیان تعریف کرد. این ارزش‌ها و الگوها در نشانه‌های نمادین مثل اسطوره‌ها، مناسک، افسانه‌ها و زبان‌های متمایز تجلی می‌یابند (بیرن بنوم، ۱۳۸۲). انسان شناسان سازمانی بر این باورند که برای فهم فرهنگ باید مظاهر قابل مشاهده فرهنگ سازمان را درک کنیم و سپس در خصوص بنیان فرهنگی این مظاهر نتیجه‌گیری نماییم. به زعم آنها، هر سازمانی پنجره‌هایی به درون خود دارد که امکان مشاهده تأثیرات فرهنگی را میسر می‌سازد. در واقع، چهار رکن اصلی فرهنگ سازمانی عبارت است از:

- ۱- حماسه^۲: ریشه در تاریخ سازمان دارد و موقعیت‌های منحصر به فرد و ویژه سازمان را نشان می‌دهد.
- ۲- قهرمانان^۳: افرادی هستند که برای سازمان بسیار مهم بوده و به منزله الگوهای مطرح هستند که ارزش‌های سازمان را به نمایش می‌گذارند.

1 - Huber
2 - Sage
3 - Heroes

۳- نمادها^۱: نشانه‌های قابل لمس و رویکردهای ضمنی فرهنگ (باورها و ارزش‌ها) را تشکیل می‌دهند.

۴- مناسک^۲: کنش‌هایی هستند که به ارزش‌ها و باورها هویت می‌بخشند (اجتهادی، ۱۳۷۷).

معمولاً فرهنگ سازمانی، یک متغیر مستقل در مطالعات سازمانی محسوب می‌شود، چراکه در آموزش عالی، فرهنگ می‌تواند زندگی دانشجوی، مسائل سازمانی و برنامه‌های درسی را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین، فرهنگ دانشگاهی بر کنش‌های دانشگاهی، کنترل و نظارت نامرئی اعمال می‌کند و برای تثبیت وضعیت موجود قابلیت‌های لازم را به نمایش می‌گذارد.

از دیدگاه انسان‌شناسی، دانشجویان، تازه واردان قبيله به شمار می‌آیند و دانشجویان همانند هر تازه واردی، برای اینکه به عضویت گروه پذیرفته شوند، باید به ریسمان فرهنگ دانشگاهی چنگ بزنند. از نظر دانشجوی، فرایند جامعه پذیری مشکلاتی دربر دارد، چراکه میراث فرهنگی دانشگاهی یک دانش نانوشته و یک برنامه درسی پنهان است و تنها برای اعضای گروه معنا دارد (تهرانیان، ۱۳۷۷).

فرهنگ دانشگاهی معمولاً تحت تأثیر نظام‌های بزرگ‌تری است که آن را فرا گرفته‌اند. بنابراین، فرهنگ دانشگاهی محصول فرهنگ و ساختار و روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هر جامعه‌ای است. رابرت بیرن باثوم از میان عوامل مؤثر در فرهنگ دانشگاهی برای فرهنگ آموزش، فرهنگ

1 - Symbols
2 - Rituals

حرفه‌ای و فرهنگ رشته‌ای وزن بیشتری قائل است. آستین^۱ معتقد است که چهار بستر سازمانی بر فرهنگ دانشگاهی تأثیر می‌گذارد:

۱- رشته تحصیلی؛

۲- نظام آموزش عالی؛

۳- نظام ملی؛

۴- حرفه دانشگاهی (امین مظفری، ۱۳۸۳: ۶۶۲).

باید به خاطر داشت که جریان‌ها یا بسترهای زیادی در شکل دهی فرهنگ دانشگاهی نقش دارند اما بسترهای چهارگانه فوق در جهت‌گیری غالب فرهنگ دانشگاهی نقش بسزایی ایفا می‌کنند. هیچ سیاستی در آموزش عالی بدون توجه به فرهنگ دانشگاهی و عوامل تأثیرگذار در آن، راه درستی نخواهد پیمود.

تیرنی^۲ (۱۹۹۰) برای بررسی فرهنگ دانشگاهی چارچوبی پیشنهاد می‌کند که عناصر اصلی آن عبارت است از:

۱- محیط دانشگاه: چگونه سازمان، محیط خود را تعریف می‌کند. نگرش افراد در خصوص سازمان چیست؟ خصمانه است یا دوستانه؟

۲- رسالت: رسالت چگونه تعریف می‌شود؟ چگونه تفسیر می‌شود؟ آیا رسالت سازمان مبنای تصمیم‌گیری است؟

۳- جامعه‌پذیری: چگونه عضو جدید جامعه، جامعه‌پذیر می‌شود؟ برای اینکه در این سازمان برتر باشیم، به چه چیزهایی نیاز داریم؟

1 - Astin

2 - Tierney

۴- اطلاعات: چه چیزی اطلاعات را تشکیل داده است؟ چگونه توزیع و منتشر می‌شود؟ چه کسی یا کسانی آن را در اختیار دارند؟

۵- راهبرد: در این سازمان چگونه تصمیم‌گیری می‌شود؟ از چه راهبردی استفاده می‌شود؟ چه کسی تصمیم می‌گیرد؟ چه تنبیهاتی برای تصمیمات بد اعمال می‌شود؟

۶- رهبری: افراد سازمان از رهبر چه انتظاری دارند؟ رهبران چه کسانی هستند؟ آیا رهبر رسمی و غیررسمی وجود دارد؟(همان)

رویکرد فرهنگی به دانشگاه این نکته را آشکار می‌سازد که دنیای دانشگاهی همان هویت‌های دانشگاهی هستند که ریشه در ساخت اجتماعی واقعیت دارند. اما سؤال مهم این است که جایگاه دین در ساختار دانشگاهی کجاست؟

۳- فرهنگ دینی در دانشگاه‌ها

فرهنگ دینی آن جنبه از تربیت است که انسان را با وظایف دینی آشنا و مبانی اعتقادی وی را مستحکم می‌کند و در نهایت فطرت انسانی و الهی را بارور می‌سازد(سبحانی‌نژاد، ۱۳۸۶). رابطه بین دین و سایر نهادها تاریخچه‌ای دیرینه دارد. شاید مکاتبات گالیله و کوپرنیک با کشیشان و اسقف‌های مسیحی را بتوان در شمار اولین مباحث مربوط به رابطه علم و دین دانست. هرچند که این مباحثات به نتیجه مورد انتظار جامعه دینی آن روز اروپا نرسید و همان مدارس دینی مسیحی به دانشگاه‌های جدید تبدیل شدند و روند سکولاریسم در اروپا شدت گرفت. پس از این دوره

شاهد ملی شدن علوم در کشورهای آسیایی بودیم که پس از خروج از کشورهای اروپایی شکل گرفت. جنبش بازنویسی تاریخ هند در حقیقت واکنش دورهٔ پس از استعمار در این کشور است. جنبش ملی نمودن علوم اجتماعی در چین (چینی کردن علوم) در ۶۰ سال گذشته در همین دوره نیز قابل ارزیابی است (دانشگاه، جامعه و فرهنگ، ۱۳۸۲).

در اوایل دههٔ هفتاد، در پاکستان و مالزی، حرکت به سمت ارزش‌های دینی در دانشگاه‌ها از سوی برخی نخبگان دنبال شده است و هم‌اکنون نیز این تلاش‌ها توسط برخی مؤسسات علمی - اسلامی این کشورها استمرار دارد. «ابوالاعلاء مودودی» در پاکستان از جمله اندیشمندانی است که از بی‌تفاوتی دانشگاه‌ها در قبال دین، انتقاد و بر ضرورت تحول دانشگاه‌ها تأکید نموده است. در دههٔ هفتاد نیز، پرفسور «نقیب العطاس» در مالزی کتابی تحت عنوان «آموزش اسلامی» به رشتهٔ تحریر درآورد.

از دیگر کشورهای اسلامی که در این زمینه تلاش نموده است، کشور مصر در شمال آفریقا است. این کشور در جریان مبارزه با سکولاریسم که توسط دانشگاه الازهر و سایر محافل دینی رهبری می‌شد، قوی‌ترین جبههٔ برخورد با سکولار شدن دانشگاه‌ها بود (همان).

در ایران تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، انتقاداتی از سوی علما و روشنفکران دینی نسبت به وابستگی سیستم آموزش عالی به بیگانگان و لائیک شدن جامعهٔ دانشگاهی کشور وجود داشت. اما در طول سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، کارکرد آموزش و فرهنگ‌پذیری دینی در دانشگاه‌ها و تعهد مراکز آموزش عالی به این کارکرد، در عرصهٔ نظر و عمل مورد توجه رهبران انقلاب و کشور قرار گرفته است، به‌ویژه آنکه انقلاب اسلامی خود را انقلابی فرهنگی دانسته و در جریان انقلاب

فرهنگی نیز انتظارات از نظام آموزش عمومی و آموزش عالی به عنوان دستگاه‌های پیشرو در این عرصه بالا رفته است.

این درحالی است که این جمله امام خمینی (ره) را می‌توان در واقع مفسر و مبین تاریخ دانشگاه در ایران دانست که دانشگاه مبدأ همه تحولات است (دانشگاه و دانشگاهیان از دیدگاه امام خمینی (ره)، ۱۳۸۷). بدین معنا که دین باوری و دین پروری در جامعه ایران و حل چالش علم و دین در گرو فعالیت و مشارکت دانشگاه بوده و هست. از دیدگاه امام؛ مؤسسات آموزشی و از جمله آن، دانشگاه دارای رسالتی خاص در حوزه انسان‌سازی می‌باشد. آنان باید زمینه‌های لازم را برای شکوفایی و رهایی فرد از قید و بندها به منظور رسیدن به کمال، فراهم آورند. رسالت تربیتی مؤسسات آموزش عالی، تربیت جوانانی آگاه از اهداف اسلام، مطلع از فرهنگ غنی و مستقل اسلامی - ایرانی و متعهد به مصالح کشور بوده و بر این اساس، دانشگاه باید در راستای نجات فرد از نادانی، ایجاد زمینه تعالی فرد در جهت تکامل و رسیدن به مقام عبودیت گام‌های اساسی بردارد. امام خمینی (ره) همچنین به طور پیوسته بر ضرورت شناخت اسلام در دانشگاه، سنگینی مسئولیت تربیت جوانان، در خدمت ملت بودن دانشگاه، محل تربیت بودن دانشگاه و تقدم تزکیه بر تعلیم در دانشگاه تأکید داشتند. ایشان کوشش در کسب علوم و فنون، علم همراه با ایمان و معنویات، دانش توأم با تهذیب اخلاق، تعلیم مسائل سیاسی به جوانان، ضرورت تربیت جوانان مؤمن و ضرورت پرورش همراه با آموزش توسط دانشگاه را به عنوان رسالت‌های بنیادی این دستگاه مورد تأکید قرار می‌دادند (سبحانی‌نژاد، ۱۳۸۶).

دانشگاه علاوه بر اینکه در پرورش انقلاب اسلامی نقشی مؤثر و بی‌بدیل داشته و ایده‌های حضور دین در عینیت جامعه را فراهم ساخت، در طول سالیان دفاع مقدس نیز نقش پیشتاز خود را حفظ نمود و نمایان کرد. اما علی‌رغم تأکید بر نقش دانشگاه در ترویج فرهنگ دینی و انتظاری که در این خصوص وجود داشت، پژوهش‌های لازم برای شناخت موضوع و تحصیل راهکارهای مناسب برای تعامل علم و دین و مراکز سازمان دهنده این دو، یعنی، دانشگاه‌ها و مراکز علمی به اجرا درنیامد.

انقلاب اسلامی واقعه‌ای بود که در اثر آن دانشگاه دچار تغییرات اساسی گردید. انقلاب اسلامی با داعیه بازگرداندن دین به عرصه حیات اجتماعی و عدم تفکیک دین از سیاست شکل گرفت که نیروهای حامی آن را طیفی از نیروهای سنتی تا معترضان به جریان نوسازی و وابستگی حاصل از آن، در میان طبقات جدید را دربر می‌گرفت. شعارهای فوق به‌علاوه جهت‌گیری مقابله با فرهنگ غربی و اتکا به فرهنگ خودی و اسلامی، اموری بود که به صورت پنهان و آشکار فرهنگ دانشگاهی را تحت تأثیر قرار داده بود (رجب‌زاده، ۱۳۸۱).

علاوه بر تغییرات محیطی، تلاش‌های مستقیم در جهت تغییر فضای فرهنگی دانشگاه‌ها از سوی انقلابیون، اقدامی دیگری در جهت تحول در بافت دانشگاه به حساب می‌آمد. یکی از مهم‌ترین این اقدامات، می‌توان به انقلاب فرهنگی به عنوان یکی از اقدامات فراگیر و پر دامنه اشاره کرد. انقلاب فرهنگی با هدف تغییر در فرهنگ (ارزش‌ها و هنجارها) دانشگاهی و تغییر نیروهای درونی آن انجام شد.

تعطیلی دانشگاه، اداره دانشگاه‌ها با ترکیبی از استاد-دانشجو-کارمند، تأسیس جهاد دانشگاهی، وحدت حوزه و دانشگاه و تلاش‌هایی که در

جهت اسلامی کردن علوم انسانی (جامعه‌شناسی اسلامی، مدیریت اسلامی، روانشناسی اسلامی و...) انجام شد، از جمله نشست‌های مشترک اساتید حوزه و دانشگاه و طرح مباحث مربوط به روش‌های تعلیم و تربیت حوزوی، شکل‌گیری نهاد گزینش در انتخاب اساتید دانشگاه و تکیه بیشتر بر تعهد در مقابل تخصص در انتخاب مدیران و مسئولان دانشگاهی، تغییراتی که در نظام مدیریتی دانشگاه‌ها در جهت تقویت نظارت دولت و نیروهای متعلق به انقلاب پدید آمد، اضافه شدن دروس دینی (معارف و...) به مجموعه واحدهای عمومی دانشگاه‌ها، تغییر ترکیب دروس در علوم انسانی، قوت یافتن تشکلهای دانشجویی و کارمندی از جمله انجمن‌ها و قدرت آنها در عرصه حیات دانشگاهی، تقویت نهاد مسجد، شکل‌گیری نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها و قانونمند شدن آن در سال‌های اخیر، شکل‌گیری نهاد بسیج دانشجویی، دار القرآن و...، الزام اساتید به رعایت ارزش‌ها و هنجارهای دینی در محیط دانشگاه (در جریان اسلامی شدن دانشگاه‌ها) و منع انتشار مطالب مغایر با ارزش‌های دینی و سیاسی از جمله آثار فعالیت‌های پس از انقلاب بوده که با حوزه ارزش‌ها و باورها و فرهنگ دینی سروکار داشته است (همان).

اما در سال‌های اخیر به نظر می‌رسد که موفقیت مراکز دانشگاهی در اعتلای فرهنگ دینی با تردیدهای جدی مواجه شده است چراکه احساس می‌شود دانشجویان در آغاز ورود به دانشگاه به مسائل دینی و فرهنگی پایبندترند تا زمانی که از دانشگاه فارغ التحصیل می‌شوند (اجتهادی، ۱۳۷۷). این اختلاف ورود و خروج در کجاست؟ در واقع این ضعف‌ها باعث شده که ما نیازمند یک رنسانس معنوی در دانشگاه‌ها باشیم.

۴- رنسانس معنوی در دانشگاه‌ها

برخلاف تضاد و آشفتگی‌ها در هویت فرهنگی که در برخی از دانشگاه‌های جهان و کشور شاهد آن هستیم، در سال‌های اخیر شاهد گرایش فزاینده به دین و فرهنگ دینی هستیم. برخی معتقدند که در آستانه یک رنسانس معنوی در دانشگاه‌ها هستیم.

در مقابل این تفکر، نوعی مسمومیت و مسخ فرهنگی که طبعاً به دنبال انسانیت زدایی نیز است، وجود دارد. در اینجا وظایف دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی که از بضاعت علمی و فرهنگی بالاتری برخوردار هستند، سنگین‌تر جلوه می‌نماید. بنابراین، دانشگاه‌های ما باید نسل سوم انقلاب را واکسینه و مصون سازند (قورچیان، ۱۳۷۷).

لازم به ذکر است که منظور ما از سه نسل اصلی در کشورمان عبارت است از:

۱- نسل اول: نسلی است که با تعلقات عاطفی، مذهبی، عقلانی و

فرهنگی، انقلاب اسلامی را به ثمر رسانده است.

۲- نسل دوم: نسل مقاوم، فرهنگ ساز، وفادار به جهاد و دفاع

مقدس در طول جنگ تحمیلی و مجری برنامه‌های انقلاب

اسلامی بوده است.

۳- نسل سوم: این نسل تا حدودی از تعلقات عاطفی و فرهنگی

دو نسل اول انقلاب اسلامی عاری است. در واقع، آنچه که در

فرایند انقلاب اسلامی برای دو نسل قبل زندگی و واقعیت

بوده، برای نسل سوم، تاریخ محسوب می‌شود. وضعیت این

نسل که هم‌اکنون در مدارس و دانشگاه‌های کشور تحصیل

می‌کنند، تاحدودی نگران‌کننده است و در این راستا، تهاجم و شیخون فرهنگی، بیشتر به دنبال بی‌آینده کردن انقلاب اسلامی در نسل سوم است (همان).

از این رو، وظایف دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی را می‌توان پرورش حداقل چهار جنبه از رفتار در دانشجویان دانست. اگر این چهار جنبه در هسته مرکزی شخصیت دانشجو نهادینه شود، هویت فرهنگی دانشجو، قوام یافته و فرهنگ خودتنظیم‌کنندگی، خودراهبری و مصون‌سازی تمام شخصیت او را فرا می‌گیرد. این چهار بعد عبارت است از:

۱- بعد درون فردی دانشجو^۱: بعد درون فردی به احساسات و

ادراکات درونی دانشجو مربوط می‌شود. بعد درون فردی همچنین شامل شخصیت‌های فرعی هر دانشجو مانند پرخاشگری یا منفعل بودن، مردانه یا زنانه بودن و سایر خودهای فرعی می‌شود. دانشگاه‌ها باید تلاش نمایند تا با برنامه‌های متنوع آموزشی، فرهنگی و فوق برنامه‌های درسی، رویاهای هدایت شده و تمرین‌های هوشیارانه غیرکلامی، هوشیاری دانشجو را نسبت به خودهای فرعی که در مجموع هویت درون فردی دانشجو را تشکیل می‌دهند، تسهیل نمایند و در نهایت آنها را با یکدیگر هم‌نوا و هماهنگ سازد تا یکپارچگی درونی دانشجو تحقق یابد.

۲- بعد میان فردی دانشجو^۲: بعد میان فردی شامل روابط با دیگران، چگونگی ادراک دانشجو از دیگران و چگونگی

1 - Intrapersonal
2- Interpersonal

برقراری ارتباط با آنهاست. دانشگاه می‌تواند فرصت‌های آموزشی و تربیتی فراهم آورد تا دانشجویان بتوانند ادراکات خود را در عمق بخشی روابط با دیگران تبیین و تحلیل نمایند و با استفاده از تجارب سایر دانشجویان، خویش‌شناسی خود را در مقایسه و در ارتباط با دیگران عمق بخشیده و گزینه‌های مختلف رفتاری خود را نقادی و نهادینه کنند. در واقع، نوعی خودارزشیابی درونی صورت می‌گیرد که نتایج آن می‌تواند خودتنظیم‌کنندگی رفتار در روابط با دیگران باشد.

۳- بعد برون فردی دانشجو^۱: بعد برون فردی به بستر یا ساختار اجتماعی که تجربه دانشجو را احاطه کرده، مربوط می‌شود. این موارد شامل ساختار خانواده، دانشگاه، جامعه محلی و جامعه کشوری، منطقه‌ای و جهانی می‌شود. در واقع، دانشگاه‌ها با ارائه برنامه‌هایی می‌توانند به سهم خود بسترهای رشد فرهنگی، اجتماعی و شخصیتی دانشجو را در محیط دانشگاه فراهم آورند و با استفاده از قدرت علمی خود به دانشجو ارزش افزوده فرهنگی دهند تا کارایی و کارآمدی آن از مرزهای فیزیکی دانشگاه فراتر رود.

۴- بعد ماورای فردی دانشجو^۲: بعد ماورای فردی را می‌توان به منزله بعدی که سه بعد دیگر را دربرگرفته، مطرح نمود. این بعد به تجربه‌های جهان هستی، روحانی و معنوی دانشجو

1 - Extrapersonal
2 - Transpersonal

اشاره دارد. بعد ماورای فردی، بستری جهانی برای آزمون پرسش‌های اساسی مربوط به معنویت را فراهم می‌آورد. در واقع، دانشگاه‌ها به فراهم آوردن فرصت‌های فرهنگی، آموزشی و فوق برنامه‌ای برای درک معنویت و درک تجلیات زیبای قدسی از طریق تجربه شخصی و کشف دانشجو در محیط دانشگاهی از طریق خودتنظیم‌کنندگی پویا می‌پردازند. لازمه تحقق این مهم، وجود اساتید هوشیار و معتقدی است که هوشیاری، اعتقاد و ایمان خود را به دانشجویان منتقل نمایند (قورچیان، ۱۳۸۳: ۱۲۵).

در واقع با پرورش این چهار بعد رشد شخصی، دانشجو صاحب باور شخصیتی، باور فرهنگی، معرفت دینی و هویت فرهنگی خواهد شد.

۵- بررسی وضعیت موجود در کشور

در عصر کیمیاگران ذهنی و مسخ‌کنندگان فرهنگی و خالقان سناریوهای جهانی فرهنگ، چه باید کرد؟ از تاریخ آموخته ایم که قدرت را باید با قدرت پاسخ داد. قدرت فرهنگی، قدرت فرهنگی می‌طلبد و فرهنگ دینی می‌تواند رزمگاهی علیه شبیخون و تهاجم فرهنگی اربابان به اصطلاح نظم نوین فرهنگی باشد.

بی‌اعتنائی فرهنگی به این تهاجم‌ها، سرانجامی حاشیه‌ای و مرگبار برای فرهنگ خودی یعنی فرهنگ نسل سوم دربر خواهد داشت. به جد باید پذیرفت که آسیب‌شناسی فرهنگی زمینه آسیب زدایی آن را فراهم می‌آورد. کشورهای استعماری، آگاهانه از تکنیک‌ها و تاکتیک‌هایی همچون حذف واقعیات، کلی بافی، دروغ‌های بزرگ، مسئله‌سازی و ذوب

فرهنگی استفاده ابزاری می‌نمایند تا به مدد آنها بتوانند آشفتگی، گسستگی، تضاد و هویت زدایی فرهنگی را در کشور ایجاد نمایند. در مقابل این تهدیدات، روزنه‌امیدی به روی جهان امروز گشوده شده که همانا فرهنگ دینی، معنویت فطری، رنسانس معنوی و تجدید بنای ارزشی است که اگر با تکنیک و تاکتیک‌های برنامه‌ریزی شده به کار گرفته شود، حریم و حرمت انسان‌ها و کرامت آنان حفظ می‌گردد(همان).

در قلب چنین تجدید حیاتی، دانشگاهیان و دانشجویان به عنوان آگاه‌ترین اقشار جامعه نقشی کلیدی دارند. دانشگاه‌ها می‌توانند پرورش ابعاد درون فردی، میان فردی، برون فردی و ماورای فردی دانشجویان را آگاهانه و عالمانه طراحی کنند. برای تحقق این مهم، برنامه‌های معنوی و روح بخش و مدیریت فرهنگی معنوی مورد نیاز است.

اما متأسفانه بخشی از مدیریت فرهنگی دانشگاهی ما، به صورت مدیریت واکنشی اداره می‌شود و نه به صورت مدیریت پیش کنشی. مدیریت به کار گرفته شده فاقد هرگونه عشق و انگیزه‌های درونی است و دانشجویان را به عنوان اشیایی بی‌جان می‌نگرد. به علاوه در این فرایند، دانشجویان تحت فشار مالی، اجتماعی، رسانه‌ای، ماهواره‌ای، زمانی و عاطفی و در عصر مصرف‌گرایی و مادی‌گرایی قرار گرفته و در آستانه گسست و تضاد فرهنگی هستند که این امر نیاز به یک برنامه‌ریزی اصولی و منسجم فرهنگی در دانشگاه‌ها را ضروری می‌سازد.

۶- نتیجه‌گیری

اگر بخواهیم پاسخی امروزی و آگاهانه به رنسانس معنوی برای نسل سوم انقلاب (دانشجویان) که حریم و حرمت آنها بسیار بالارزش است، فراهم کنیم و به ارتقای دینی و فرهنگ معنویت آنها پردازیم باید راهبردهای زیر را در محیط دانشگاهی نضج دهیم:

۱- معنویت و امور دنیوی را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد و این مهم باید در لابلای مفاهیم فرهنگی، آموزشی و پژوهشی ارائه شود.

۲- اساسی‌ترین وظیفه معاونت فرهنگی دانشگاه‌ها یا هر تشکل سازمان یافته دیگر در این زمینه، طراحی، مدیریت، پشتیبانی، هماهنگی اجرایی و ارزشیابی مداوم نظام جامع تربیتی دانشگاه است. در واقع، این ساختار مسئول طراحی، تدوین و استقرار نظامی است که در طی آن سیاست‌گذاری، هدف‌گذاری، برنامه‌ریزی، اجرا و ارزشیابی فعالیت‌های تربیتی به طور مداوم و پیوسته انجام شود.

۳- شناسایی نیروهای باصلاحیت دانشگاه در رده‌های هیئت علمی و کارکنان و سوق دادن آنها به سوی برنامه‌های تربیتی در حوزه‌های تربیت دینی و اجتماعی، به تحقق رسالت تربیت دینی دانشگاه کمک خواهد کرد.

۴- آگاهی از فرهنگ دینی و ارزشی به زبان دانشجویی می‌تواند توازنی در بصیرت فرهنگی آنها بوجود آورد.

- ۵- تقویت فرهنگ دینی دانشجویان می‌تواند بطور غیرمستقیم از نوع و چگونگی فضای دانشگاه نیز متأثر شود. بنابراین بر مدیریت دانشگاه لازم است بیش از پیش در راستای برقراری فضای اسلامی در دانشگاه‌ها و در عمق و باطن رفتارها تلاش کند.
- ۶- اساتید دانشگاه تنظیم‌کننده فضای کلاس درس هستند، لذا تقویت فرهنگ دینی در اساتید کلیه دروس و رشته‌ها می‌تواند موجب تقویت روح معنویت در دانشجویان و همچنین در کل اجتماع دانشگاهی شود.
- ۷- شناسایی نیازها و علایق دینی دانشجویان، شیوه‌های تربیتی متناسب با خصایص و نیازهای دانشجویان و همچنین تهیه مطالب و بولتن‌های آموزشی به منظور آشنایی اعضای هیئت علمی دانشگاه با شیوه‌های تربیتی دینی دانشجویان، می‌تواند به غنای معلومات و شیوه‌های تدریس و آموزش آنها در راستای تحقق رسالت تربیتی دانشگاه‌ها کمک کند.
- ۸- فرهنگ روحیه‌پذیری در خصوص امید به زندگی با استفاده از تکنیک‌ها و تاکتیک‌های برنامه‌درسی دینی و معنوی باید به بخشی از نهاد دانشگاه تبدیل شود.
- ۹- فرهنگ مرمت اخلاقی و بازسازی اندیشه‌های دینی به زبان دانشجو و به وسیله دانشجو، باید از طریق خلق واژه‌های ناب ایجاد و اشاعه یابد؛ برای اینکه اندیشه در واژه نمایان می‌شود؛ واژه در کردار آشکار می‌شود؛ کردار، عادت را ایجاد

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۱۲۷

می‌کند؛ عادت، تبدیل به منش می‌شود و منش، اخلاق و فرهنگ دینی دانشجو را می‌سازد.

۱۰- اشاعه فرهنگ مثلث معنوی یعنی عشق، عدالت و آزادی موجب پرورش شخصیت‌های مستقل، قابل اعتماد و کارآفرین در مقابل پرورش شخصیت‌های گلخانه‌ای در دانشگاه می‌گردد. این فرهنگ به حفظ حرمت و حریم دانشجویی و کرامت دینی وی منجر می‌شود.

۱۱- عشق و کار هر دو شالوده و اساس پرورش و تغذیه روح فرهنگی به شمار می‌روند. لذا در برنامه آموزشی دانشگاه، این دو، نقش محوری داشته و می‌توانند به عنوان مخزن دائمی انرژی مورد بهره برداری قرار بگیرند.

۱۲- اعضای هیئت علمی با پیوند زدن مباحث علمی با زمینه‌های دینی (در حد ممکن) و فراهم‌سازی انواع زمینه‌ها و فرصت‌های عملی مناسب در خلال برنامه‌های درسی و آموزشی و فعالیت‌های عملی دروس مختلف می‌توانند به تربیت دینی دانشجویان و مخاطبان خود و همچنین تحقق رسالت تربیت دینی و به خصوص اجتماعی دانشگاه کمک کنند.

بنابراین، اگر بخواهیم آرزوها، آرمان‌ها و خواسته‌های بر زمین مانده و معوقه ارزشی و دینی را برای دانشجویان محقق کنیم، نیازمند نظریه‌پردازی در امور دینی و ارزشی هستیم تا راه را از طریق برنامه‌های درسی و فوق برنامه دینی برای ورود مجدد روح معنویت به کالبد دانشگاه

باز کند زیرا جایی که روح در فعالیت است، نوآوری و خلاقیت ظهور می‌کند.

در واقع، ما نیازمند یک رنسانس معنوی و دینی در دانشگاه‌ها هستیم تا نتایج فرایند آن، روح مقاومت، حرکت به ماورای خود، خودتنظیم‌کنندگی و ارتقای مهارت‌های زندگانی و امید به زندگی و مهم‌تر از همه، فرهنگ دینی را در دانشجویان پرورش دهد و نهادینه نماید.

فهرست منابع

۱. ابراهیمی، ابراهیم، آسیب‌شناسی مهندسی فرهنگی در دانشگاه، فصلنامه دانشگاه اسلامی، شماره ۳۶، زمستان ۱۳۸۶.
۲. اجتهادی، مصطفی، تحلیلی بر توانمندی‌ها و کاستی‌های نظام آموزش عالی در جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، شماره ۱۷، پاییز ۱۳۷۷.
۳. امین مظفری، فاروق، فرهنگ دانشگاهی، دایره المعارف آموزش عالی، بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی، جلد اول، ۱۳۸۳.
۴. باربور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
۵. بوذری، سیما، نقش و جایگاه آموزش عالی در آمایش سرزمین، نامه آموزش عالی، شماره ۸.
۶. بیرن بائوم، رابرت، دانشگاه‌ها چگونه کار می‌کنند؟، ترجمه حمید رضا آراسته، تهران: انتشارات مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، ۱۳۸۲.
۷. تهرانیان، مجید، آموزش عالی در ایران، نامه پژوهشکده، سال دوم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۵.
۸. دانشگاه و دانشگاهیان از دیدگاه امام خمینی(ره)، معاونت پژوهش مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۷۸.
۹. دانشگاه، جامعه و فرهنگ، گزارش شورای فرهنگی و اجتماعی وزرات علوم، تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۲.
۱۰. رجب زاده، احمد. دانشگاه و دین در ایران، دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، شهریور ۱۳۸۱.

۱۳۰ ► سیاست فرهنگی

۱۱. سبحانی نژاد، مهدی، یوزباشی، علیرضا، رسالت تربیت دینی - اجتماعی دانشگاه از منظر امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری، فصلنامه دانشگاه اسلامی، شماره ۳۶، زمستان ۱۳۸۶.
۱۲. قورچیان، نادرقلی، نهادینه کردن اصول سیاست‌های فرهنگی، تهران: سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۷.
۱۳. قورچیان، نادرقلی، ارتقای ارزشی و فرهنگ معنویت دانشجویی، دایره المعارف آموزش عالی، بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی، جلد اول، ۱۳۸۳.

اوقات فراغت جوانان؛ موانع و راهکارها

حسینعلی باقری رمدانی*

چکیده

اوقات فراغت پرارزش‌ترین سرمایه انسان‌هاست و با توجه به حساسیت‌های روانی و عاطفی جوانان، چگونگی گذران اوقات فراغت آنان بسیار حائز اهمیت است. در دنیای معاصر که تحولات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی باعث ایجاد تغییرات چشمگیری در نیازها و انتظارات افراد به‌خصوص نسل جوان شده است، اوقات فراغت به یک موضوع مطالعاتی مهم تبدیل شده است. بنابراین، اگر با دانش و آگاهی با آن برخورد نکنیم و برنامه‌ای سنجیده و منظم برای رویارویی با آن نداشته باشیم دچار صدمات و زیان‌های جبران‌ناپذیری می‌شویم.

واژگان کلیدی

جوانان، اوقات فراغت، سلامت روانی و تکنولوژی‌های ارتباطی.

* کارشناس ارشد علوم تربیتی از دانشگاه شهید بهشتی.

مقدمه

«اوقات فراغت»^۱ موضوع روشن و آشکار نیست که در سطح بین‌المللی مطرح شده و به‌عنوان یک عنصر اساسی و نیاز انسانی در زندگی میلیاردها انسان در جهان بشمار می‌رود. شعار «وقت طلاست» یا «شیطان برای دست‌های بیکار، کار می‌یابد» همواره در اغلب جوامع مطرح بوده و تفکر و تدبیر درباره اوقات فراغت و توجه به نحوه تنظیم گذران این اوقات را گوشزد می‌کند (رستمی، ۱۳۷۳: ۷).

در این راستا باید گفت: اگر چه تمام افراد جامعه به گذراندن صحیح و مناسب اوقات فراغت نیاز دارند، اما جوانان با توجه به نقش حساس و سازنده‌ای که در ساخت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کشور دارند، نیازمند توجه دقیق‌تری در این زمینه می‌باشند.

جوانی دوره شوق و توان است، دوره ایست که استعداد جسمانی و عقلانی می‌تواند رشد و پرورش یابد. پیامبر اکرم (ص) آنقدر به این دوره اهمیت دادند که «أسامه» جوان را به فرماندهی سپاه برگزید و «مصعب بن عمیر» را که جوانی با ایمان و جدی بود، قبل از هجرت برای آموزش و اداره امور مدینه به آنجا فرستادند و به اعتراض این و آن توجهی نکردند.

جوانی علی‌رغم آنکه یکی از مراحل بحرانی زندگی است، فرصتی مناسب برای شکوفایی و بهره‌برداری از استعدادها و پتانسیل‌ها نیز می‌باشد. جوان از مرز کودکی و نوجوانی گذشته و وارد مرحله نوینی شده

1. Leisure Time

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۱۳۳

است. ورود به دوره جوانی، فرد را با مشکلات فراوانی دست به گریبان می‌سازد. یکی از این مشکلات که زندگی جوانان را سخت تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، نحوه گذران اوقات فراغت است (احمدی، ۱۳۷۳: ۱۰۲). در دنیای معاصر که تحولات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تغییرات شگرف و چشمگیری در زندگی انسان‌ها ایجاد کرده است، نیازها و انتظارات افراد به خصوص نسل جوان بیشتر از گذشته است، اوقات فراغت و نحوه گذران آن اگر در رأس امور جامعه نباشد دست کم در شمار عمده‌ترین شاخص‌های اجتماعی است.

اوقات فراغت همچون آموزش و پرورش، بهداشت و درمان از جمله بنیادی‌ترین مسائل و نیازهای اجتماعی است. اوقات فراغت از یک سو می‌تواند عامل رشد و سعادت به حساب آید و از سوی دیگر موجب رنج و حتی بدبختی و انحطاط باشد، چنانچه با برنامه‌ریزی مدون و اجرای صحیح در خانه و مدرسه و اجتماع تدوین شود نوجوانان و جوانان را از انحرافات و آسیب‌های اجتماعی حفظ و نگهداری می‌کند و موجب رشد و پرورش استعدادهای آنان و تضمین‌کننده سلامت و بهداشت روانی آنها خواهد شد. متأسفانه در دنیای امروز پیشرفته‌ترین دستاوردهای تکنولوژی انسانی یعنی ماهواره و اینترنت برای به انحراف کشاندن سرمایه‌های انسانی به‌ویژه «جوانان» به خدمت گرفته شده است، مسلم است بهترین فرصت برای شکار نسل جوان، در ایام فراغت است (عطاری، ۱۳۸۲: ۳-۴).

بنابراین اگر با دانش و آگاهی با آن روبرو نشویم و برنامه‌ای سنجیده و منظم برای رویارویی با آن نداشته باشیم، دچار صدمات و زیان‌های جبران‌ناپذیری خواهیم شد.

۱- اهمیت اوقات فراغت

با توجه به اهمیت نقش جوانان در جامعه به‌عنوان نیروهای فعال و با در نظر داشتن حساسیت‌های روانی و عاطفی آنان که در برنامه‌های تعلیم و تربیت مد نظر قرار می‌گیرد و با توجه به خطراتی که بر سر راه این قشر وجود دارد، چگونگی گذران اوقات فراغت آنان بسیار حائز اهمیت است. اصولاً گذران مناسب اوقات فراغت وسیله مؤثری برای جلوگیری از کجروی‌ها و انحرافات اجتماعی و پرورش قوای فکری و اخلاقی آنان می‌باشد و نداشتن برنامه مناسب برای گذران اوقات فراغت یکی از عوامل زمینه‌ساز معضلاتی از قبیل؛ فرار از منزل، اعتیاد، سرگرم شدن به برنامه‌های مبتذل ویدئویی، خودکشی و... به حساب می‌آید.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: دو خصوصیت است که بیشتر مردم با آن گمراه می‌شوند، «یکی سلامت و دیگری اوقات فراغت» وقتی فرد سالم بوده و اوقات فراغت داشته باشد و وقت او برای کار یا فعالیتی تنظیم نشده باشد احتمال کشش او به سوی دوستان ناباب و رفتارهای نامناسب بیشتر می‌شود (احمدی، پیشین: ۲۴۲).

اوقات فراغت پرارزش‌ترین سرمایه عمر آدمی، مناسب‌ترین و مطلوب‌ترین موفقیت برای اندیشه و تفکر خلاق و تبلور رفتارهای مطلوب خوشایند فردی و اجتماعی است. بدون تردید هدایت فکری و حمایت مستمر و مؤثر کودکان، نوجوانان و جوانان در اوقات فراغت موجب تأمین و ارضای نیازهای درونی می‌گردد. روان‌شناسان معتقدند که تأمین نیازهای درونی فرد به شادی و نشاط و سرور او خواهد انجامید و این امر به شکوفایی و خلاقیت فرد منجر خواهد گردید و شخصیت او را که

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۱۳۵

متشکل از ابعاد فکری، عاطفی و اجتماعی و جسمی است تعادل خواهد بخشید.

فعالیت فرد در اوقات فراغت که بر اساس تمایل و علاقه درونی انجام می‌گیرد، یا به فعالیت عقلانی می‌پردازد، یا به فعالیت جسمانی (بازی و ورزش) مشغول می‌شود و یا به انجام فعالیتی اجتماعی مبادرت می‌کند و در همه فعالیت‌ها با توجه به تأمین نیاز درونی در حقیقت فعالیت عاطفی هم انجام می‌دهد. بنابراین گذران مطلوب اوقات فراغت نیازهای عاطفی، جسمانی، عقلانی و اجتماعی فرد را که ابعاد شخصیت او را تشکیل می‌دهند، برآورده می‌کند.

جالب است که بدانیم بسیاری از اختراعات و اکتشافات بشری که به‌وسیله دانشمندان و متفکران صورت گرفته است، محصول تفکر و قوه ابتکار و خلاقیتی است که در زمان اوقات فراغت حاصل شده است. از میان دانشمندان مختلف، موقعیت و شرایط زمانی و مکانی، «نیوتن» را در هنگام کشف قوه جاذبه زمین در زیر درخت سیب و آن هم هنگام استراحت و غیر رسمی‌ترین اوقات در نظر بگیرید تا «ارشمیدس» شیمی‌دان بزرگ را در خزینه حمام و کشف قانون چگالی و سبکی اشیاء در آب، مشاهده «مندل» در هنگام کاشت نخود و پی بردن به رمز و راز ژنتیک در باغچه منزل خود، مشاهده «گالیله» از حرکت آونگ‌ها در سقف کلیسا و صدها نمونه دیگر نیز در اوقاتی روی داده است که از نظر شرایط رسمی و مطالعات کلاسیک عاری از برنامه‌ای از پیش تعیین شده بود (کریمی، ۱۳۷۴: ۱۳۰).

جمعیت کشور ما بسیار جوان است و بیشترین گروه سنی جامعه، یعنی گروه سنی ۱۳-۲۸ سال را نوجوانان و جوانان تشکیل می‌دهند که

بیشترین نیاز را در بهره‌گیری از اوقات فراغت دارند. آنان به‌طور متوسط شش ساعت در روز به امر تحصیل اشتغال دارند و حدود ۱۸ ساعت در شبانه روز را هم به استراحت و نیازمندی‌های ضروری در منزل می‌پردازند. اگر اشتغالات تحصیلی و انجام تکالیف درسی را برای آنان تا چهار ساعت در روز محاسبه نماییم هر فرد نوجوان بیش از ۶ ساعت در روز وقت فراغت دارد. البته اگر تعطیلات نوروز و تابستان و سایر ایام تعطیل به مناسبت‌های مذهبی و ملی را اضافه کنیم، هر فرد در شبانه روز هشت ساعت وقت آزاد دارد. پس اگر خانواده‌ها، دولت و نهادهای تربیتی برای اوقات فراغت فرزندان‌شان برنامه‌ریزی لازم را انجام ندهند، قطعاً آنان برای پر کردن اوقات فراغت خود برنامه خواهند داشت و به نحوی خود را مشغول خواهند کرد (شرفی، ۱۳۷۰: ۳۸۱).

از لحاظ تاریخی در مقطعی از زمان قرار داریم که آماج تهاجم فرهنگی هستیم و از یک طرف سرمایه داران جهانی با کمک سرویس‌های اطلاعاتی و تبلیغات زهر آگین خود و از طرف دیگر به‌علت کثرت ارتباطات، وجود رسانه‌های گروهی، نشر کتاب‌ها و مجلات، عکس‌ها، پوستره‌های مبتذل و خلاف اخلاق، مهم‌تر از همه تبلیغات ماهواره‌ای که مخاطب اصلی این تهاجم فرهنگی نوجوانان و جوانان هستند، بهترین فرصت را برای ایجاد انحراف در جوانان در ایام فراغت و بیکاری دارند. مقابله با تهاجم فرهنگی عموماً از طریق فرهنگ امکان‌پذیر است آن هم مستلزم برنامه‌ریزی فرهنگی غنی و پربار است.

نسل نوجوان و جوان با توجه به خصوصیات سنی خود به دنبال مد، تنوع و زیبایی، هیجان و جذابیت است و اگر مسئولان، خانواده‌ها و مربیان کشور برای گرانبهاترین اوقات فراغت این قشر عظیم جامعه با

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۱۳۷

توجه به این ویژگی‌ها و علایق برنامه‌ریزی درست نکنند، طبیعی است که این نسل را در مقابل آن تهاجم گسترده واکسینه نکرده‌اند و همواره بروز هرگونه وضعیتی قابل پیش بینی است. بنابراین پاسخ دادن به نیازهای متنوع جوانان در زمینه اوقات فراغتشان از جنبه اخلاقی و تربیتی حائز اهمیت بسیار است.

بالاخره توجه به آثار روانی و روحی ناشی از بهره‌گیری از اوقات فراغت نظیر پرداختن به امور تفننی، تفریحی و فرهنگی (فعالیت‌های هنری، کتابخوانی) و شرکت در اردوهای جمعی اولاً موجب نوعی رضایت خاطر و آرامش خیال می‌شود، ثانیاً فعالیت‌های آزادانه که با برنامه و هدف انتخاب می‌شود به منزله پل رابط بین مدرسه و جامعه است که افراد جامعه به خصوص جوانان را نه‌تنها برای ورود در صحنه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مهیا می‌کند بلکه از هدر رفتن نیروها که در صورت عدم مدیریت صحیح ممکن است موجب بزهکاری‌های فردی و اجتماعی گردد، جلوگیری به عمل می‌آورد (عطاری، ۱۳۸۲: ۱۳-۱۱).

سفارشی که پیامبر اسلام (ص) به تیر اندازی، شنا و اسب سواری می‌نمود و تحرکی که در کسب علم و دانش ایجاد می‌کرد، برای پر کردن ایام فراغت و جلوگیری از انحطاط جوانان بود. در پر کردن اوقات فراغت نباید به مسائل بیهوده و زائد پرداخت. حضرت علی (ع) می‌فرمود: کسی که به موضوعات زائد و بیهوده اشتغال ورزد از مهمات زندگی که آرزوی رسیدن به آن را داشته است باز می‌ماند. برنامه‌ریزی برای اوقات فراغت باید به‌صورتی باشد که به رشد جسمی، اجتماعی، عاطفی، و دینی جوانان بینجامد (همان).

ائمه اطهار علیهم السلام در سفارش‌های خود به اهمیت این موضوع اشاره کرده‌اند و به آن توجه خاص داشته‌اند، چنانکه حضرت علی (ع) می‌فرمایند:

«للمومن ثلاث ساعات، فساعته نیاجی فیها و ساعته یوم معاشه و ساعته یخلی بین نفسه و بین لذتها فیما یحل و یحمل». برای مردم با ایمان، شبانه روز سه ساعت (وقت) است، یک ساعت برای مناجات با خدای تعالی، یک زمان برای تأمین معاش و اصلاح زندگی و یک زمان برای ارضای تمایلات روا و جلب لذت‌های حلال.

حضرت علی (ع) فرموده‌اند: فرح و شادمانی باعث بهجت و انبساط روح و مایه تهییج و وجود نشاط است و نیز فرموده‌اند: از لذائد دنیوی نصیبی برای کامیابی خویش قرار دهید و تمنیات دل را از راه‌های مشروع بر آورید. مراقبت کنید در این کار به مردانگی و شرافتتان آسیب نرسد و دچار اسراف و تندروی نشوید. تفریح و سرگرمی‌های لذت بخش، شما را در اداره زندگی یاری می‌کند و با کمک آن بهتر می‌توانید در امور دنیای خویش موفق شوید.

تحقیقات روانشناسان و جامعه‌شناسان نشان می‌دهد که حسن گذران اوقات فراغت تضمین‌کننده سلامت و بهداشت روان انسان است. خلاقیت‌ها و نوآوری‌ها در بین جوانان از دوران فراغت سرچشمه می‌گیرد، زیرا ذهن انسان در اوقات فراغت فعالیت موظفی ندارد و با نشاط خاطر و فارغ البال اندیشه می‌کند (رستمی، ۱۳۷۳: ۱).

به گفته «دنيس گيور»^۱ یکی از محققانی که در زمینه اوقات فراغت جوانان و نوجوانان مطالعات زیادی انجام داده است: «انسان آنقدر که می‌تواند با سختی‌ها و مشکلات کنار بیاید و شرایط را بپذیرد، قادر نیست با اوقات فراغت وسیع و بی‌برنامه مواجه شود». اوقات فراغت فرصتی به جوانان می‌دهد تا انرژی‌هایشان را آزاد کنند و به خلاقیت و شکوفایی نائل شوند و لیکن در صورتی که این فرصت‌ها به هرز رود و نتواند جوانان و نوجوانان را به مشغولیت برانگیزد، زمینه‌ساز انحرافات و کجروی‌های آنها خواهد بود (حبیبی و دیگران، ۱۳۷۲: ۲).

۲- نگاهی اجمالی به روند تاریخی اوقات فراغت

تفریح در گذشته دارای نقش و شیوه دیگری بود و اهمیتی را که امروزه اوقات فراغت داراست، نداشت. آدمیان نخست در شکاف کوه‌ها و دره‌ها می‌زیستند و چون تنها خواب و خوراک جوابگوی نیازمندی‌های درونشان نبود، پس از آسودگی از کار طاقت فرسا به پایکوبی و هل‌هل می‌پرداختند و موجبات راحتی خاطر و خشنودی تن و روانشان را فراهم می‌کردند. قدیمی‌ترین آثاری که از این تفریحات و بازی‌ها در دست است، نقش‌های حک شده بر روی دیوار غارها و یا استخوان حیوانات می‌باشد (نوری، ۱۳۷۴: ۱۴).

در روزگاران قدیم، در بعضی از اجتماعات همانند «اسپارت»، زمان فراغت، صرف تمرین جنگ و زور آزمایی می‌شد. نزد «یونانیان» هدف دیگری در میان بود و اوقات بیکاری بیشتر در پرورش متعادل فکر و

1. Denis Giwer

جسم مردم صرف می‌شد. در «روم» به هنگام انحطاط قدرت سیاسی فراغت هدف دیگری حاصل کرد و در اموری صرف شد که در ساعات بیهوده و خالی از مشغله، جماعتی کثیر از مردم بیکار را به نوعی مشغول کنند، مثل زور آزمایی‌ها و جنگ گلاادیاتورها (بهنام و راسخ، ۱۳۴۷: ۱۶۷).

اطلاعات ما درباره زندگی، کار و فراغت مردم در دوره‌های قبل از اسلام محدود است اما از همان مدارک و اسناد می‌توان دریافت که فراغت و مزایای آن بیشتر به طبقات مرفه و ممتاز جامعه اختصاص داشته و عامه مردم با کار دشوار و ممتد روزانه درگیر بوده‌اند و از فرصت‌های کوتاه برای استراحت و فعالیت‌های مانند دید و بازدید و گفتگو و شرکت در مراسم جشن‌های محلی و مذهبی بهره می‌برده‌اند. چنانکه از سخنان «هرودوت»^۱ مورخ یونانی بر می‌آید، ملت ایران شبانانی پر طاقت بوده‌اند و در کشوری کوهستان زندگی می‌کردند و اوقات فراغت آنان به همان ورزش‌هایی که افراد را بیشتر آماده پیکار و مشغله‌های جدی در زندگی می‌کرد- مانند کشتی، چوگان بازی، زوبین اندازی و شکار- صرف می‌شده است (صدیق، ۱۳۳۸: ۲۱).

از دوره اشکانیان و ساسانیان صور تازه‌ای از سرگرمی‌های اوقات فراغت در ایران به وجود آمد. از جمله وسایل تفریح باید از رواج موسیقی که مهم‌ترین تفریحات طبقات ممتاز خصوصاً در عهد ساسانیان بوده است و همچنین بازی‌هایی چون شطرنج و تخته نرد یاد کرد (کریستین سن به نقل از یاسمی، ۱۳۴۵: ۲۱۱).

1. Herodet

در دوران اسلامی تمایزی بین طبقات از نظر نوع مدت تفریحات بود. همچنین تفاوت بین زن و مرد از لحاظ نوع و میزان سرگرمی وجود داشته است. هر چقدر محیط کوچک‌تر و دورتر از مرکز بود، تفریحات مردم جنبه ساده‌تری داشته و مذهب هم عامل مؤثری در نحوه گذران اوقات فراغت بوده است. ورزش باستانی ایران سابقه طولانی دارد و تماشای آن همواره یکی از تفریحات توده مردم به شمار می‌رفته است. از تفریحات و سرگرمی‌های دیگر می‌توان حضور در چایخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها، گوش دادن به حماسه سرایی، پرده برداری و نقالی و بازی‌های سنتی که در ایران و در گروه‌های مختلف معمول بوده است را نام برد. از مطالعه تاریخ تفریحات در ایران، اهمیت سرگرمی‌های بسیار در برابر تفریحات سازمان یافته آشکار می‌شود و شاهد آن، رواج انواع معرکه‌گیری و نمایش خاص میدین و معابر عمومی است (نوری، ۱۳۷۴: ۱۷).

۳- معنا و مفهوم اوقات فراغت

فراغت در فرهنگ فارسی به معنی «آسایش، استراحت، آسودگی و آرامش آمده است» (معین، ۱۳۷۳: ۲۵۰۴) و منظور از آن استفاده از فرصت غیر فعالیت می‌باشد.

فرهنگ «لاروس» اوقات فراغت را «سرگرمی‌ها، تفریحات و فعالیت‌هایی که افراد به هنگام آسودگی از کار عادی با تشویق و رغبت به آن می‌پردازند»، معنی کرده است (عطاری، ۱۳۸۲: ۴). جامعه‌شناسان آمریکایی اوقات فراغت را «فعالیتی آزاد بدون اجر و مزد که رضایت خاطر را به همراه دارد» تعریف کرده‌اند (همان: ۵).

انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی فراغت را اینگونه تعریف کرده است: «فراغت عبارت است از مجموعه‌ای از اشتغالات که فرد به میل خود برای استراحت یا تفریح و یا به‌منظور آگاهی و فراگیری انتفاعی و مشارکت اجتماعی داوطلبانه بعد از رهایی از الزامات شغلی، خانوادگی، مذهبی و اجتماعی بدان می‌پردازد» (مجموعه مقالات سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۲: ۲).

در حقیقت منظور از اوقات فراغت فرصت‌هایی است که انسان مسئولیت‌پذیر، هیچ‌گونه تکلیف یا کار موظفی را عهده دار نبوده، زمان در اختیار اوست که به میل و انگیزه شخصی به امر خاصی بپردازد. به دیگر سخن، زمان فراغت زمانی است که پس از انجام رساندن کار و تکلیف موظف روزانه باقی مانده، انسان فرصت می‌یابد که با رغبت و علاقه و انگیزه شخصی فعالیت و برنامه خاصی را انتخاب کند (افروز، ۱۳۷۴: ۱۲۳).

۴- اوقات فراغت از دیدگاه دانشمندان و صاحب‌نظران

فرانسیس دوکه: «به من بگوئید اوقات فراغت خود را چگونه می‌گذرانید تا بگویم که هستید و فرزندان خود را چگونه تربیت می‌کنید».

دکتر «الکسیس کارل» معتقد است: «اوقات فراغت، اوقات گرانبهایی است که اگر کسی آن را عاقلانه صرف کند می‌تواند تعلیم بگیرد و جسم و جانش را نیرومند کند، کسب شخصیت نماید و وظیفه انسانی خود را انجام دهد» (خانه سبز، ۱۳۷۶: ۵).

دکتر «جی بی‌ناش»^۱ در کتاب «فلسفه فراغت و تفریحات سالم» در تعریف فراغت می‌گوید: «فراغت مربوط به اوقاتی از زندگانی انسان می‌شود که از کار کردن آزاد است و یا در خواب نیست و تفریحات سالم، مربوط به نحوه استفاده و برداشت از این فراغت است» (غدیری، ۱۳۷۵: ۱).

«دومازیه»^۲ جامعه‌شناس فرانسوی و مؤلف کتاب «به سوی تمدن فراغت» در خصوص اوقات فراغت می‌گوید: «اوقات فراغت، مجموعه فعالیت‌هایی است که شخص پس از رهایی از تعهدات و تکالیف شغلی، خانوادگی، و اجتماعی و تکالیف شخصی، به میل و اشتیاق به آن می‌پردازد و هدفش استراحت، تفریح، توسعه دانش یا به کمال رساندن شخصیت خویش، به ظهور رساندن استعدادها، خلاقیت‌ها و بالاخره بسط مشارکت آزدانه در اجتماع است» (بهنام وراسخ، ۱۳۴۸: ۲۹۲).

«جرالد بی‌فیتز»^۳ در کتاب «سازمان تفریحات سالم در جامعه» می‌نویسد: «فراغت، یک دوره یابخشی از زندگی انسان است و تفریحات سالم در این دوره نوعی بیان علایق و نگرش‌های فرهنگی اوست» (نمازی و سلحشور، ۱۳۷۳: ۱۲).

«تاگور» شاعر معروف هندی در مورد اوقات فراغت معتقد است که «تمدن‌های انسانی سرمایه‌های جاویدانی اند که از کاشت و برداشت اوقات فراغت متجلی شده اند» (نمازی زاده، ۱۳۵۲: ۱۴۳).

«اسپنسر» در مورد فراغت می‌گوید: بخشی از زندگی بشر شامل استراحت‌ها، خوشی‌ها و سرگرمی‌هایی می‌باشد که ساعت‌های بیکاری را

1. Jey. B. Nash
2. Damazedier
3. Jerald. B. Fitz

پر می‌کند. بدون نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی، شعر و شاعری و عاطفه‌ای که از هر نوع زیبایی طبیعی برانگیخته شده باشد، زندگی نیمی از دلربایی خود را از دست می‌دهد (مایر به نقل از نیامن، ۱۳۷۴: ۴۱۷).

«هنری پرات فریچايلد^۱» جامعه‌شناس مشهور می‌گوید: ما باید این نکته را درک کنیم که ایام بیکاری- یعنی ایامی که باید به خوشی و تفریح بگذرد- تن‌هایی زمانی است که زندگی را شایسته زندگی کردن می‌سازد و ایام دیگر را، تنها از آن لحاظ تحمل می‌کنیم که در غنی ساختن و با ارزش کردن ایام بیکاری و فراغت ما اثر دارد (کینگ به نقل از همدانی، ۱۳۵۵: ۲۹۹).

۵- نظریه‌های مربوط به اوقات فراغت

هر نظریه‌ای اصولاً به تبیین چگونگی ارتباط امور می‌پردازد و نسبت این ارتباط را نشان می‌دهد. نظریه‌های رفتار فراغت نیز تبیین‌کننده چگونگی رابطه فراغت با سایر جنبه‌های تجارب انسانی است. در این زمینه دو نظریه مهم را مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱-۵- نظریه فراغت به‌عنوان هدف فعالیت انسانی

اولین نظریه رفتار فراغت به دیدگاه ارسطو در کتاب «اخلاق نیکو ماخن^۲» بر می‌گردد. از نظر ارسطو هدف تمامی فعالیت‌های انسانی فراغت است و جهت‌دهنده و معنا بخش کلیه کنش‌ها می‌باشد. به بیانی دیگر در مقایسه بین کار و فراغت، کار وسیله است و فراغت هدف. در

1. Henry Pratt Fairchild
2. Nicho machen

حالی که فعالیت‌های ما به‌خاطر رسیدن به فراغت می‌باشد، هدف فعالیت‌ها در درون خودشان است. بر مبنای این نظریه چون فراغت هدف فعالیت‌های انسان است، چنانچه فرزندان ما عادت کنند که اوقات فراغت خود را به بیهودگی و بدون برنامه‌ریزی بگذرانند این تصور در ذهن آنها شکل می‌گیرد که غایت زندگی، چیزی جز بازی و سرگرمی و کامجویی نیست. بنابراین همان‌طور که آماده کردن فرزندان برای برخی فعالیت‌ها در آینده لازم است، ضرورت آمادگی به‌منظور گذران صحیح زمان آسایش نیز بیشتر است، زیرا اگر به این جنبه از تربیت چنان که باید پرداخته نشود، در بزرگسالی آن‌بخشی از زندگی را که اهمیت بیشتری دارد- چون هدف است- در بیراهه خواهد پیمود و چه بسا آن را در راه سرگرمی‌ها تلف خواهد کرد (هاشمیان، ۱۳۸۲: ۴۶-۴۵).

۲-۵- نظریه فراغت به‌عنوان آرامش، بازسازی و گسترش خود

این دیدگاه بسیار تفهیمی و انتخابی است و سعی در ترکیب نکات مثبت سایر نظریه‌ها دارد. «دومازیه» بر این باور است که فراغت فراهم‌کننده برآیندی از امور آرام بخش و سرگرم‌کننده و رشد شخصیتی می‌باشد و این تعیین‌کننده هر دو وجه فراغت؛ یعنی اهمیت و جاذبه دائمی آن است. در مجموع، این نظریه فراغت را نوعی رفتار اجتماعی می‌داند که در ایجاد وحدت میان اعضای یک گروه نقش بزرگی ایفا می‌کند (همان: ۴۶).

۶- کارکردهای اوقات فراغت

اوقات فراغت از طریق کارکردهای متفاوت نقش مؤثری در ایجاد تعادل در زندگی افراد دارد. باید توجه داشت که انسان موجودی مکانیکی نیست که تغذیه و کار بتواند سلامت حیات و دوامش را تأمین کند. بسیاری از اوقات، کیفیت زندگی افراد به نحوه استفاده از اوقات فراغت آنها مربوط می‌شود. بنابراین غفلت از نقش مؤثر اوقات فراغت در توسعه و جهت‌دهی به زندگی باعث نادیده انگاشتن کانال ورود بسیاری از موفقیت‌ها و شکست‌هاست. بدین لحاظ در اینجا اشاره‌ای به کارکردهای عمده اوقات فراغت خواهیم داشت:

۶-۱- استراحت و رفع خستگی جسمانی و روانی

به نظر می‌رسد کسانی که بخش عمده نیرویشان را صرف رسیدن به مقاصد شغلی یا تحصیلی نموده‌اند، به دلیل خستگی و رکود جسمی و ذهنی، چندان موفق نبوده‌اند. بنابراین فرصت استراحت غیر از زمان خواب، حتی اگر همراه با تخیل باشد، برای سلامتی روح و جسم افراد به‌عنوان بخش ضروری از زندگی انسان لازم است (عصاره، ۱۳۷۶: ۵۱).

۶-۲- تفریح

باید توجه داشت که آدمی در راه تفریح به دنیای تازه یا خیالی کشیده می‌شود و از انجام یکسری وظایف تکراری آزاد می‌گردد. از این رو نباید فکر کرد که اگر یک روز با اعضای خانواده به پارک برویم و قهقهه بزنیم و بازی کنیم، چرا که تأثیرگذارترین آموزش‌ها، آموزش غیر رسمی است. یعنی در همان زمان که فرزند به همراه پدر و مادر خود در پارک

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۱۴۷

قدم می‌زند چیزهایی را فرا می‌گیرد که شاید هیچ‌گاه در مدرسه و پشت نیمکت نمی‌آموزد (به پژوه، ۱۳۸۲: ۱۶).

۳-۶- جامعه‌پذیری (اجتماعی شدن)

وقتی که پدر با پسرش به یک هیئت مذهبی می‌رود یا مادری با دخترش در یک مجلس روضه خوانی شرکت می‌کند، این خود نوعی آموزش اجتماعی شدن است و به کودک می‌آموزد که تنها خودش و منافع شخصی‌اش را نبیند (همان).

۴-۶- کارکرد متعالی و اصلاحی

اوقات فراغت مناسب‌ترین زمان برای ارزیابی رفتار فردی و اجتماعی را فراهم می‌سازد، به گونه‌ای که سبب می‌شود انسان با آرامش خاطر نسبت به خصوصیات اخلاقی، رفتاری و... خویش تعمق نماید و نقاط قوت و ضعف خود را دریابد و در اصلاح آن بکوشد.

ما برای توسعه و رشد هر سازمان، بحث ارزیابی را جزء مباحث اصلی آن سازمان قرار می‌دهیم تا جایی که رشد سازمان را در گرو ارزیابی مستمر آن می‌دانیم، حال آنکه این خود ارزیابی را در مورد سازمان وجود خود مورد غفلت قرار می‌دهیم. آنچه به این غفلت شدت می‌بخشد کثرت فعالیت‌های ذهنی و عملی در زندگی روزانه است. درگیری و اشتغال شدید، بدون بهره‌گیری از فرصت‌های آزاد برای تعمق و بازنگری به عملکردها و نحوه برخورد با افراد در مواجهه با پدیده‌های مختلف ممکن است به تدریج موجب پیدا شدن بعضی عادات یا رفتارهای نامطلوب در انسان شود. در این صورت اوقات فراغت را می‌توان به‌عنوان مناسب‌ترین

زمینه برای اصلاح بسیاری از مشکلات رفتاری در نظر گرفت (هاشمیان، ۱۳۸۲: ۴۷).

۵-۶- شکوفایی خلاقیت

انسان می‌تواند در اوقات فراغت فارغ از قالب‌های طراحی شده، در زمینه مسائل مورد علاقه خود فعالیت نماید. تفکر واگرا یا خلاق نیز مستلزم بهره‌گیری از چنین فضاهاى زمانى است. مطالعات انجام شده در زمینه ویژگی‌های افراد خلاق نشان می‌دهد که آنان علاوه بر این که از هوش سرشار و روحیه انعطاف‌پذیری برخوردارند، از اوقات فراغت نیز حداکثر بهره را گرفته، با آزاد اندیشی و تفکر واگرا مسائل مختلف را بررسی می‌کنند و به راه‌حل‌های جدید دست می‌یابند. در صورتی که فشار زمان یا فشار وقت در زندگی امروز، خود زمینه‌ساز تنش و اضطراب فزاینده است، به‌ویژه اینکه اضطراب شدید، خود از آفات تفکر مولد است. بدین لحاظ ایام فراغت فرصت مناسبی برای ظهور و رشد و شکوفایی استعدادها، توانایی‌ها، خلاقیت‌ها و نوآوری‌های افراد است (همان).

۶-۶- بهداشت روانی

حسن گذران اوقات فراغت عاملی مؤثر در سلامت و بهداشت روانی افراد است. اشتغال مستمر و بدون وقفه فکری و عملی در فعالیت‌ها یا مشاغل معین موجب خستگی جسمی و ذهنی گردیده، به تدریج فرد نشاط و سرزندگی خود را از دست می‌دهد. فشارهای ناشی از اشتغال ممتد ذهنی و جسمی (به خصوص ذهنی) نه‌تنها ممکن است همراه با از دست دادن نشاط و تعادل حیاتی فرد باشد بلکه در مواقعی عامل مهمی

در بروز بسیاری از اختلالات روانی همچون افسردگی‌ها و نارسایی‌های جسمی، به‌ویژه از نوع بیماری‌های روان تنی می‌گردد. بنابراین یکی از آثار و نتایج اوقات فراغت جبران صدمات جسمی و روانی ناشی از هیجانات مداوم کار و نیز رهاندن انسان از کسالت ناشی از یکنواختی و انجام وظایف روزانه است (همان: ۴۸).

۶-۷- توسعه مهارت‌های شناختی

اوقات فراغت مناسب‌ترین فرصت برای توسعه مهارت‌های شناختی و شکوفایی استعدادهاست. هرگاه فرد بدون اینکه تکلیف خاصی را بر عهده داشته باشد با علاقه و انگیزه شخصی در زمینه‌های متنوع آموزشی به فعالیت بپردازد، مسلماً تلاش وی در این شرایط مطلوب و خوشایند ذهنی و روانی منجر به فراگیری‌های پایدار خواهد شد (عطاری، ۱۳۸۲: ۱۴).

۶-۸- مهارت‌های حسی و حرکتی

تأثیر مهارت‌های حسی و حرکتی و فعالیت‌های ورزشی بر کنش‌های ذهنی و تحول روانی به گونه‌ای است که بسیاری از روان‌شناسان و کارشناسان تعلیم و تربیت عقیده دارند که این قبیل فعالیت‌ها می‌بایست در درجه اول جزو برنامه‌های موظف آموزشی جوانان و نوجوانان قرار گیرد. آشنایی کودکان، نوجوانان و جوانان با برنامه‌ها و روش‌های مختلف فعالیت‌های حسی و حرکتی نه تنها سبب تقویت کنش‌های ذهنی آنها می‌گردد، بلکه موجبات نشاط درونی و سرزندگی، تقویت اعتماد به نفس و بالطبع بهداشت روانی آنان را فراهم می‌سازد (همان: ۱۵).

۹-۶- پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی

در اوقات فراغت کنترل‌های اجتماعی بر افراد، کم‌تر اعمال می‌شود. بدین ترتیب امکان بروز فردیت شخص فراهم می‌گردد. در این شرایط برنامه‌ریزی و استفاده بهینه از این ایام می‌تواند فرد را به تکامل معنوی و خودسازی روحی، تفکر و تأمل درباره خود، جهان و دیگران هدایت نماید و بدین وسیله گامی اساسی در جهت درونی شدن ارزش‌ها برداشته خواهد شد و چنانکه می‌دانیم یکی از عناصر مهم پیشگیری از انحرافات اجتماعی، دل مشغولی در حیطه ارزش‌های متعالی است (همان).

۷- نیازهایی که از طریق اوقات فراغت تأمین می‌شود

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان نیازهایی که از طریق اوقات فراغت تأمین می‌شود را شامل موارد زیر دانست:

۷-۱- نیاز به استراحت و رفع خستگی

انسان‌ها همه نیاز به استراحت و رفع خستگی دارند. پیوستگی در انجام کارها و نبود وقت کافی برای فراغت و استراحت موجب نزول کیفیت کار و نیز پرخاشگری فرد فعال می‌شود. ولی باید به جوانان و نوجوانان آموخت که زمان استراحت، زمان بطلالت نیست، بلکه زمانی است که فرد به تمدد اعصاب می‌پردازد و حاصل آن افزایش بازده است. بدن و ذهن آدمی پس از مدتی کار، خود به خود نیازمند استراحت است و به‌طور طبیعی بدن می‌پردازد. پس اوقات فراغت می‌تواند چنین نیازی را رفع کند (ایمانی، ۱۳۸۲: ۳۳-۳۲).

۲-۷- نیاز به تفریح

پس از انجام کار در طی ایام خاص، آدمی نیاز دارد تا اوقاتی را صرف تفریح کند. نقل می‌کنند که حضرت علی (ع) در روزهای جمعه به بیرون از شهر مدینه به قصد تفریح می‌رفتند. پس الگوهای دینی جایگاهی برای تفریحات در زندگانی پر بار خود در نظر گرفته‌اند. گاه در ایام فراغت به سفر نیز می‌توان رفت و پیامبر (ص) فرموده‌اند: «سافروا تصحوا» مسافرت کنید تا سلامت بمانید. حتی سفرهای کوتاه به بیرون شهر در روزهای جمعه و خوردن ناهار در کنار رودخانه و سبزه زار می‌تواند تفریحی دل‌انگیز محسوب شود. به هر حال باید ترتیبی اتخاذ نمود که در ایام سال کودکان، نوجوانان و جوانان از تفریحات سالم برخوردار شوند. در مراکز مشاوره یکی از مشکلاتی که خانم‌ها و فرزندان آنها مطرح می‌کنند این است که پدر با داشتن امکانات مالی از بردن آنها به سفر و تفریح امتناع می‌کند و باید دانست که تفریحات موجب انبساط خاطر و سلامت روانی می‌شود (همان).

۳-۷- نیاز به سرگرمی و ایجاد تنوع

نیاز دیگری که در اوقات فراغت رفع می‌شود، نیاز کودکان، نوجوانان و جوانان و حتی بزرگسالان به سرگرمی و داشتن تنوع است. بخشی از درگیری‌های درون منزل که میان فرزندان رخ می‌دهد به این دلیل است که آنها بیکارند و وسیله‌ای برای سرگرمی ندارند. اما وقتی دارای سرگرمی خاصی باشند، فرصت کمتری برای ایجاد مزاحمت و درگیری با یکدیگر دارند. مزاحمت‌هایی را که جوانان در خیابان‌ها و پارک‌ها برای مردم ایجاد

می‌کنند نیز به خاطر نداشتن سرگرمی‌های دلخواه و مورد پسند در درون منزل و جامعه است.

مسئله تنوع نیز امری مهم است و زندگی بدون تنوع خسته‌کننده می‌باشد. پس تنوع در گذران اوقات فراغت باعث ایجاد تنوع در زندگی می‌گردد و مانع پدیدآیی افسردگی است. آنچه افسرده‌ها از آن گله‌مندند، نداشتن تنوع در زندگی و یکنواخت شدن آن است. پس با راهنمایی فرزندان به انجام فعالیت‌های متنوع، زمینه علاقمندی آنان را به زندگانی فراهم آوریم (همان).

۴-۷- نیاز به شکوفایی استعدادهاى شخصی

در تعریف استعداد گفته‌اند که آن توانایی بالقوه‌ای است که اگر در محیط مساعدی قرار بگیرد به شکوفایی می‌انجامد. فردی که استعدادهايش به نحو مطلوبی به شکوفایی رسیده باشد به تعبیر «مازلو»^۱ به خود شکوفایی دست یافته است. یکی از زمینه‌هایی که موجبات رشد استعدادها را فراهم می‌آورد در پرداختن به فعالیت‌هایی است که فرزند در اوقات فراغت انجام می‌دهد و از جمله راه‌هایی که می‌تواند از طریق آنها مبادرت به شناخت استعدادهاى کودکان، نوجوانان و جوانان نمود، ملاحظه کردن کارهایی است که آنها را با علاقه انجام می‌دهند و نیز به تکرار آنها می‌پردازند. پس در اوقات فراغت که کودکان، نوجوانان و جوانان خود مایلند به فعالیتی روآورند، بهتر می‌توان به شناخت استعدادها و علایق آنان پی برد و تمهیدات و امکانات لازم را برای رشد و بالندگی استعدادهايشان فراهم کرد (همان: ۳۴).

1. Maslow

۵-۷- نیاز به رشد فرهنگی

امروزه توجه به فرهنگ و تغییرات اجتماعی امری حائز اهمیت است و با توجه به توسعه و پیشرفت فناوری اطلاعات می‌توان در جهت تأمین چنین نیازی اقدامات مؤثر به عمل آورد. پس غنی کردن اوقات فراغت از طریق تماشای فیلم‌های فرهنگی می‌تواند پاسخگوی نیازهای مزبور باشد. شایان ذکر است که بازدید از آثار تاریخی، که معمولاً در اوقات فراغت صورت می‌گیرد، زمینه آشنایی بیشتر با سوابق دیرینه فرهنگی را فراهم می‌آورد. «بوردیو» جامعه‌شناسی که به نهاد آموزش و پرورش توجهی ویژه داشته و به بررسی تأثیر مسائل فرهنگی بر آموزش و پرورش و تحولات آن پرداخته است، می‌نویسد: عوامل فرهنگی خانواده بر فرایند پیشرفت تحصیلی فرزندان مؤثر است. وی غنای فرهنگی خانواده را موجب پیشرفت تحصیلی بیشتر فرزندان می‌داند. حاصل تحقیقات او این است که خانواده‌هایی که فرزندان خود را به تماشای تئاتر، سینما، گالری‌های نقاشی و کنسرت و موسیقی می‌برند، موجبات پیشرفت تحصیلی فرزندان خود را فراهم می‌آورند. او همچنین متذکر می‌شود وقتی فرزندان از خانواده‌هایی به مدرسه می‌آیند که از غنای فرهنگی بیشتر برخوردارند، با محیط مدرسه سنخیت بیشتری احساس می‌کنند و خود را با آن هماهنگ‌تر می‌یابند. چنین دانش‌آموزانی با معلمان خود بهتر ارتباط برقرار می‌کنند، مفاهیم و مقاصد معلمان را بهتر درک می‌کنند و لذا پیشرفت بیشتری دارند. نتیجه‌ای که از آرا و نظرات «بوردیو» می‌توانیم به دست آوریم این است که اگر اوقات فراغت فرزندان از طریق توجه دادن و ترغیب کردن آنها به امور فرهنگی غنی شود، ضمن سازنده بودن این اوقات، می‌توان به پیشرفت تحصیلی فرزندان نیز

امیدواری بیشتری داشت چرا که خود این امر موجب غنی‌سازی فرهنگی خانواده و فرزندان می‌گردد (همان).

۶-۷- نیاز به شکوفایی فردی و اجتماعی

گذران اوقات فراغت باید به نحوی باشد که زمینه‌های لازم برای شکوفایی فردی و اجتماعی را فراهم نماید، زیرا شکوفا کردن استعدادها از اهم وظایف تعلیم و تربیت است و انسان بالنده در تفکر «مازلو» فردی است که به خودشکوفایی رسیده باشد و یکی از عواملی که به خود شکوفایی فرد کمک می‌کند، به تعبیر «آلن بیرو»، گذران اوقات فراغت است. در حین گذران اوقات فراغت که فعالیتی آزاد و اختیاری است، فرد به دلخواه خود به فعالیتی می‌پردازد که استعداد انجام آن را دارد و به آن فعالیت علاقه‌مند نیز می‌باشد. هرگاه آدمی به فعالیتی بپردازد که هم استعداد آن را دارد و هم بدان علاقه‌مند است، قطعاً به شکوفایی در بعد فردی می‌رسد. شکوفایی در بعد اجتماعی نیز آنگاه محقق می‌گردد که فرد در کنار جمعی به فعالیت بپردازد و از طریق فراگیری مهارت‌های اجتماعی و مهارت‌های زندگی به رشد و بالندگی بیشتری دست یابد. علاوه بر این با قرار گرفتن در جمع، انسان‌هایی که توان رهبری جمعی را دارند شناخته می‌شوند و با به‌دست گرفتن رهبری جمع، استعداد رهبری آن‌ها به شکوفایی می‌رسد و علاوه بر آن استعدادهای دیگری در فرد رشد می‌کند که لازمه آن حضور در اجتماع است، مانند رشد استعداد کلامی. نتیجه آنکه حاصل گذران اوقات فراغت دست یافتن به شکوفایی فردی و جمعی است (همان: ۳۵). اشراف و مهارت در گزینش ابزارها و رویه‌ها بر اساس منطقی حفظ تمایز طبقاتی است.

۸- جایگاه کاربرد اینترنت در اوقات فراغت جوانان

یکی از پدیده‌های انکارناپذیر در جهان و از جمله در کشور ما گسترش روزافزون کاربرد اینترنت است. مطابق برآوردهای آماری معتبر سایت «آمار جهانی اینترنت» در سال ۲۰۰۵، ۱۵ درصد از جمعیت جهان یعنی ۹۵۷ میلیون نفر در جهان به اینترنت دسترسی داشته‌اند که نسبت به رقم کاربران در سال ۲۰۰۰ میلادی، ۱۶ درصد رشد نشان می‌دهد. همچنین در همین سال، ۲/۸ درصد از جمعیت ساکن در خاورمیانه یعنی ۲۱ میلیون نفر به اینترنت دسترسی داشته‌اند که نسبت به سال ۲۰۰۰ میلادی، ۳۰۵ درصد رشد را نشان می‌دهد.

در بین کشورهای خاورمیانه یکی از بالاترین نرخ‌های رشد کاربرد اینترنت به ایران تعلق دارد. طبق آمار سایت مذکور در سال ۲۰۰۵، هشت درصد از جمعیت کشورمان یعنی نزدیک به ۵/۵ میلیون نفر به اینترنت دسترسی داشته‌اند، که نسبت به سال ۲۰۰۰ میلادی، ۲۲۰۰ درصد رشد نشان می‌دهد. ایران پس از سوریه بالاترین نرخ رشد کاربران اینترنتی را در خاورمیانه داشته است. آن چنان که از داده‌های موجود بر می‌آید، جوانان، پرجمعیت‌ترین قشر سنی کاربران اینترنتی در جامعه ایران به شمار می‌روند.

نتایج مطالعات سازمان ملی جوانان نشان می‌دهد بیشترین تعداد کاربران اینترنتی را جوانان ۱۸ تا ۲۸ سال تشکیل می‌دهند و میزان استفاده از اینترنت طی سال‌های اخیر در میان جوانان رو به افزایش بوده است. بر پایه آمار ارائه شده از سوی این سازمان در سال ۱۳۷۶ شمسی، ۱۰ درصد از جوانان ایرانی از اینترنت استفاده می‌کرده‌اند. در سال ۱۳۸۱

این رقم به ۱۹ درصد و در سال ۱۳۸۴ به ۲۰ درصد افزایش یافته است. همچنین تحقیقات انجام شده نشان می‌دهد که فراغت و سرگرمی، مهم‌ترین و رایج‌ترین کاربری اینترنت در بین جوانان محسوب می‌شود. مفهوم فراغت در عصر مدرن، آن گونه که امروزه در متون دانشگاهی و نیز مکالمات روزمره کاربرد دارد، به یکی از ضرورت‌های حیات فردی و اجتماعی جوامع امروزی اشاره می‌کند، حال آن که بروز آن سابقه زیادی ندارد و پدیده جدیدی به شمار می‌آید. مقوله اوقات فراغت حاصل تغییر مناسبات نهادهایی مانند کار و خانواده در جامعه پیش مدرن است که به عرصه‌ای از رفتارهای فرهنگی اطلاق می‌شود و بروز آنها در پیوند با تجدید ساختار جوامع بر محور کار صنعتی باید تحلیل شود. هر چند برخی بر این عقیده‌اند که مجموعه رفتارهای زیادی را در جوامع پیش مدرن می‌توان یافت که از نظر شکل و گاه محتوا، ویژگی‌های فراغتی امروزی را دارا هستند.

فراغت مدرن، ناظر بر توسعه اختیار افراد در گزینش نحوه مصرف زمان و رای محدودیت‌های طبقاتی، جنسی، سنی و اساساً حاصل تجدید سازمان اقتصادی و اجتماعی کار در جوامع انسانی است. میزان زمان فراغت افراد و همچنین فعالیت‌های فراغتی آنان متأثر از ویژگی‌هایی مانند پایگاه اقتصادی اجتماعی، جنس، شغل، سیکل زندگی و... متفاوت است. همین ویژگی در مورد استفاده از اینترنت نیز صادق است. به این معنی که استفاده از اینترنت، فعالیتی زمان مند و دارای کاربردهای مختلفی است.

تنوع و گوناگونی در رفتارهای فراغتی یک مسئله تئوریک به شمار می‌رود که نیم قرن تلاش فکری برای نظریه پردازی و پژوهش در زمینه

جامعه‌شناسی و روان‌شناسی فراغت را به‌دنبال داشته است. یکی از مفاهیم رایج برای بررسی تنوع و گوناگونی ترجیحات و رفتارهای فراغتی در بین افراد و گروه‌های اجتماعی، سبک فراغت است. این مفهوم ناظر بر تلاش برای کاستن از تنوع و گوناگونی رفتارهای فراغتی و دسته‌بندی و مقوله‌بندی آنها برای مقاصد تحلیلی است.

سبک فراغتی مشتمل بر مجموعه‌ای منسجم از ترجیحات و رفتارهای فراغتی است که انسجام آنها به واسطه تأثیر عوامل و تجربیات زمینه‌ای معین، قابل تحلیل است.

در واقع در سبک فراغتی، نقش ساختارهای اجتماعی و تجلیات آنها در انسجام رفتارهای فراغت هویدا است. افراد دارای یک سبک فراغتی دو ویژگی مهم دارند:

۱- مجموعه رفتارهای فراغتی آنان در ارتباط با ساختارهای

اجتماعی دارای تعاملات مشترکی است.

۲- و همچنین رفتارهای فراغتی آنان دارای مشابهت‌های زیادی

است.

تحلیل نتایج حاصل از مصاحبه‌های صورت گرفته در ارتباط با میزان اهمیت عوامل تعیین‌کننده سبک فراغتی در جوانان مورد مطالعه و نیز نوع تعامل تجربه‌های فراغتی آنلاین و غیر آنلاین و یا به عبارت بهتر جایگاه استفاده از اینترنت در رفتارهای فراغتی افراد بیانگر وجود سه سبک فراغتی «مستقل»، «دانش محور» و «طبقه محور» از حیث منشاء و عوامل تعیین‌کننده می باشد و نیز نوع تعامل رفتارهای فراغتی افراد در اینترنت و رفتارهای فراغتی آنها در جهان واقعی، بیشترین تفاوت را در بین گروه بندی‌های رفتاری موجود داشته است.

در سبک فراغتی مستقل، مصرف اینترنت جایگاه خاصی دارد. این جایگاه بیش از هر چیزی به واسطه نقش دوره سنی در جوانان متعلق به این سبک فراغتی، قابل تحلیل است. این افراد عموماً مجرد، غیر شاغل و دارای تحصیلات دیپلم یا کمتر هستند. زمان زیاد فراغت، دریافت فراغت به معنی لذت بردن و خوش گذرانیدن، محوریت فراغت اجتماعی و نقش آن در هدایت سایر فعالیت‌های فراغتی، جایگاه ویژه جمع دوستان در فراغت اجتماعی و توجه به روش‌های فعال گذران فراغت جملگی از مشخصات رفتارهای فراغتی در این سبک فراغتی است.

از حیث رفتارهای فراغتی آنلاین، مهم‌ترین خصیصه آن مهارت کم در کاربرد اینترنت و غلبه شدید کاربرد سرگرم‌کننده و ارتباطی اینترنت است. در این سبک فراغتی، استفاده از اینترنت موجب توسعه فراغت آنان هم از حیث زمان و هم از حیث تنوع فعالیت‌های فراغتی شده است. تأثیر رفتارهای فراغتی در این سبک فراغتی بیشتر ارتقادهنده است. اینترنت موجب ارتقای کمی و کیفی الگوی عام گذران فراغت شده است.

از طرف دیگر اینترنت فعالیت‌های جدید فراغتی را به مجموعه رفتارهای پیشین افراد متعلق به این سبک فراغتی افزوده است. این فعالیت فراغتی جدید یعنی چت کردن، به واسطه اشتراک و تشابه کارکردی با فراغت اجتماعی، مطلوبیت یافته است. چت کردن، تداوم فعالیت‌های فراغتی جوانان در این سبک فراغتی در دنیای مجازی است.

بنابراین مصرف اینترنت در این سبک فراغتی دارای پیامدهای قابل توجه و متمایز از سایر سبک‌های فراغتی است (نشریه کار و کارگر، ۱۳۸۶).

اما تأثیر مصرف اینترنت بر رفتارهای فراغتی افراد متعلق به سبک فراغتی دانش محور متفاوت است. عامل مهم و اساسی تعیین کننده این تفاوت، تحصیلات دانشگاهی و افزایش سواد رسانه‌ای و اطلاعاتی و نیز شبکه اجتماعی افراد تحصیل کرده است که موجب بروز رفتارهای فراغتی خاص در آنان می‌شود. دریافت فراغت به مثابه استراحت کردن و به کارهای عقب افتاده پرداختن، اهمیت زمان در رفتارهای فراغتی، تمایل به شیوه‌های فردی گذران فراغت، تأثیر تجربه‌های غیر فراغتی در زمینه تحصیلات و روابط اجتماعی در تعیین محتوای فعالیت‌های فراغتی و غلبه گزینش‌گری و گذران فرهنگی فراغت در الگوی عام گذران وقت فراغت مهم‌ترین ویژگی‌های این سبک فراغتی به شمار می‌آیند.

مشخصات مصرف اینترنت در این سبک فراغت نیز عبارتند از: مهارت بیشتر در اینترنت، توسعه کاربردهای غیر ارتباطی اینترنت و استفاده از کالاهای فرهنگی مجازی. به نظر می‌رسد اینترنت در این نوع سبک فراغتی موجب توسعه و ارتقای رفتارهای فراغتی فرهنگی در آنان شده است.

فرهنگی بودن این شیوه فراغتی در ابزارها، محتواها و افراد دخیل در فراغت اجتماعی این دسته از جوانان مشهود است. استفاده فراغتی از اینترنت در این سبک فراغت، سابقه فرهنگی دارد و یا لاقلاً تلاش می‌شود تا بدین صورت تشابه این سنخ از کاربرد اینترنت با کاربرد رایج اینترنت در کشور از بین برود. هسته اصلی این کاربرد فرهنگی، «وب خوانی» نامیده می‌شود.

مهم‌ترین ویژگی که در سبک فراغتی طبقه محور در تعیین جایگاه مصرف اینترنت در مجموعه رفتارهای فراغتی مؤثر است، زمانمندی و مکانمندی فعالیت‌های فراغتی است.

افراد متعلق به این سبک فراغتی با توسعه رفتارهای فراغتی که از حیث جغرافیای زمانی و مکانی با رفتارهای فراغتی سایر افراد و جوانان متفاوتند، در پی ایجاد نوعی تمایز بین خود و آنها هستند. این موضوع پیامد مشخصی را در رابطه با مصرف اینترنت که فعالیتی اساساً فاقد زمان و مکان است، در بر دارد و آن اهمیت بسیار اندک مصرف اینترنت در مجموعه رفتارهای فراغتی افراد متعلق به این سبک فراغتی است. عمومیت یافتن کاربرد اینترنت ظرفیت آن را برای تعیین طبقاتی، کاهش داده است و در واقع متغیر مهم در تعیین جایگاه اینترنت به‌عنوان وسیله و عرصه‌ای برای تجربیات فراغتی، در این سبک فراغتی بیش از آنکه سواد رسانه‌ای و دیجیتالی ناشی شده باشد، از سواد طبقاتی ناشی شده است. سواد طبقات اشرف و مهارت در گزینش ابزارها و رویه‌ها بر اساس منطق حفظ تمایز طبقاتی است (نشریه کارون، ۱۳۸۶).

۹- برنامه‌ریزی و اوقات فراغت

جوانان به‌عنوان نسل آینده، پرتحرک، با نشاط و امیدوار نسبت به آینده در کشور ما محسوب می‌گردند. پرداختن به مسائل جوانان به‌مثابه پرداختن به اصلی‌ترین سرمایه‌های ملی است. جوان امروزی را به دور از هیاهوی سیاسی و جناح‌بندی‌های رایج باید کالبد شکافی نمود و با تشریح وضعیت فعلی آنها، آینده را ترسیم نمود. یکی از مهم‌ترین مسائلی که در برابر ماست و در سال‌های آینده که کشور ما از لحاظ اقتصادی

پیشرفته و صنایع به شکلی خود را در می‌یابند، برنامه‌ریزی برای استفاده بهینه از ساعات و اوقات فراغت است. تا وقتی که انسان مشغول کار است و به خاطر زنده ماندن خود تلاش می‌کند، سرگرم کار است. اما وقتی که مسائل اجتماعی و اقتصادی حل شد با مسائل تازه‌ای مواجه می‌شود. چنانچه در برابر مسئله تازه استفاده از ساعات فراغت به درستی به آن نپردازیم یک نوع افسردگی روحی و اخلاقی چه در زندگی و چه در شخصیت ما بروز خواهد بود.

از این رهگذر، اهمیت بهره‌وری از نیرو و استعداد نوجوانان و جوانان و استفاده از وقت و عمر و جلوگیری از اتلاف آن عنایت بیشتری را می‌طلبد. ساعات فراغت همچون رودخانه‌ای است که آب آن به هدر می‌رود، پس باید به وسیله سدی مستحکم از آن بهره کافی گرفت و الا بر اثر عدم کنترل طغیان کرده و به‌صورت سیلی بنیان‌کن و خانمان برانداز ظاهر می‌شود و جوان را به‌سوی انحراف و انحطاط می‌کشاند. تحقیقات اجتماعی نشان می‌دهد که یکی از عوامل بزهکاری در جوانان خالی بودن اوقات فراغت آنهاست و در این ایام است که زمینه پذیرش فساد و اعتیاد و انجام جرایم شکل می‌گیرد. متخصصین روان‌شناسی بزهکاری در ایران عقیده دارند که قبل از ۱۱ سالگی نسبت بزهکاران پسر ۵ برابر دختران است از ۱۱ تا ۱۲ سالگی این نسبت به دو برابر و از ۱۲ تا ۱۷ سالگی به سه برابر می‌رسد، حداکثر سن بزهکاری پسران در ۱۴ سالگی و در دختران ۱۵ سالگی است. پسران بیشتر به علل دزدی، حملات خشونت‌آمیز و تخریب، و دختران به‌دلایل تخلفات جنسی، مستقیم یا غیر مستقیم به دادگاه کشانده می‌شوند. درصد بزهکاری در

شهرها با جمعیت فشرده به حداکثر و در روستا به حداقل می‌رسد (عطاری، ۱۳۸۲: ۱۷-۱۶).

اگر درست توجه شود هم بیکاری را ریشه بسیاری از بزهکاری‌ها می‌بینیم و هم انسان‌های بیکار و سرگردان را برای ابتلا به اختلالات رفتاری، ناامیدی، انحرافات جنسی، تمایل و پناه بردن به مواد مخدر و از دست دادن عزت نفس و تسلیم شدن به بندهای بزهکار، مساعدتر می‌بینیم. بدین ترتیب این نکته اصلی تربیتی است که باید از بیکاری و سرگردانی انسان به خصوص نوجوانان و جوانان جلوگیری کرد و تلاش و تکاپو را جایگزین آن ساخت. فراموش نشود همه افرادی که کار می‌کنند هم نیاز به اوقات فراغت آزاد دارند تا بر اساس ذوق و سلیقه خویش به موضوع مورد علاقه خود بپردازند. بنابراین برنامه‌ریزی برای اوقات فراغت گروه‌های سنی مختلف، بخصوص نوجوانان و جوانان، از اصول مهم تربیتی و اجتماعی است.

همانطوری که اشاره شد نوجوانان و جوانان در هر جامعه سرمایه‌های اصلی و اساسی آن جامعه را تشکیل می‌دهند و به همین دلیل به‌کارگیری این سرمایه و برنامه‌ریزی برای آنها پیشرفت و تعالی جامعه را همراه خواهد داشت و بنا به وظیفه انسانی و اسلامی، اهمیت و حساسیت موضوع باید اندیشمندانه و مدبرانه بررسی شده و به برنامه‌ریزی ژرف و دقیق پرداخت.

برنامه‌ریزی به ما امکان می‌دهد امکانات موجود در هر شهر و منطقه را شناسایی کنیم و مطلوب‌ترین راه بهره‌گیری از آنها را برای رساندن به هدف، معین کنیم. مسلم است که اکثر مناطق دچار کمبود فضای تفریحی، ورزشی و هنری هستند و عدم تناسب صرف اوقات فراغت برای

گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ◀ ۱۶۳

دو جنس پسر و دختر همچون مقررات و محدودیت‌های فرهنگی و خانوادگی وجود دارد.

ضروری‌ترین و فوری‌ترین مسئله برنامه‌ریزی توجه به شناخت و بهره‌گیری از کلیه امکانات بالقوه هر منطقه است. برای تحقق این هدف نباید انتظار داشت که فقط آموزش و پرورش مسئول این برنامه باشد، تمام مؤسسات دولتی و خصوصی چون اتحادیه انجمن‌های اسلامی، سازمان ملی جوانان، سازمان هلال احمر، سازمان دانش‌آموزی، سازمان تبلیغات اسلامی، وزارت بهداشت و درمان، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان بهزیستی، کمیته امداد، شهرداری‌ها، وزارت کشاورزی و... از جمله مراکزی هستند که به سهم خود به صورت فعال در طول سال به خصوص در ایام تابستان به نحو مطلوب می‌توانند خدمات مفید و پربار و نشاط‌آوری برای استفاده همه اقشار به خصوص نوجوانان و جوانان تدارک ببینند.

برای برنامه‌ریزی اولین قدم تشکیل ستادی در سطح شهر و منطقه است. اعضای ستاد از فرماندار، ریاست آموزش و پرورش، مسئولان اداره‌ها و نهادها، نماینده انجمن شهر یا روستا تشکیل می‌شود (همان: ۱۹-۱۸). از طرف دیگر وجود یا نبود برنامه‌ریزی در زمینه گذران اوقات فراغت می‌تواند دو پیامد متضاد از اوقات فراغت را به همراه بیاورد. اوقات فراغت می‌تواند جامعه را توسعه دهد، اما مشروط به داشتن برنامه‌ریزی. تأکید بر داشتن برنامه‌ریزی از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که امروزه گذران اوقات فراغت به یکی از نیازهای اساسی و عالی انسان کنونی بدل شده است، لذا برنامه‌ریزی برای آن جزیی جدایی‌ناپذیر از برنامه‌ریزی فضایی و اجتماعی محسوب می‌شود، زیرا فراغت در فضا اتفاق می‌افتد و از این نظر

با برنامه‌ریزی فضایی ارتباطی نزدیک پیدا می‌کند. بنابراین برنامه‌ریزی موفق نیازمند درک روشن از شرایط اجتماعی و اقتصادی خواهد بود. بر این اساس نکات عمده‌ای که در این مقوله باید در کانون توجه قرار گیرد عبارتند از:

۱- **تعریف نیازهای فراغتی:** در واقع هدف همه انسان‌ها از زیستن، رسیدن به کیفیت دلخواه خود از زندگی همراه با سعادت است و آن هم به‌طور عمده با فراغت تعریف می‌شود. همه افراد به نحوی با این امر درگیرند، به همین دلیل نیازهای فراغت بسیار متنوع است. از کودکی که دست و پا می‌زند تا فردی که دوران کهنوت را طی می‌کند، احتیاج دارد وقتش را به‌صورت دلخواه و معنادار بگذراند. انسان‌ها در سنین مختلف نیازهای فراغتی ویژه‌ای دارند که باید به آنها پاسخ داده شود و عدم ارضای آنها یعنی احساس بدبختی. از طرفی چون این نیازها در طول زمان تغییر می‌کند، برنامه‌ریزی واحد و یکسان نمی‌تواند برای آن معتبر باشد. بر این اساس، یکی از نکات مهم در برنامه‌ریزی فضایی فراغت این است که فضاهای فراغتی شهری بر اساس مخاطبان و استفاده‌کنندگان از آنها تعریف و طراحی شوند، در حالی که فضاهای شهری ما برای انسان متوسط و معمولاً با خصوصیات «مردانه» در نظر گرفته شده است؛ یعنی طراحی فضاها، تسهیلات و تجهیزات طوری صورت می‌گیرد که کودکان، زنان یا گروه‌های ویژه قادر به استفاده از آن نیستند. باید توجه کرد که در شهر فقط با انسان بالغ و به‌ویژه مرد سر و کار نداریم، در واقع شهر «خانه همگان» است.

۲- **برنامه‌ریزی زمانی اوقات فراغت:** نیازهای فراغتی انسان تناوب زمانی دارند و از این لحاظ سه نوع نیاز فراغتی را می‌توان تشخیص داد:

الف) نیازهای روزمره و کوتاه مدت مانند نیاز به پیاده روی، دید و بازدید و...

ب) نیازهای میان مدت مثل نیاز به کوهنوردی، ورزش پینگ پنگ و پیشاهنگی که معمولاً در یک روز یا در تعطیلات آخر هفته صورت می‌گیرد.

ج) نیازهای بلند مدت که به صورت سیر و سیاحت یا سفرهای چند روزه خود را نشان می‌دهد.

۳- برنامه‌ریزی اقتصادی: به معنای برآورد عرضه و تقاضا با توجه به انواع درآمدها و انواع هزینه‌های فراغتی است. بنابراین لازم است که انواع نیازها از نظر زمانی و هم‌چنین طیف استفاده‌کنندگان شناخته شوند و برای آنها برنامه‌ریزی فضایی، اجتماعی و اقتصادی لازم صورت گیرد. بدیهی است که پاسخگویی به نیازهای فراغت به‌طور هماهنگ، آگاهانه و سازمان یافته، مستلزم شناسایی سطوح وظایف بخش‌های مؤثر در این کار یعنی بخش دولتی یا بخش خصوصی و هماهنگی میان آنهاست. بخش دولتی با مسئولیت تهیه طرح‌های توسعه و عمران شهری، جایگاه و فصلی مشخص را به تأمین فضاها و تسهیلات لازم برای گذران اوقات فراغت اختصاص می‌دهد. بنابراین باید از طریق طرح‌های شهری به ایجاد و گسترش پارک‌های جنگلی و پارک‌های حومه‌ای، انواع پارک‌های شهری تعریف شده، مسیرهای دوچرخه‌سواری، کوهنوردی و تجهیز راسته‌های شهر و سایر فضاهای عمومی و فراغتی اقدام کند. همچنین سازماندهی مکان‌های تاریخی، زیارتگاه‌ها و اماکن مشابه از وظایف این بخش است. امروزه در دنیا یکی از مهم‌ترین فضاهای تفریح عمومی، محوطه سازمان‌های خدماتی عمومی است. بنابراین نیازی به ایجاد

پارک‌های عجیب و پرهزینه نیست، بلکه همین واحدهای اداری و سازمان‌های نیمه عمومی نیز می‌توانند فضاهای مطلوبی را برای استراحت یا فراغت شهر نشینان فراهم کنند. بخش خصوصی را نیز باید برای تأمین نیازهای فراغتی تشویق و هدایت کرد. لازمه این امر آگاهی به امر سودآوری در بخش فراغت است. طراحی و اجرای پیشنهادها فوق مستلزم برنامه‌ریزی استراتژیک کشوری و مشخص نمودن راهبردهای اساسی و تعریف آنها در قالب پروژه‌های عملیاتی حساب شده‌ای است که اوقات فراغت جزئی از آن محسوب می‌شود (هاشمیان، ۱۳۸۲: ۵۱-۵۰).

۱۰- ویژگی‌های فراغت در عصر حاضر

در عصر حاضر مقوله اوقات فراغت از چنان اهمیتی برخوردار است که اکثر جوامع برای بهینه‌سازی این زمان، تمامی امکانات نرم افزاری و سخت افزاری خود را به کار می‌گیرند. تحولات و دگرگونی‌های سریع صنعتی، پیامدهای اجتماعی و اقتصادی زیادی داشته است، از جمله در کم و کیف گذران اوقات فراغت به‌طور مثال مکانیزه شدن صنایع و ایجاد امکانات رفاهی و نظایر آن موجب تغییر در سبک زندگی مردم و در نتیجه اوقات فراغت آنها شد. از مشخصات اساسی اوقات فراغت در جهان کنونی می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱-۱- عمومی شدن اوقات فراغت

صرفاً به طبقات ممتاز اقتصادی اختصاص ندارد بلکه همه قشرها را در بر می‌گیرد.

۲-۱۰- رسمی شدن اوقات فراغت

در گذشته وقت آزاد افراد به هم نشینی و محاوره با خویشان و... می‌گذشت. با پیشرفت جوامع و پراکندگی وظایف خانواده، گذران این ایام به تدریج جنبه رسمی و در مواردی تجارتي پیدا کرد و جزء وظایف مؤسسات خاص در آمد.

۳-۱۰- کاربرد وسایل الکترونیکی

گسترش روز افزون وسایل الکترونیکی چون رادیو، تلویزیون، کامپیوتر و مانند آن سهمی بزرگ در گذران اوقات فراغت ایفا می‌کند.

۴-۱۰- جدایی اوقات فراغت از کار

این مسئله حیات فردی و اجتماعی را تا آنجا تحت تأثیر قرار داده است که منجر به ظهور مباحثی تحت عنوان جامعه‌شناسی اوقات فراغت شده است.

ویژگی‌هایی که برشمردیم در جوامع صنعتی مصداق دارد. در جوامع سنتی به دلیل نوع کار و سبک زندگی، فراغت تعریف مشخصی ندارد. به این معنی که گاهی کار و فعالیت نیز تفریح تلقی می‌شود و در واقع مرز بین کار و تفریح مشخص نیست. در جامعه ما نیز اوقات فراغت معنای اصلی خود را پیدا نکرده است و یکی از دلایل این امر، موقعیت در حال گذار آن است. به طوری که هنوز بسیاری از مفاهیم و ویژگی‌های جامعه سنتی را حفظ کرده است. این در حالی است که در جوامع صنعتی اوقات فراغت تعریف مشخصی دارد و افراد برای آن برنامه‌ریزی می‌کنند، تا جایی که بخشی از درآمد خود را به آن اختصاص می‌دهند. در بعد

اجتماعی نیز برنامه و امکانات به گونه‌ای است که همه افراد از کم درآمدترین تا پردرآمدترین آنها قادرند از امکانات متنوع و مختلفی که در جامعه ایجاد شده بهره‌مند شوند. بنابراین با توجه به عدم تطابق و هماهنگی نیازها و خواست‌های کودکان و به‌ویژه نوجوانان و جوانان امروز با ساختار سنتی گذران اوقات فراغت و شناوری و عدم تناسب سازوکارهای سازمان‌یافته در بدنه نظام فرهنگی با آنها، جوابگویی به نیازهای جوانان در بستری غیر نهادی و غیر رسمی مانند گروه‌های دولتی انجام می‌شود. در این شرایط به‌علت عدم کنترل و نظارت بر این تشکل‌های صمیمانه، و توانایی این گروه‌ها در هنجار آفرینی و اجبار بر هم‌رنگی که با روابط گرم نیز همراه است، تداوم آن نگران‌کننده بوده و می‌تواند به اختلال در نظم اجتماعی منجر شود (همان: ۴۶-۴۷).

۱۱- نیاز به حمایت مستمر از جوانان

توجه سازمان‌های دولتی و غیر دولتی به اثرات سیاست‌ها و اقداماتشان بر جوانان به‌ویژه فرایند توسعه‌ای که جوانان آن را تجربه می‌کنند، حائز اهمیت است.

این امر اهمیت دارد که تصمیم‌گیرندگان و سیاست‌گذارانی که بر جوانان تأثیر می‌گذارند از طریق جلسات مستقیم یا از طریق ساختارهایی که سازمان‌های جوانان و مؤسسات آموزشی ارائه می‌کنند با جوانان گفتگو کنند تا از دیدگاه‌های آنها بهتر مطلع شوند. هدف اولیه چنین گفتگویی باید تشویق جوانان به مشارکت در تصمیم‌سازی و شرکت فعال در تلاش‌های مربوط به توسعه جوامعشان باشد، که یکی از اهداف این فرایند باید این مطلب باشد که مشوق دیدگاهی مثبت، فعال و خلاق

نسبت به مشارکت جوانان در جامعه باشد؛ افرادی که می‌توانند به توسعه چند جانبه آن کمک نمایند.

توسعه در آینده ممکن است کاملاً وابسته به توانایی دولت‌ها در ایجاد تغییرات اساسی و بهبود وضعیت جوانان تحت شرایط رشد محدود یا متوسط و عدم اطمینان قابل ملاحظه در صحنه بین‌المللی باشد. دستیابی به ترکیب ضروری بین راهبردهای اقتصاد کلان و راهبردهای اجتماعی کلان، یکی از مشکلات عمده‌ای است که بسیاری از دولت‌ها، با آن مواجه هستند. بنابراین ارتقاء توانایی‌های مدیریتی دولت‌ها و همچنین سیاست‌گذاری و توسعه‌های زیربنایی در امور مربوط به جوانان بسیار مهم است.

بسیاری از مسائلی که جوانان با آنها روبرو هستند، نشانه فرایندهای وسیع‌تر رشد فرد هستند که جوانان در حال تجربه کردن آن هستند. در تلاش برای یافتن راه حل‌ها باید به فرایندهای پنهان رشد مفهوم «خود» خلق فرصت‌هایی برای خود شکوفایی و پذیرش مسئولیت‌هایی در قبال سایر انسان‌ها توجه داشت. واضح است که هم سازمان‌های دولتی و هم سازمان‌های غیر دولتی می‌توانند اقداماتی را در جهت ایجاد ارتباط با جوانان در خلال این فرایند رشد، اتخاذ نمایند که این اقدامات باید متناسب با شرایط اجتماعی، اولویت‌ها و نیازهای ویژه افراد باشد.

شناسایی نیازها و انتظارات جوانان، تدوین سیاست‌های مربوط به جوانان همراه با شرح دقیق اقدامات قانون‌گذاری و اجرای لازم برای اعمال آنها، اختصاص منابع و شناسایی افراد مسئول باید از طرف دولت‌ها مورد توجه تام و کامل قرار گیرد. و از دولت‌ها خواسته شود تا:

- ◆ خلاقیت و فعالیت‌های هنری جوانان را برانگیزند؛ آموزش هنری جوانان را تقویت کنند و آموزش هنرمندان جوان و حمایت از جوانان با استعداد را تشویق کنند.
- ◆ مراکز جوانان (به‌ویژه در مناطق روستایی و نیمه شهری)، کتابخانه‌ها، مراکز تفریحی و ورزشی و غیره، را به‌منظور ارتقاء سطح علمی، فرهنگی و آموزشی جوانان به لحاظ فنی و مالی یاری دهند.
- ◆ تربیت بدنی و فعالیت ورزشی جوانان، از جمله دختران جوان، جوانان معلول، جوانان خارج از مدرسه، مهاجران و پناهندگان جوان را تقویت کنند و این کار را در چارچوب آموزش مادام‌العمر و در راستای «منشور بین‌المللی تربیت بدنی و ورزش» با مفهوم ورزش برای همه در اولویت قرار دهند.
- ◆ برای تامین فرصت‌های آموزشی برای جوانان در فعالیت‌های اوقات فراغت اقداماتی انجام دهند. (دیوید انجل به نقل از تاج مزیانی، ۱۳۸۰: ۲۲۶-۲۱۴)

۱۲- نتیجه‌گیری

چنانچه ملاحظه شد، اوقات فراغت چنان در پدیده جوانی تنیده شده است که باید آن را منشأ شناخت و به رسمیت شناخته شدن دوران جوانی و هویت دانست. تأثیرات مهمی که گذراندن اوقات فراغت در دوران معاصر بر فضای سیاست، فرهنگ، اقتصاد و بر جوامع، خانواده و جوانان گذاشته است نه‌تنها مصرف‌کنندگان صنعت اوقات فراغت، بلکه تولیدکنندگان کالاهای اوقات فراغت را نیز به تنوع طلبی و ساختار شکنی بنیادها و ادار کرده است تا دائماً و خلاقانه عناصری از اوقات فراغت

را ابداع کنند و با انتخاب اجزاء متفاوت فرهنگی و ترکیب آنها با یکدیگر، هویت‌های جدید را بجویند. این پیوند مستحکم، در گفتمانی که جوانی را به‌عنوان سرمایه و نه تهدید می‌شناسد، عامل تداوم فرهنگ و ادغام و یکپارچگی اجتماعی و توسعه روزافزون تولید فرهنگ شده است. فرهنگ و صنعت اوقات فراغت زمانی می‌تواند پاسخگوی درخواست جوانان باشد که شاهد متنوع شدن عرصه تولید و مصرف در بخش فرهنگ باشیم و بدین ترتیب، شیوه‌های متناسب با نیازهای نوین گذران اوقات فراغت شکل گیرد.

عصر حاضر را عصر ارتباطات و فناوری می‌نامند. حضور ماهواره، اینترنت، صداها کانال رادیویی و تلویزیونی و رسانه‌های صوتی و تصویری که با پخش انواع برنامه‌ها بر زندگی مردم سایه افکنده‌اند، ایجاب می‌کند که با برنامه‌ریزی و انجام فعالیت‌های هدفمند و ارزشمند برای غنی‌سازی اوقات فراغت جوانان اقدام شود. در زیر به برخی از برنامه‌ها به‌عنوان راهبرد و راهکار جهت استفاده هر چه بهتر از این اوقات گران‌بها اشاره می‌شود:

۱- با عنایت به اینکه خانه اولین مکانی است که فرزندان بیشترین وقت خود را در آنجا سپری می‌کنند، شاد و مفرح نمودن محیط خانه باید نخستین اولویت والدین باشد.

۲- دوستان نقش زیادی در گذران بهینه اوقات فراغت جوانان ایفا می‌کنند، لذا نظارت و راهنمایی در انتخاب دوست مناسب از وظایف مهم والدین است.

۳- غنی نمودن برنامه‌های رادیو و تلویزیون از سوی دست اندرکاران از طریق نظرسنجی از جوانان می‌تواند راهبردی مناسب باشد.

- ۴- افزایش کتابخانه‌های مجهز به فناوری روز دنیا در سطح شهر و محله با فضای مناسب و در دسترس همگان.
- ۵- ترویج و اشاعه فرهنگ سینما و تئاتر در بین جوانان با ارائه فیلم‌های مناسب.
- ۶- ایجاد پارک‌های فناوری.
- ۷- ایجاد و گسترش پارک‌های حیات وحش.
- ۸- حل معضل بیکاری که بهترین راهکار استفاده بهینه از اوقات فراغت است، چرا که انجام کار با عشق و علاقه، از بهترین شیوه‌های گذران اوقات فراغت است.
- ۹- ترویج و اشاعه فرهنگ مطالعه در بین کودکان تا در هنگام نوجوانی و جوانی و حتی بزرگسالی بتوانند از اوقات فراغت استفاده بهینه نمایند.

فهرست منابع

۱. احمدی، سید احمدی، روانشناسی نوجوانان و جوانان. اصفهان: انتشارات مشعل، ۱۳۷۳.
۲. افروز، غلامعلی، روانشناسی و تربیت کودکان و نوجوانان. تهران: انتشارات انجمن اولیاء و مربیان، ۱۳۷۴.
۳. ایمانی، محسن، درآمدی بر نحوه گذران اوقات فراغت. نشریه ماهانه پیوند، شماره‌های ۲۸۵، ۲۸۶ و ۲۸۷، ۱۳۸۲.
۴. به پژوه، احمد، تابستان و اوقات فراغت فرزندان. نشریه ماهانه پیوند، شماره‌های ۲۸۵، ۲۸۶ و ۲۸۷، ۱۳۸۲.
۵. بهنام، جمشید و راسخ، شاهپور، موانع تربیت. مجله سخن، شماره ۳، ۱۳۴۷.
۶. حبیبی، علیجان، اصغریان، رمضانعلی و آیینی، موسی، چگونگی گذران اوقات فراغت دانش آموزان سه مقطع در دو منطقه رستمکلا و گلرگاه، طرح پژوهشی، اداره کل آموزش و پرورش استان مازندران، ۱۳۷۲.
۷. خانه سبز، نشریه روابط عمومی روزنامه نگاران. شماره یک، ۱۳۷۶.
۸. دیوید انجل، ویلیام، قانون بین‌المللی حقوق جوانان، ترجمه علی اکبر تاج مزینانی و جعفر سطوت، تهران: انتشارات سازمان ملی جوانان، ۱۳۸۰.
۹. رستمی، محمود، بررسی نحوه گذران اوقات فراغت دانش آموزان پسر کلاس‌های دوم و سوم متوسطه نظری شهر کرمانشاه، اداره کل آموزش و پرورش استان کرمانشاه، ۱۳۷۳.
۱۰. شرفی، محمد رضا، دنیای نوجوان. تهران: انتشارات تربیت، ۱۳۷۰.
۱۱. صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
۱۲. عصاره، علیرضا، خانواده و اوقات فراغت فرزندان. مجله پیوند، ۱۳۷۶.

۱۷۴ ► سیاست فرهنگی

۱۳. عطاری، سید احمد، اوقات فراغت و راهکارهای عملی نوجوانان و جوانان. ماهنامه تربیت، شماره‌های ۱۰ و ۱۱، ۱۳۸۲.
۱۴. غدیری، فیروز، بررسی چگونگی گذران اوقات فراغت معلمان استان زنجان، اداره کل آموزش و پرورش استان زنجان، ۱۳۷۵.
۱۵. کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۵.
۱۶. کریمی، عبدالعظیم، ضرورت پیر نکردن اوقات فراغت، نشریه ماهانه پیوند، شماره‌های ۲۸۵، ۲۸۶ و ۲۸۷، ۱۳۸۲.
۱۷. کینگ، ساموئل، جامعه‌شناسی، ترجمه مشفق همدانی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۵.
۱۸. معین، محمد، فرهنگی فارسی. تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۳.
۱۹. نشریه کار و کارگر، اینترنت و اوقات فراغت جوانان ایرانی. کتابخانه ملی، ۱۳۸۶.
۲۰. نشریه کارون، جایگاه کاربرد اینترنت در اوقات فراغت جوانان کتابخانه ملی، ۱۳۸۶.
۲۱. نمازی زاده، مهدی، انواع گذران اوقات فراغت در ایران. تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۲.
۲۲. نوری، محمد حسن، نقش و تحول بازی و تفریح، تهران: انتشارات انجمن اولیاء و مربیان، ۱۳۴۷.
۲۳. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، پژوهش فرهنگی استان‌ها، تهران: انتشارات تورنگ.
۲۴. هاشمیان، فریده، اوقات فراغت؛ رشد یا انحطاط، نشریه ماهانه پیوند، شماره‌های ۲۸۵، ۲۸۶ و ۲۸۷، ۱۳۸۲.

